مجلهٔ فنون

جنك شاپور ذوالاكتاف

با

يوليانوس امپراطور روم

از تألیفات

« آمیشن مارسلن »

مورخ رومی

ترجمه

« محمد صادق اتابکی »

(۱۳۱۰ شمسی)

از انتشارات اداره شورای نظام

جنك شاپور ذوالاکتاف

با

یولیانوس امپراطور روم

از تألیفات

«آمیئن مارسلن»

ترجمه

محمد صادق اتابکی

(۱۳۱۰ شمسی)

چاپخانهٔ «خورشید» طهران

دیباچه

آمیئن مارسلین (۱) یونانی الاصل و بقراین در آنطاکیه (۲) متولد شده است چنانکه خود او هم در کتاب تاریخش میگوید : « این جانب که یك عهدی سرباز و از یونانیان بودم .... »

گرچه ما ازسلسلة النسب مشارالیه اطلاع صحیحی نداریم ولی ازعبارات کتاب تاریخ اوپیدااست که ازنجبابوده زیراعنوان «این گنوس» (۳) که در کتاب تاریخ وی اطلاق بطایفه نجبا می شود شامل حال خود مؤلف هم هست .

آمیئن در سن شباب یعنی در دوره سلطنت «کنستانس» داخل خدمت قشون گردیده جزو سوار نظام «کوهورت» (٤) مأمور انطاکیه می شود . ریاست این قسمت سوار با شخصی بود موسوم به « اوریسی سینوس» (٥) که بنا بقول آمیئن از رجال نظامی آن عصر محسوب میگشت. چندی نگذشت که شخص مزبور ازطرف امپراطور مأمور سرکوبی اشرار ایالت «گل» گردید و آمیئن در التزام خدمت وی بآن صفحات رهسپار گشت . پس از رفع غائله «گل» مجدداً امپراطور « اوریسی سینوس » را مأمور مشرق کرد ، دراین سفر هم آمیئن کماکان با مشارالیه بود تا اینکه درسنه ۳۵۹ میلادی قضیه محاصره شهر «آمد» پیش آمد وآمیئن درتمام طول مدت محاصره دراینشهر بود و همینکه شهر مذکور بدست ایرانیان مفتوح گشت آمیئن فرار کرده جان خودرا سالم بدر برد .

---

(۱) Ammianus Marcellinus (۲) Antiochia (۳) Ingenuus
(٤) Cohortus (٥) Urisicinus

درسنه۳۶۳ میلادی امپراطور یولیانوس «ژولین» (۱) بقصد محاربه باشاپور ذوالاکتاف سپاهی عظیم بطرف ایران حرکت داد. آمیئن هم مأمور قسمتی از لشکریان این اردوگشته بخاك ایران‌آمد، پس‌از شکست سپاه روم و کشته شدن امپراطور، مشارالیه بابقیة السیف اردو مراجعت نموده درشهر انطاکیه رحل اقامت افکند واز این‌تاریخ خودرا ازخدمت نظام معاف ساخت. مشار الیه پس از چندی توقف در این شهر به بلد «رُم» که پایتخت‌مملکت روم‌باشد رفته در آنجا مقیم گشت وبقیه ایام عمر خودرادرآن شهربسربرد (۳۳۰—۳۹۰)

آمیئن در مدت اقامت خود درپایتخت به نوشتن کتاب تاریخ روم مشغول گشت و آن کتاب را «رس‌گست» (۲) نام نهاد.

مشارالیه تاریخ خودرا ازسلطنت «نروا» شروع نموده‌بفوت«والنس» منتهی میسازدکه بعبارة اخری مجموعه وقایع سنه ۹۷ الی ۳۷۸ میلادی میباشد. متاسفانه کلیه تألیفات تاریخی مشار الیه بمانرسیده وقسمت اعظم آنرا تصاریف زمان و انقلاب دوران نابودکرده است، فقط ۱۸ مجلد از مجموع ۳۱ جلد که حاوی وقایع بیست وپنج ساله باشد (۳۷۸—۳۵۳) بعهدما رسیده، الباقی سیزده جلداولیه آن که راجع بوقایع ۲۵۰سال باشد مفقودگشته است.

«آمیئن‌مارسلن»را نمی توان درردیف مورخین درجه اول ازقبیل «تیت لیو» یا «تاسیت» بشمار آورد ولی مشارالیه مقام بزرگی‌را داراست ودرمرتبه تحریر وتقریر خلف ارجمند وزاده عصر خود محسوب‌می‌شود

---

(۱) در زبان لاتن کلمه Julianus را یولیانوس خوانند و در تاریخ طبری چاپ‌لیدن و بعضی تواریخ دیگر للیانوس نوشته اند

(۲)Res Gestae

در معلومات شاگرد دبستان یونان خوانده شده است وبااینکه درسن شباب بتحریرات و ادبیات روم آشنائی حاصل نموده بود معهذا بتصدیق جمعی از معاصرین تحریرات وی بزبان لاتن درکمال فصاحت و بلاغت است. تاریخ مشارالیه خالی از نواقص نیست و عبارات مبهم و پیچیده زیاددارد چه که مؤلف در بعضی موارد اصطلاحات و عباراتی از نویسندگان سابق اقتباس نموده که بدون رعایت ارتباط درجمله حکایت خود داخل کرده است وآن عبارات اصل موضوع مطلب تاریخی را مبهم نموده است. شیوهٔ انشاء مشارالیه کاملاً همان انشاء قرن چهارم ومخلوط با اصطلاحات عامیانه میباشد. زیرا زبان لاتن درعهد او بنای انحطاط را گذاشتهٔ از آن لطافت و محسنات سابق بکلی عاری گشته بود.

نخستین چاپ کتاب تاریخ «آمیئن مارسلن» درسنه ۱٤۷٤ میلادی در شهر رُم دارالسلطنه مملکت ایطالیای کنونی بسعی واهتمام جمعی ازعلمای عصر صورت اهتمام پذیرفت و بعد در قرن ۱۹ جمعی از علما بتصحیح آن پرداخته اکثر جملات آن را شرح وتفسیر نمودند وچون مؤلف مذکور خود ناظر وشاهد محاربات ایران و روم بوده ومدتی درسلك نظامیان روم باقشون ایران زدوخورد کرده است، لذا گذارشات او ازلحاظ تاریخ عمومی وبالاخص تاریخ نظامی ایران بسی مفید و ذیقیمت است. علیهذا بترجمهٔ مجلد ۲۳ و ۲٤ و ۲۵ کتاب تاریخ مشارالیه که اختصاص بشرح وقایع این اردوکشی دارد مبادرت شد که این مدرك مهم تاریخی از زبان لاتن به زبان فارسی در آمده و در معرض استفاده عامه واقع گردد.

کتاب

(۲۳)

وقایع مهم سال گذشته یعنی سنه ۳٦۲ بقراری بود که ذکر شد در پی سال جدید هم یولیانوس «ژولین»(۱) با اینکه تا کنون سه مرتبه بمقام کونسولی رسیده بود مجدداً برای دفعه چهارم هم باین مقام نائل آمد وسالوستی(۲) نام را که حاکم گل بود بسمت نیابت خود انتخاب نمود. این واقعه یعنی انتخاب یکنفر شخص عادی بسمت نیابت کونسولی خیلی تازه گی داشت واز دوره کونسولی دیئوکلیسیان (۳) و آریسطوبول (٤) تا کنون نظیر این امر دیده نشده بود.

یولیانوس «ژولین» باملاحظه ورعایت هر کونه واقعه غیر منتظره جداً مشغول تهیه وتدارك اردوکشی شد ودرعین حال با کمال مهارت بکلیه مهام مملکت رسیدگی می نمود و خیلی میل داشت که ازدوره زمامداری خود بناهای معظمی بیادگار باقی گذارد، بهمین لحاظ امرفرمود تامعبد آورشلیم(٥) را که در عصر خود از بناهای معظم بشمار می آمد تعمیر نمایند و در این راه از هیچگونه مخارج مضایقه نکنند.

برای تصرف آنجا «وسپاسیان»(٦)وبعد «تیتوس»(۷)یکرشته زدوخورد های خونین کردند تا بالاخره از راه محاصره و یورش آن نقطه را مفتوح ساختند.

یولیانوس «ژولین» بملاحظه سرعت پیشرفت کار این مأموریت را به آلیپی(۸)

---

(۱) Julianus (۲) Sallustius (۳) Diocletianus (٤) Aristobulus
(٥) Hierosolyma (٦) Vespasianus (۷) Titus (۸) Alypius

که از اهالی انطاکیه بود واگذار نمود . مشار الیه قبل از این مأموریت شغلش معاونت حکومت بریطانیا (۱) بود ودر این مأموریت جدید جدیت تام بخرج می داد و از طرف والی ایالت فلسطین هم لازمه مساعدت با او بعمل می آمد ولی شراره مهیب آتش که دم بدم از نزدیك پی خارج می گشت این محل را غرق کرده نمی گذاشت عملجات بآنجا دست رسی پیدانمایند، حتی چند مرتبه هم بآنها صدمه وارد آورد، چون بدقدرت طبیعت مخالف با اجرای این امربود به تعطیلش پرداختند .

مقارن همین حال امپراطور باعضای هیئت اعزا می که از طرف بلد الابد (۲) فرستاده شده بودند مشاغل مهمی مرحمت فرمود . این اشخاص از بزرگزادگان ملك ودرکارهای مملکتی سابقه مهمی را دارا بودند

آپرونیان (۳) بحکومت رم منصوب گشت ـ اکتاویان (٤) بایالت افریقا ـ ونوستوس (٥) بایالت اسپانیا ـ آرادیوس (٦) فرمانفرمای شرق بجای ژولین (۷) عموی امپراطور که چندی قبل فوت کرده بود تعیین گردیدند . همینکه ترتیب این کارها داده شد در این اثناحادثهٔ غفلتاً روی داد که ازراه تفأل اسباب وحشت خیال امپراطور گشت و بطوریکه معلوم شد کاملاً حقیقت داشته است

فلیکس (۸) خزانه دار کل مملکتی غفلتاً بمرض نزف الدم فوت می کندوطولی نمی کشد که «کمیت یولیان» هم دارفانی را وداع میگوید این مطلب مستمسك بدست عوام الناس داده در موقع خواندن کتیبه های مجسمه «یولیانوس» کلمات را چنین ادا می کردند :

Felix, Julianus, Augustus.

---

(۱) Britannia (۲) Urbs aeterna (۳) Apronianus (٤) Octavianus
(٥) Venustus (٦) Aradius (۷) Julianus (۸) Felix

قبل ازاین‌قضایا واقعهٔ شومی روی‌داده بود که بفال‌بد گرفته شد وتفصیل واقعه‌این‌بود که‌درماه‌ژانویه(۱)موقعی که‌بولیانوس«ژولین»ازپله‌های‌معبد ژنیوس(۲) بالا می‌رفت یکنفر ازکهنه که برحسب سن بزرگتراز دیگران بود غفلتاً بزمین خورده همان دم فوت کـرد . حضار معلوم نشد بچه ملاحظه از روی جهل یا از راه‌تملق این پیش‌آمد را بطالع قونسول ارشد یعنی سالوستی (۳) گرفتند و لی بطوریکه معلوم شـد این تفأل راجع به کنسولی‌است که ازحیث‌اختیارات ارشد باشد و تعبیرش‌سپری شدن ایام زندگانی‌اواست . بعلاوه علائم غیرقابل‌توجه‌هم بسیاراست که‌هرکدام‌مشعر بروقوع وقایعی هستند مثل اینکه در آغاز اردوکشی بخاك ایران خبر زلزله قسطنطنیه رسید واشخاص بی اطلاع ازعلم غیب گوئی این سانحه را بفال بد گرفته گـفتند برای سلطانی که بخواهد به‌مملکت‌غیرهجوم برد نیك‌نباشد. بهمین‌لحاظ‌صلاح براین دیده شدکه چون موقع مناسب‌نیست ازاین خیال صرف‌نظربشود . زیرافقط وقتی‌میتوان باین‌قبیل تفأل‌هاوقعی نگذاشت که دشمن خارجی هجوم بیاورد آنوقت بحکم ضرورت یك قانون ابدی حکمفرما است که بموجب آن باید منافع مملکت بهر وسیله شـده حفظ گردد

دراین‌بین از«رُم» بامپراطور کتباً اطلاع داده‌شدکه‌حسب‌الفرموده اودرخصوص جنك کنونی ازکتب‌سی‌بلین(٤)استشاره‌شدوجواب قطعی آن است کـه امپراطور نبایـد در هذه‌السنه از حدود مملکت خویش تجاوز نماید

در این ضمن ایلچیـان بسیار از طرف ملل مختلف برای اظهـار

(۱) Januarius (۲) Genius (۳) Sallustius (٤)Sybillae

خدمت گذاری و همراهی وارد شدند. یولیانوس «ژولین» باکمال مهربانی از آنها پذیرائی نمود وبطوریکه شایستهٔ مقام اوبود بانها جواب داد که شأن مملکت روم اجل ازآنست که ازخارج طلب امداد نماید، بلکه سزاوار آن است که در موقع ضرورت مسئول دوستان و متحدین خود را اجابت کنند و باقوای خویش آنها را کمك نماید .

ولی ازطرف دیگر به ارشاك (ارشك) (۱) پادشاه ارمنستان دستور داده شد که سپاه معظمی جمع آوری نموده منتظر امر ثانوی باشد وباو وعده داد که هرچه زودتر تکلیف اورا معلوم خواهد نمود .

همینکه عدهٔ قوای جمع آوری شده بنظر امپراطور مکفی رسید بخیال افتاد که قوای خود را قبل از انتشار خبر اردوکشی داخل خاك دشمن نماید. بهمین لحاظ در اوایل بهار به تمام افواج حکم فرستاد که برای سفر جنگی حاضر شده از رود فرات بگذرند. افواج بمحض وصول این حکم بطوریکه دستور داده شده بود ازمنازل زمستانی خود کوچ کرده درمحلهای مختلف جمع شدند و منتظر سپهسالار خود بودند .

امپراطور قبل ازاینکه از انطاکیه (۲) حرکت کند اسکندرنامی را که ازاهالی هلیئوپولیس (۳) (بعلبك) بود برای ریاست امورقضائی ایالت شام تعیین نمود. مشارالیه آدم بسیار سخت و تندخوئی بود و از قرار اظهار امپراطور این شخص شایسته و لایق این مقام نبود ولی برای اهالی جسور و مغرض انطاکیه لایق تر و مناسب تر از این قاضی پیدا نمیشد .

در موقع حرکت عده کثیری از طبقات مختلفه برای مشایعت حاضر شده این سفر را بخیر وخوشی خواستار بودند واستدعای آنها براین

(۱) Arsace (۲) Antiochia (۳)Heliopolis

بود که بمیمنت وسلامتی هرچه زودتر مراجعت نموده برخلاف سابق با آنها بطور ملایمت رفتار گردد. چون طعنه وهتاکی های سابق این گروه از خاطر «یولیانوس» فراموش نشده بود بالحن تند وشدید جواب داد که دیگر آنها را نخواهد دید و چون خط سیر مراجعت معلوم شده بود لذا بعد از ختم این اردو کشی از نزدیکترین راه برای قشلاق به «تارس» (۱) خواهد رفت و از این نقطه نظر به «ممموریوس» (۲) والی ایالت «سیلی سیا» (۳) امر شد که در این شهر تهیه و تدارك لازمه را به بیند وفی الحقیقه همینطور هم شد وچیزی نگذشت که نعش اورا بادستگاه مختصری باینمحل آورده در همان نقطهٔ که خودش دستور داده بود بخاك سپردند.

یولیانوس پنجم ماه مارس (*) که حرارت آفتاب زیاد شده بود کوچ کرد و ازجاده معمولی خود را به هیراپولیس (٤) رسانید. در موقع ورود بشهر همینکه سپاهیان داخل دروازه شدند بدنه چپ این دروازه معظم بغتتاً خوابید وپنجاه نفرسربازرا که درانجا ایستاده بودند زیرآوار گرفته هلاك کرد بعلاوه عده کثیری هم مجروح گشتند. متارالیه در اینجا قوای خود را تمرکز داد و قبل از اینکه خبر اردو کشی انتشار یابد با سپاهیان خویش بسرعت تمام از خاك بین النهرین عبور نموده غفلتاً ولایت آشور (٥) را اشغال کرد و بعد با تمام قشون و قوای امدادی اسکیث ها (٦) (گت) بوسیله پل معلق از رود فرات گذشته بشهر «بطنا» (۷) که کرسی نشین ولایت اُسدروئن (۸) باشد وارد گردید. در اینجا سانحه روی داد

(*) دربعضی نسخ سوم ماه نوشته اند

(۱) Tarsus (۲) Memorius (۳) Cilicia (٤) Hierapolis (٥) Assyria (٦) Scytha (۷) Batna (۸) Osdroëna

که‌بفال بد گرفته شد تبیین‌این مقال آنکه: جماعت کثیری‌سیورساتچی که شغلشان‌جمع‌آوری وتهیه آنوقه‌میباشد پهلوی‌خرمن گندم ایستاده‌بودند و چون‌خرمن‌خیلی مرتفع زده شده بود (دراین‌صفحات بندهای‌گندم‌را خیلی مرتفع بروی‌یکدیگر جمع‌آوری می کنند) زور وفشار این جمعیت برای درآوردن بندهای گندم بنیان آن را متزلزل ساخته یکمرتبه خرمن از پای درآمد و پنجاه نفررا درزیر آوار خود گرفته هلاك نمود

یولیانوس باخاطری افسرده وقلبی پژمرده از این منزل کوچ کرد و با حرکت سریع‌خود را بشهرقدیم «کاررا» (۱) رسانید این‌شهر بواسطه هلاکت «کراسوس» (۲) وقوای رُم‌شهرتی پیدانموده‌است وازاینجا دوفقره جاده بخاك ایران ممتد است جاده چپ از طریق آدیابن (۳) و دجله — جاده راست ازطریق آشور (٤) وفرات

امپراطوردرمدت توقف در این شهر برسیدگی امورفوری وفوتی مشغول بود و مطابق آداب ورسوم اهالی این سرزمین برای رب‌النوع ماه که طرف پرستش انها میبود قربانی کرد

بطوریکه روایت می کنند مشارٌالیه در جلوی قربان گاه بدون شاهدوگواهی‌تن‌پوش‌حریرخودرامحرمانه‌به‌پروکپیوس (٥) که ازاقوامش بود سپرد و بوی دستور داد که هروقت از خاك پارث (٦) خبر فوت او برسد مشارالیه فوری زمام امور را دردست گیرد.

امپراطوریولیانوس درعالم‌خواب‌هم‌راحتی نداشت‌وخوابهای‌مشوب میدید که‌هرکدام‌بروقوع‌واقعه‌نحس‌ومکروهی‌دلالت‌داشت‌وبهمین‌جهة‌خودش

---

(۱) Carra (۲) Crassus (۳) Adiabena (٤) Assyria
(٥) procopius (٦) Parthus

وتعبیر کنندگان خواب باملاحظه اوضاع حاضره چنین صلاح دیدندکه از روز ۱۹ مارس که قران در پیش است باید پرهیز واجتناب نمود واز قراری که بعدهامعلوم‌شد درهمچوشبی مقارن‌حکومت «آپرونیان»(۱) در بلدالابد (۲) معبد آپان طعمه حریق واقع گشت واگر با تمام‌وسائل اطفائیه جلوگیری بعمل نیامده بود شراره آتش یقیناتمام‌کتب «کوم» را (سی بلین) از میان میبرد. در موقعی که یولیانوس برتق وفتق امور لشکری مشغول بود ودستورات لازمه برای تهیه وتدارك آذوقه صادر میکرد یکمرتبه مکتشفین سراسیمه وارد شده خبرآوردند که دستجات سوار دشمن غفلتاً از سرحد هجوم آورده تمام آذوقه رابه یغما بردند.
این خبر مایه حیرت وعبرت امپراطور (۳) گشته فوری مطابق همان نقشهٔ که در نظر گرفته بود سی هزار نفر سرباز نخبه تجهیز کرد و باختیارپرکپ یوس (٤) واگذارنمود و «سباستیان» (٥) راکه‌سابقاً والی مصر بود با اختیارات برابر نزد او مأمور کرد و بآنها دستور داد که از همین سمت رود دجله حرکت کنند وکاملامراقب باشندکه دشمن آنها را غافل گیر نکند وبدانند که اکثر اوقات از همان طرفی که شخص مطمئن و خاطر جمع است، موردحمله واقع میشود.
ضمناً بآنها سفارش کردکه‌لدی‌الاقتضا به‌ارشاك پادشاه ارمنستان ملحق‌گشته باتفاق مشارالیه ازخاك «کردوئن» (٦) و «مکسوئن» (۷) عبورنمایند وباعجله وحرکت سریع «خیلی ئوکموس» (۸) و سایر نقاط حاصل خیز مدی را (۹) قتل وغارت کنندوبهتر آنست که تا ارشاك از خاك آشور

---

(۱) Apronianus (۲) Urbs aeterna مقصودهمان‌شهررم‌است که‌باین‌اسم‌هم‌خوانده‌میشد
(۳) امپراطور درلغت لاتن بمعنی سپهسالار آمده ولی ازعهدقیصر به‌بعددرحکم القاب‌است
(٤) Procopius (٥) Sebastianus (٦) Corduena کردستان حالیه
(۷) Moxoëna (۸) Chiliocomus (۹) Media

حرکت نکرده ، باو ملحق شوند شاید مشارالیه در آنجا احتیاج بوجودآنها داشته باشد . یولیانوس ازاین دستورالعمل ها که فارغ شد در ظاهر چنین وانمود کرد که میخواهد ازرود دجله بگذرد وبهمین نظر چندی قبل هم تعمداً دستوری صادرکرده بودکه دراین راه قسمت های مأموراذوقه اعزام شوند ولی حقیقت امراین نه بودواز سمت راست حرکت کرد . یولیانوس شب را براحتی بسر برد وطرف صبح دستورداد اسب سواری خودش را که مسمی به بابل بود زین کرده بیاورند . همینکه اسب را آوردند بغتتاً حالت قولنجی باین حیوان دست داده از شدت درد خود را بزمین افکند وتمام زین وبرك گوهرنشان خود را کثیف وخاك آلود نمود . این قضیه باعث خورسندی خاطر یولیانوس گشته او را بفال نیك گرفت ودر حضور جمعی که نزدیکش ایستاده بودند اظهارخوشوقتی می کرد و باصدای بلند همی گفت «بابل زمین خورد وتمام اسباب جلوه وزینتش را ازدست داد ! » .

یولیانوس مختصر توقفی دراین محل نمود وباقربانی حیوانات این واقعه را متبرك ساخت و بعدحرکت کرده به «داوانا» (۱) که اردوگاه محکمی بود وارد شد . رود «بلی آ» (۲) (بلیخ) که از شعبات رودفرات است از اینجا عبور می نماید . سپاهیان در اینجا غذائی صرف کرده استراحت نمودند فردای آنروز به شهر کالینیك (۳) که ازبلاد محکم محسوب میشود رسیدیم . این شهر از حیث معاملات تجارتی معظم ومعتبر است

روز ۲۷ مارس را در اینجا توقف نمودیم . اهالی روم همه ساله در چنین روزی دسته مجللی با فتخار خداوندان راه انداخته و

(۱) Davana (۲) Belia ذکر شده Balicha این رود در بعضی نسخ باسم
(۳) Callinicum

(۳) این‌همان شهر نیسه فوریوم است که رقهٔ حلب باشد و سلوکوس کالینیکوس به تجدید عمارات آن پرداخت و آنرا باسم خود موسوم نمود

عرابه که دراواصنام راحرکت میدهند باآب «رودآلمن» (۱) تطهیرمی‌نمایند.یولیانوس پس از آنکه بترتیب قدمااعمال مذهبی خودرا بجاآورد مجال راغنیمت شمرده شب رابعیش وعشرت متغول گشت . فرداصبح اردو از این محل کوچ کرد . امپراطور بمعیت قوا از کنار رودخانه حرکت میکرد . آب رودخانه در این فصل بواسطه دخول آب های متفرق طغیان دارد . در یکی از نقاط عرض راه امر شد خیمه هارابربا نما یند . امراء قبائل ساراسین (مقصودصحرا نشین‌است) دراین محل بحضورامپراطور آمده بخاك افتادند وتاجی از زر نقدیمش نمودند و او را مالك الرقاب امم‌وصاحب اختیار مطلق خوانده تعظیم وتکریم‌بجای آوردند . امپراطور چون وجود این‌طوایف رابرای جنك‌های عشایری لازم‌داشت خیلی‌بآنها مهربانی‌نمود . دراثنای صحبت‌با این‌جماعت‌جهازات‌رسیدند . این کشتی‌ها خیلی‌شباهت داشتند بسفائنی که درعهد قدیم شاهنشاه مقتدر «کسرکس» (خشایارشا) جمع آوری وتجهیز کرده بود.

فرماندهی این‌جهازات به «تریبون کنستانسیان» (۲) و«کمیت لوسیلیان» (۳) واگذارشد . رود عریض‌فرات ازکثرت عده سفائن مستورگشت. این جهازات عبارت بودنـد از یکهزار سفائن باری که از نقاط مختلفه جمع آوری وتهیه کرده بودند ومحمول آنها آذوقه واسلحه وماشین‌آلات محاصره‌بود . بعلاوه پنجاه فروندکشتی جنگی‌وپنجاه فروندهم کشتی که‌برای مصرف پل‌سازی تعبیه شده بود باین عده منضم می‌گردید

همینکه‌دستجات قوای امدادیه«ساراسین»ها (اعراب‌بدوی یاصحرانشین) که‌به‌رضاورغبت برای خدمتگذاری‌حاضرشده بودند بقوای کل پیـوستند امپراطور با راه پیمائی‌سریع بنای حرکت راگذاردودر اوایل ماه آوریل

(۱) Almonus (۲) Constantianus (۳) Lucillianus

وارد قلعه معظم «سرکوزی» (۲) گردید. درساختمان این قلعه تمام نکات نظامی رعایت گشته است. رود «آبورا» (۳) (خابور) و فرات او راجزیره مانند احاطه کرده‌اند. تازمان «دئیوکلیسیان» (٤) این نقطه چندان استحکام واعتباری نداشت ودرهمان اوقات که امپراطورحالیه سرحدات مملکت را برای جلوگیری از تجاوزات ایرانیان مستحکم می‌نمود که مبادا آنها مثل چندی پیش فارغ‌البال دست اندازی بخاك شام نمایند برای این محل هم حصار مرتفعی با بروج بنا کرد. روزی از روزها در انطاکیه که صلح وسلامت کاملاً برقرار بود یکنفر بازیگر باعیالش بعلم اشاره یکی از پرده های زندگی را بمعرض نمایش گذارده بود ونظار هم کمال لذت رااز این نمایش میبردند در این اثنا غفلتاً عیال بازیگر فریاد بر آورد و گفت « اگر اشتباه نکنم این گروه ایرانیان باشند » تماشاچیان یکمر تبه نظرشان متوجه همان سمت گردیده ودیدند تیرهااست که بسمت آنهاپرتاب میشود. هرکس از ترس جان خود بهرسمت توانست فرارکرد. دشمن شهررا آتش زده جمعی ازاهالی را که بسیروتفریح مشغول بودند بقتل رسانید ودر حوالی شهر هم قتل وغارت مهمی برپا کرد وعاقبت با غنائم بی‌شمار فارغ‌البال بسمت وطن خود مراجعت نمود.

مارعاد (٥) نامی که ایرانیان زا در قتل وغارت همشهریان هادی وراه نمابود زنده‌آتش زدند واین واقعه از وقایعیست که در دوره حکومت سالوستی (٦) روی داده است (۲٦۸-۲٥۳)

درآنموقع که یولیانوس (امپراطور) درشهر «سرکوزی» قشون وبنه را

---

(۲) Cercusium (۳) Abora (٤) Diocletianus (٥) Mâread

(٦) Sallustius Galliarum

از روی جسر عبور میداد ، مراسله از طرف « سالوستی » حاکم « گل » به وی رسید که خوبست امپراطور از خیال اردوکشی بخاك ایران منصرف شود وخودرا بیموردداخل این مخاطره نکند وناراز طرف خداوندان استیذان حاصل نکرده است خود را دوچار مهلکه ننماید . یولیانوس باین عرایض خیرخواهانه مشارالیه وقعی نگذاشته با کمال قوت قلب به راه پیمائی خودادامه داد وتاکنون دیده نشده است که قدرت بشر ویا امر ثوابی بتوانند مقدرات اشخاص را تغییر دهند .

همینکه قوا ازروی جسر بساحل مقابل رسید حکم شد پل را جمع کنند که مبادا کسی ازسپاهیان بخیال مراجعت افتد . دراینجا مجدداً پیش آمد بدی روی داد واو این بود که جسد یکنفر ازسیورساتچیان باسربریده کنار جاده افتاده بود . این شخص مقتول ملتزم شده بود درراس موعدمقرره مقداری آذوقه تهیه نماید لیکن بواسطه واقعه غیر منتظره از عهده بر نیامد لهذا والی سالوستی (۱) که درالتزام رکاب امپراطور بود حکم بقتل او داد . روز دیگر یکدسته از همان کشتی هائیکه مقتول بیچاره گفته بود وارد شدند وتمام محمول آنها آذوقه بود .

ازاین جا حرکت کرده واردمحلی شدیم موسوم بهزیت (۲) که وجه تسمیه آن همان درخت زیتون میباشد از دور مقبره امپراطور «گردیان» (۳) پیدا بود . من در جای خود شرح احوالات او را از ابتدای جوانی نقل کردم واردوکشی های عاقبت بخیر وقتل بی رحمانه او راهم نوشتم .

امپراطور چون بکیش خود ثابت وپایدار است در اینجا برای پادشاهی که در سلك خداوندان روم داخل کشته قربانی کرد .

---

(۱) Sallustius (۲) Zaitha (۳) Gordianus

امپراطور درحین حرکت بطرف شهرخالی ازسکنه «دورا» (۱) از دور چشمش به یك دسته از سربازان افتادکه چیزی را کشان کشان می‌آورند. این مسئله اسباب حیرت اوگشته ایستاد وتأمل کرد تاسربازان رسیدند وجسد شیر عظیم‌الجثه را بحضورش آوردند واز قراریکه نقل می کردند این حیوان‌چون بصفوف سپاهیان‌حمله برده بود آنها اورابا تیرهای متعدد از پای درآوردند.

امپراطور ازوقوع این واقعه خوشحال گشته تا اندازهٔ اسباب تسلی خاطرش فراهم آمد ولی افسوس که آنچه قضا و قدر گوید صحت ندارد و درعمل عکس آن بروز میکند. مثل همین واقعه که دلالت داشت بر فوت پادشاه‌منتهی شخص‌پادشاه‌هنوزمعلوم‌نبود. حال اگربتاریخ مراجعه‌نمائیم خواهیم دید که اکثر تعبیرات غیب‌گویان درمعنی دارای دو جنبه‌بوده منتهی وقوع‌واقعه معنی‌حقیقی آنرا کشف‌مینمود. چنانچه‌غیب گویان‌دلفی پیش گوئی کرده بودند که «کرز» (۲) پس‌ازعبور از رود «هالیس» (۳) مملکت معظمی راویران می‌نماید ودیگری مسئله جنك یونانیان با مدیها بود که بدریا اشاره کرده بودند. یکی از پیش‌گوئی ها که چندان قدیمی نیست و حقیقت داشته مطلب ذیل است که در حقیقت عبارت آن را میتوان دوقسم تفسیر نمود چنانچه گوید: «من تصدیق دارم‌که تو-ا آسید می‌توانی برومیان فائق آئی» معنی دوم اینست «-ا آسیدمن تصدیق دارم که رومیان میتوانند برتو فائق آیند». (٤)

غیب گویان «اطروسی» که درتعبیر وپیشگوئی مهارت کامل‌داشته در التزام رکاب‌امپراطور حاضربودندوآنها صلاح‌را براین دیدندکه امپراطور

---

(۱) Dura (۲) Croesus (۳) Halys
(٤) aîo te Aeacida Romanos vincere posse (٥) Etrusci

باید از این اردو کشی صرف نظر نماید. چون در این مورد اظهارات آنها مورد توجه واقع نگشت لذا برای صدق عرایض خود فصولی که در کتاب راجع بامور لشکری نوشته شده بود گواه آورده و عیناً ارائه دادند و گفتند که این واقعه علامت منع و جلوگیری است ودلالت دارد بر اینکه اگر پادشاهی درملك دیگران شروع بجنك تعرضی نماید وحتی محق هم‌باشد معذلك نیك‌فرجام نخواهد بود. تمام اظهارات این‌اشخاص در مقابل ایرادات فلاسفه بی نتیجه بود چه که این فرقه کاملا در وجود یولیانوس رسوخ یافته بودند وبا اینکه اکثر بخطا میرفتند معهذا در مسائلی هم که کاملاعلم و اطلاع نداشتند مایل بودند عقیده خود را بسماجت پیش برند و برای صدق اظهارات خود این قضیه را شاهد میآوردند که همان اوقات که « ماکسی میان » (۱) خیال جنك با « نارسس » (۲) (نرسی) پادشاه ایران را داشت شیرو گراز درشتی کشته بحضورش آوردند و مشار الیه باقتح و فیروزی سالماً از این‌سفر مراجعت کرد. فلاسفه غافل از این نکته هستند که این پیش آمددلالت داشت بر هلاکت شخص متعرض و در این مورد « نرسی» پادشاه ایران متعرض شناخته میشد زیرا مشار الیه بدواً شروع بتعرض نمودهمملکت ارمنستان را که تحت الحمایهٔ روم بود مسخر کرد.

فردای آنروز که ۲۷ آوریل باشد همینقدر که آفتاب میل‌بمغرب نمود لکه ابر کوچکی در آسمان پدید گشت و غفلتاً طوری هوا را تیره وتار نمود که گوئی ظلمت شب عالم را فرا گرفت صدای غرش رعداز هر طرف لاینقطع شنیده می شد . یکنفر از سربازان موسوم به

(۱) Naximianus درسنه۲۹۶میلادی (۲) Narseus

«یوویانوس»(۱) که دورأس اسب برده بودآب دهد درمراجعت دچاربرق گشته خودش وهر دو حیوان هلاك می شوند. امر شد تا غیب گویان‌را حاضر ساخته تعبیر این واقعه را از آنها استفسار نمایند. غیب گویان صراحتاً اظهار داشتند که این پیش آمد دلیل بر این است که باید از اردو کشی منصرف شد و باصطلاح همان برق مصلحت است که امری را شاید یا نشاید. و بعقیده آنها کشته شدن دو رأس اسب و یکنفر سرباز که صاحب اسم بزرك می‌بود بر اهمیت مطلب می افزود ودر کتب برق نامه آمده است که هر جائی را که برق زد نگاه کردن و قدم گذاردن به آنجا جایز نه‌بود لیکن عقاید فلاسفه برخلاف این گفتار است و می گویند که برق آتش مقدس آنهم در صوتیکه غفلتاً پیدا شود هیچ معنی وتعبیری نخواهد داشت و این همان باد تندی است که از هوا بقوه غیبی بطرف زمین نازل می شود و حال اگر بنابر تفآل باشد این واقعه دلالت داردبر پیشرفت مقاصد امپراطور و شهرت نام وی زیرا مشهور چنین است که شراره آتش با لذات مایل بصعود است.

همینکه جسر فوق بروی شط کشیده شد و تمام قوا بساحل مقابل عبور کرد امپراطور واجب دانسته برای سربازانکه اینطور در حرکت بی باك وبی اختیارند و بشخص سپهسالار خود هم اطمینان کامل دارند خطابهٔ ایراد نماید لذا بفرمان شیپور تمام فرماندهان و رؤسای جزو حاضر شدند. امپراطور بالای تپه خاکی کوچك رفت. رؤسا و سران سپاه بگرد او جمع آمدند مشارالیه با چهره گشاده که علامت قدردانی از اظهار صمیمت و علاقه این جمع بود شروع بخطابه کرد.

« سپاهیان رشید من! ــ نظر باینکه قوای مادی و معنوی رادر

(۱) Iovianus

شما بحد اکمل میدانم تصمیم بر این گرفتم شما را مخاطب بیانات خود ساخته خلاف آنچه را که معاندین شهرت میدهند برسانم وبا دلیل ثابت نمائیم که این اول دفعه نیست که سربازان رومی داخل خاك ایران زمین می‌شوند . نمی‌خواهم بگویم چطور« لوکول »(۱)یا « پمپی » (۲) از خاك « آلبانها » (۳) و« ماساکت » (٤) ها که حالیه معروف به‌الان هستند عبور کرده همین قوم را درهم شکستند (ایرانیان) و بچشم خود دریای خزر را دیدند . بعلاوه ما این راهم میدانیم که « آنطون و نیتد » (٥) در همین حدود بسی زد و خوردها کرد . من عهد قدیم را کنار می گذارم و آنچه را که جدیداً تاریخ بخاطر دارد برای شمامطرح می نمائیم « طرایان» (٦) (تروژان) و « ِو روس» (۷) و «سور»(۸) بودند که از این ملك با فتح و فیروزی وغنائم بی شمار مراجعت کردند واگرخیانت درکارنبود «گوردیان» (۹) صغیرهم که اخیراًپای مجسمه اش فاتحه خواندیم بهمان طریق مقضی المرام بر میگشت . مشارالیه نزدیك رسائین (۱۰) پادشاه ایران راشکست داد وقشونش را فراری ساخت‌ولی خیانت « فیلیپ » (۱۱) حکمران « پروطوریا » وهمدستانش «گردیان» را در همین جا که الساعه مدفون است به تیغ غدّار از پای در وآوردند بالاخره طولی نکشید که خود خائنین‌هم بکیفر اعمال رسیده تماماً بصدمه وزجر جان سپردند .

خیال کار های‌بزرك است که کاپیتاًسلاطین را واذار بچنین اقداماات

(۱) Lucullus (۲) Pompeius (۳)Albanus

(٤) Massageta بزبان لاتن ماساگتا خوانده میشود

(٥) Ventidius (٦) Trajanus (۷) Verus (۸) Severus

(۹) Gordianus (۱۰) Resaina (۱۱) Philippus

مهم می نماید . وضعیت اسف آور بلادی که چندی قبل مفتوح دشمن گردیده بود و همچنین از دست دادن نزدیکان و بستگان محرك شد که ما انتقام خون لشگریان مقتول‌را از دشمن بکشیم و ضایعات و تلفات بی شمار خودراتلافی نمائیم . تمایل واظهارات عموم باعث‌شدکه من بدبختی های گذشته را جبران کنم‌و بدانید همینکه در این سرحد برای‌مملکت امنیت راتأمین کردم‌کاری می‌کنم و اسبابی فراهم‌می‌آورم که‌اخلاف آتیه نام ما را بنکوئی برده و همیشه مداح و ثنا خوان باشند .چنانچه مشیت ازلی تعلق گیرد من همه‌جا مثل سپهسالاری که با گروه سعادتمند باشد با شما خواهم بود ومرا مثل یکنفر سرباز ، گاهی در جلوی‌صفوف پیاده و گاهی در ردیف سوار های متعرض خواهید دید واگر دست اجل در عین نبرد گریبان گیرم شود همین افتخار مرا بس که خود را فدای‌دنیای روم کردم چنانچه درقدیم الایام «کورسی » (۱)«وموسی» (۲) وطایفه مشهور « دسی » (۳) این گوی افتخار را ربودند . بر ماست که این قوم بدخواه خود را که هنوز تیغشان‌از خون نزدیکان ما رنگین‌است از میان برداریم اجداد ما چندین پشت آمدندو رفتند تا اینکه بالاخره موفق بدفع مخالفین خود گشتند .

تنها «کارتاگ» (٤) بودکه پس‌از زد و خوردهای سخت طولانی سر تمکین فرود آورده تسلیم سپاهیان ما گشت و با این حال سپهسالار فاتح ازخرابی شهر دست نکشید . « اس سیپون» با تحمل همه نوع سختی های محاصره عاقبت « نومان سیا » (٥) را بکلی خراب و ویران ساخت

---

(۱) Cursius (۲) Mucius (۳) Decii

(٤) همان کارتاژ است که بزبان لاتن کارتاگو خوانند Carthago

(٥) Numansia

خرابی شهر « فی‌دنا » (۱) بنام دولت روم بود باین خیال که مبادا روزی در عظمت رقیبش گردد و همچنین دولت روم طوری از « فالیسك »(۲) و « وای » (۳) ها سرکوبی کرد که هرچه در قدیم از عظمت و قدرت این جماعت نوشته بودند از خاطرها محو شد. چون از گذشته وطن اطلاعات کامل دارم برای شما بشرح این وقایع پرداختم.

موقع آن رسیده که ما اغراض شخصی را کنار گذارده، در این اردو کشی هیچکدام از قسمتهای خود خارج و متفرق نشویم و احیاناً اگر زد و خوردی پیش آید مراقب و مواظب درفش خود باشیم. بدانید که هرکس عقب بماند دشمن پی اورا خواهد برید. من از هیچ چیز وحشت ندارم جز از غدر و کمین کردن دشمن خود که بصفت حیله وتذویر معروف و مشهور است.

در خاتمه بشما وعده میدهم که اگر این اردو کشی به میمنت و خوبی خاتمه یافت من تمام شئونات سلطنتی را کنار گذارده (چون سلاطین بملاحظه مقام خودهرچه بگویند و هرچه بکنند مختار هستند) هر کسی در اقدامات خودخواه مساعد ونا مساعد از من توضیحی بخواهد فوراً جواب بدهم، ولی ازشما تمنا دارم بامید پیشرفتهای آتیه دلرا قوی داشته باندازه سهم خود در زحمت و مشقت بامن شرکت جوئید و یقین داشته باشید که فتح و نصرت همیشه یار و طرفدار حق است » ـ معزی الیه با این عبارات روح بخش نطق خودرا خاتمه داد. در اثر این نطق عرق سلحشوری مستمعین بجوش آمد و سربازان بافتخار سر کرده خودو بامید پیشرفتهای آتیه باوجد و شعف سپر ها را بالا برده وفریاد بر آوردند

(۱) Fidena (۲) Faliscus (۳) Veii

که‌در تحت لوای چنین سپهسالاری برای ماهیچ زحمت و خطری وجود ندارد زیرا قسمت عمـده زحمت و صدمه را خود او شخصاً متحمل گشته است .

در این مورد افواج «گل» بیشتر اظهار غرورو خوشوقتی مینمودند و خاطر داشتند اوقاتی که همین امپراطور سمت فرماندهی آنهارا داشت و هر وقت شخصاً برای سر کشی از جلو صفوف میگذشت در برابر چشم آنها طوائف بربر بخاك افتاده التماس و در خواست عفو و بخشش می نمودند .

حالا که رشته مطلب بدینجا کشید مناسب آنست که قدری از موضوع خارج شده بطور اجمال بشرح اوضاع جغرافیای ملك ایران بپردازیم . علمای علم جغرافیا شرح مبسوطی از ایران و اوضاع آنجـا نوشته اند که فقط بعضی از آنها مطالبشان مقرون بصحت میباشد.

حالا اگر من قدری بتشریح مطلب بپردازم البته برای تکمیل و بسط اطلاعات مفید تر خواهد بود زیرا اگر در موقع طرح مطلب نظر شخص کـاملاباختصار متوجه باشد معلوم‌می‌شود مقصود توضیح وتشریح نیست بلکه همان‌اجمال واختصار درمد نظراست. یك زمانی اینمملکت از حیث خاك خیلی مختصر وکوچك بود و بعللی کـه من مکرر اشاره کردم باسامی مختلفه نامیده میشد پس‌از آنکه‌اجل در بابل‌گریبان‌اسکندر کبیررا گرفت‌این سرزمین نصیب یکنفراز پارسیان که مسمی به «آرساسس» (ارشك) (۱) بودگردید . مشارالیه اصل ونسب صحیحی‌نداشت و درایام جوانی براه زنی وسر کشی اشتغال داشت لیکن بمرور زمان نظرش بکـار

(۱) Arsaces

های عالی متوجه گشته از این راه بسی ترقی نمود ونامش بواسطه کار های برجسته شهره زمان گشت . پس از فتوحات و مظفریتهای بی شمار عاقبت «سلوکیدنکاتور» راهم که ازخلفای اسکندربود مغلوب خودساخت و (سلوکید بعلت فتوحات بی شمار ملقب به نکاتور شد و نکاتور درلغت بمعنی فاتح آمده است) .

تمام عده‌ساخلوی «ماسدونی» ها را ازخاك خود بیرون کرد وحتی نسبت برعایای خود صلح و سلامت را از دست نداده عدل و مروت را در باره آنها مبذول میداشت . تمام صفحات مجاور را از راه عدل وداد و یا بقهر وغلبه بحیطه تصرف درآورد . شهرهای بسیار و قصور بی‌شمار وقلاع مستحکم در ایران برپا نمود و همان طور که در زمان سابق ایران از همسایگان‌خود دروحشت واضطراب میبود حال برخلاف‌آن ایام ازشنیدن اسم ایران لرزه براندام همسایگان میافتاد .

آرشاك (اشك) در سن میانین بمرك طبیعی‌در گذشت . کلیه‌مردم مملکت از عالی ودانی در ستایش او متفق القول بودند (وبطوریکه در بین این قوم مرسوم است) مشار الیه اول کسی بوده که‌در زمره ستارگان داخل‌شده بهمین دلیل هنوزهم عادت بر این است که پادشاهان عالی‌قدر خود را برادران ماه و خور خوانند و هما نطور که امپرا طور های ما طالب و شایق لقب همیون هستند شهریاران پارث هم که یك عهدی بیچاره وگمنام بودند اکنون از دولت اقبال ارشاك صاحب القاب عالی و مزایای بی شمار گشتند و تاکنون‌هم بخداوندی او قائل ومحترمش می شمارند . بعلاوه اولاد ارشاك درمقام وراثت تاج و تخت برسایرین مقدم می باشند و حتی در موقع نزاع وکشمکشهای داخلی که اکثر بین این

قوم واقع می شود ، هیچ یك از ایرانیان جرأت ندارد منتسبین باین دودمان را خواه نظامی باشد یا غیر نظامی صدمه و آزاری برسانند زیرا این اقدام را گناه بزرگی می‌شمارند . مخفی نماند که این ملت پس از استیلای براقوام وطوائف متعدده حدود مملکت خودرا به « پروپون تیس »(۱) و (تراسیا) (۲) رسانید اما کبر و غرور بعضی از سلاطین که بخیالات عالی بممالك دور دست لشکرکشی میکردند این مملکت رابغایت دوچار بدبختی و فلاکت نموده از وسعت خاکش همی کاست . نخستین کسیکه دراین راه قدم برداشت وبا لشکر بی‌شمار از بوغاز بسفور گذشت « کورش »(۳) بوده ، ولیکن « تومیریس » (٤) ملکه « اسکیت ها » از حرصی که برای انتقام خون فرزندان خود داشت تمام سپاهیان ویرا تا نفر آخر بهلاکت رساند وبعدهاهم که داریوش و « کسرکس » (٥) (خشایارشا) قشون به یونان کشیدند و صحنه جنك را تغییر داده در دریا شروع بزد وخورد کردند آنهاهم چه درخشکی وچه در دریا هردوجامغلوب شدند وتمام لشکریانشان بهلاکت رسید وبزحمت جان خودرا سالم بدربردند . در اینجا کاربجنك های اسکندر کبیر نخواهیم داشت که چطور تمام ملل بموجب وصیت مشارالیه در تحت حکمرانی یکنفر از خلفایش در آمدند .

مدت مدیدی چه در دوره جمهوریت وچه در زمان قیاصره این قوم گاه بگاه با ما بنای پیکار را میگذاشتند گاهی آنها فاتح وما مغلوب شده وزمانی برخلاف ما فاتح وآنها مغلوب میگردیدند .

حال میخواهیم بطور اجمال یعنی بحدی که برای تألیف این کتاب جایز باشد بشرح اوضاع این مملکت بپردازیم .

---

(۱) Propontis امروزدریای مرمر خوانند (۲) Thrassia (۳) Cyrus
(٤) Thomyris (٥) Xerxes

این سر زمین از حیث عرض و طول بسیار بسیط و دریای پارس (خلیج فارس) (۱) را از چهار سمت احاطه دارد.

این دریا دارای جزایر فراوان و از حیث اباب و ذهاب سفائن معتبر ومهم است. بنابتصدیق جمعی تنگه این دریا باقیانوس بقدری باریك است که از دماغه «هارموزونت» واقعه درخاك کارمانیا(۳)، دماغه ساحل مقابل بخوبی پیداست و این دماغه را اهالی بومی «ماسس»(۳) گویند. ازاین تنگهٔ باریك که بگذرد دریا وسیع میگردد وسفائن تاشهر طرِدون(٤) که در مصب رود فرات واقع است بخوبی طی طریق مینمایند وآب رود فرات هم تا بدریا برسد تدریجاً رو بنقصان میگذارد. خود خلیج بشکل دائره ایست که مسافت دور آن تقریباً ۲۰ هزار استاد میشود (۳۵٤۰ کیلومتر) و تعداد بلاد و قصبات واقعه درساحل آن بقدری است که گوئی بهم پیوسته‌اند. در کنار دریا تجارت و معاملات کاملاً رواج دارد. خلیج «کارمانیا» (٥) سمت شرق تنگه واقع شده است و خلیج جنوبی را «کنتیخ» (٦) نامند و در نزدیکی ان هم خلیج دیگری است که سمت مغرب واقع شده واورا «خالیط» (۷) گویند. از اینجا ازجلوی جزایر بی شمار که فقط معدودی ازآنها باسم معروف هستند میتوان پیاده خودرا باقیانوس هند رساند و چون این اقیانوس در موقع طلوع شمس زودتر از سایرین حرارت آفتاب را جذب می نماید لهذا درجه حرارت آن زیاداست ومطابق نقشهٔ که علماء جغرافیا طرح کرده‌اند خاك این مملکت دارای صورت ذیل است:

---

(۱) Persicum mare (۲) Harmozonte (۳) Carmaniae Maces
(٤) Téredon (٥) Carmania (٦) Cantichus (۷) Chalites

ازطرف شمال محدود است بدروازه «کاسپیا» (۱) (باب‌الابواب) و از آنجا بخاك جماعت «کادوسی» (۲) ها و طوایف متعدد «اسکیث» ها(۳) و «آریم‌آسپ» ها (٤) که مردمی هستند وحشی و واحدالعین . ازطرف مغرب بطوائف ارامنه وجبال «نیفاط» (٥) و«آلبانهای» (٦)ساکن آسیاو دریای احمر واعراب «سینت»(۸) که آنهارادراین اواخر (ساراسین)(۸) (صحرانشین) خوانند .

از سمت جنوب به بین‌النهرین و از طرف مشرق مستقیماً به‌رود «گانگ» (۹) . این‌رودخاك هندرابدوقسمت نموده داخل دریای‌جنوب میشود . ایالات‌عمده این کشور راکه درتحت اختیار «ویطاکس» (۱۰) (سرکرده‌سوار) وساتراپ وامراء می باشد ذکر میکنیم ولی از ذکراسامی یك‌عده ولایات جزء خودداری خواهیم نمود چه‌که این کار بیهوده ومایه تطویل کلام است . ایالات آن بقرار ذیل است :

آشور (۱۱) ـ سُوسیان (۱۲) ـمدی (۱۳) ـ پرسیس (۱٤) ـ پارثیا (۱٥) — کارمانیای کبری (۱٦) ـ هیرکانیا (۱۷) ـ مارگیانا (۱۸) ـ خاك باختریان (۱۹) — خاك سُغدها (۲۰) ـ خاك ساك ها (۲۱) و بعدخاك اِسکیت ها (۲۲) که پشت کوه اِمُد واقع است سپس «سیریکا» (۲۳) ــ آریا (۲٤) ـ پاروپانی ساد (۲٥) ـ دران گیانا (۲٦) ـ آراخوسیا (۲۷) ـ گِدرُوسیا (۲۸)

ایالت «آشور»(آسیریا) ازسایر نواحی ایران‌بمانزدیکترمیباشد واز

---

(۱) Caspia portes (۲) Cadusi (۳) Scytha (٤) Arimaspes
(٥) Niphates (٦) Albanus (۷) Scenita (۸) Saracenus (۹) Ganges
(۱۰) Vitaxa (۱۱) Assyria (۱۲) Susiana (۱۳) media (۱٤) Persis
(۱٥) Parthia (۱٦) Carmania major (۱۷) Hircania (۱۸)margiana
(۱۹) Bactriani (۲۰) Sogdiani (۲۱) Sacae (۲۲) Scythia (۲۳)Serica
(۲٤) Aria (۲٥) Paropanisadae (۲٦) Drangiana (۲۷) Arachosia
(۲۸) Gedrosia

حیث وسعت خاك وتعداد نفوس وخوبی زمین مقدم برسایر ولایات ایران است ویك زمانی در این ناحیه اقوام و طوایف مختلف سکنی داشتند و آبادیهای معتبر در اینجا بنا کرده بودند ولی بمرور ایام عادت شد که تمام این گروه رابه یك اسم بخوانند وحال تمام این ناحیه باسم آشور خوانده میشود . دراینجا علاوه برمیوه‌جات‌وحبوبات‌وافرنفط (۱)هم وجوددارد که منبع آن نزدیك دریاچه «سوسین گیطا»(۲) است . تمام آب رود دجله در این دریاچه داخل وپس از طی یك مسافت طولانی در زیر زمین مجدداً آفتابی می‌گردد . در این ولایت یك مایع غلیظی پیدا میشود که ظاهراً شباهت بقیر دارد وگویا ازجنس‌همان نفط باشد واگرروی آن مایع کوچکترین پرنده به نشیند دیگر آن حیوان قادر بطیران نخواهد بود و به مرور در آن فرو رفته هلاك می‌شود وهرآینه این مایع آتش بگیرد هیچ علاجی برای اطفاء آن متصور نیست جز آنکه خاك بروی آن بریزند .

دراین محل چاهی دیده میشود که ازآن بوی متعفن مهلکی خارج می‌گردد وهر ذی روحی که از نزدیك آن عبور نماید هلاك خواهد شد واگر مجرای خروج این عفونت قدری عریض‌تر میشد البته از بوی آن تمام صفحات مجاور بائر وغیر قابل سکونت می گشت و بنا بقول بعضی از مؤلفین در عهد قدیم نظیر این چاه نزدیك « هیرا پولیس » (۳) بـود (درفریقیه) وغریب در آنست که‌بوی این عفونت بخواجه ها صدمهٔ نمی‌رساند ماتحقیق وتوضیح این مطلب‌اخیررا واگذار بعلمای علم‌فیزیك مینمایم

نزدیك‌معبد « ژوپی طِرآسیائِ » (٤) در «کاپادُس» (٥) یعنی در حوالی شهر «طیانا» (٦) که محل تولد «آپولنی» فیلسوف معروف بـاشد

---

(۱) Naphtha (۲) Sosingita (۳) Hieropolis (٤) Asbameus Jovis
(٥) Cappadocia (٦) Tyana

چشمه‌ایست که گاهی بشدت فوران می‌نماید وگاهی هم تمام آب آن‌فرو میرود وهیچوقت نشده است که این آب از منبع خود لب‌ریز شود .

آدیابنا(آدیابن) (۱) که در قدیم معروف بآشور بوده جزو خاك همین ایالت آشور است وبعقیده قدما چون بین رود « آن » و رود دجله واقع شده است (این دو رود قابل کشتی رانی می‌باشد) واز طرف خشکی هم راه عبور ندارد بهمین اسم از قدیم خوانده اند و (دیابی نین باصطلاح یونانیان یعنی گذشتن — عبور کردن) این عقیده از قدما باشد لیکن من تصور می‌کنم که وجه تسمیه این محل بمناسبت دو رودیست که در این خطه‌جاری‌هستندوهیچوقت هم‌خشك نمی‌شوند یکی‌موسوم به«دیاباز»(۲) و دیگری « آدیاباز » (۳) و من خودم‌از روی جسری که انداخته بودند از هردو رود عبور کرده‌ام وگمان می‌کنم که ولایت «آدیابن» باسم‌همان رودمسمی گشته وشاهد این مقال آنکه «مُبر» اکثر ممالك راباسم رودهای معظم میخواند چنانچه رود « اِ کیپطوس » (مقصود نیل است) رود « اِبن‌دِیا » — ناحیه فرات که سابقاً موسوم به « کماگنا » (۵) بود — «هیریا» (٦) ازهیبر که حالیه‌اسپانیا باشد — «بطبس» (۷) (ولایت بطبك).

شهر «نین» (۸) که «نینوا» باشد در خاك آدیابن است ویك عهدی این بلد مالك الرقاب ایران محسوب می‌گشت ونام پادشاه با اقتدار خود را که « نین » زوج « سمیرامید » باشد تا کنون از دست نداده است سپس شهر

---

(۱) Adiabena (۲) Diabas (۳) Adiabas (٤) Aegyptus
(٥) Commagena (٦) Hiberia (۷) Baetica (۸) Ninus

(۸) در جای شهر نینوا حالیه آبادیست معروف به اسکی موصل یا خسروآباد . در توریة اسم نینوا اطلاق به تمام مملکت آشور میگردد و اینشهر در ۵۳۸ سال قبل از میلاد مفتوح کیخسرو شاهنشاه ایران گشت .

«اِکباتانا»(۱)(همدان) و«آربلا» (۲) (آربل) و«گاوگامِلا»(۳) است (کرمانشاهان باشد) . دراینجا اسکندر پس از نبرد های سخت و خونین به داریوش فائق آمده اورا مغلوب ساخت .

خاك آشور دارای بلاد متعدد است از قبیل «آپامیا» (٤) که او را «میناء» هم (٥) خوانند و «طِردون» (٦) و «آپولونیا» (٧) و «لُوگسیا» (٨) (بلاش) وغیره است و اما معروف ومشهور ترین بلاد آن از اینقرار است :

بابیلن (۹) (شهربابل) ــ «سمیرامیس» (۱۰) حصاری بگرداین شهراز ساروج وقیر برپا کرد و«بل» (۱۱) که از سلاطین قدیم باشد ارك او را بنا نمود . کطسیفون (تیسفُن = مداین) که اورا درعهدقدیم «واردان» (۱۲) بنا کرده است وبعد پاکور شاه (۱۳) برعدهٔ سکنهٔ آن افزوده دیواری به گرد او کشید واو را بزبان یونانی نام داد که در حقیقت عروس شهرهای

---

* اینشهر درلوای شهر زور از ولایت موصل واقع شده است و همان شهر اربائیل است که تحریف گردیده و جنك داریوش با اسکندر در حوالی این شهر اتفاق افتاده است. (٥) اسم قدیم قصبه قورنه بغداد است . (٧) اسم قدیم قصبه شهر وان است که در نیم فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دیاله واقع شده. (٨) همان شهرولوژز است که بلاش باشد واین شهررا بلاش پادشاه اشکانی در حوالی بابل درکنار نهری که از فرات منشعب گشته بنا کرد

(١) Ecbatana * (٢) Arbela (٣) Gaugamela (٤) Apamia
(٥) Mesene (٦) Teredon (٧) Apollonia (٨) Vologessia
(٩) Babylon (١٠) Semiramis (١١) Belus (١٢) Ctesiphon
(١٣) Vardanes

ایران محسوب شود. شهر سوّم آن «سل ئوسیا» (۱) (سلوکیه) است که از بناهای معروف «سلوکیدنگاتور» می‌باشد و بطوریکه من قبلاً اشاره کردم سرداران قیصرپس ازتصرف این‌شهر مُجسمه «آپولن کُبئی» (۲) را ازجائی که نصب شده بود برداشته به رُم حمل کردند و در آنجا او را مؤبدان در معبد «آپولن پالاطین» قرار داده اند. آورده‌اند که لشگریان پس از غارت مُجسمه فوق و سوزاندن شهر به تفتیش معبد پرداختند از قضا چشمشان بسوراخ کوچکی افتاد وبتصور اینکه در آنجا جواهرات و اشیاء نفیسه دفن شده شروع بکاوش آن‌نقطه نمودند وچون در این محل کلدانیان طاعون را طلسم کرده بودند یك مرتبه طلسم شکسته واین مرض مُهلك پدید گشت.

این مرض که ریشه کلیه امراض لاعلاج می باشد در عهد قیصر «ور» (۳) و«مارك‌آنطونین» بصفحات «رُن»(٤) و «گالیا» (٥)سرایت کرده‌کلیه‌آن صفحات‌را ملوث ودر زیراجساد مردگان پوشانیده بود.

ولایت «کلده» نزدیك این محل واقع‌است وبطوریکه خود اهالی نقل می‌کنند این سرزمین مولد و مهد علم فلسفه و علم‌الغیب حقیقی است. رودهای مهم این خاك همان بود که من قبلاً ذکر کردم ولی علاوه برآنها چند رود دیگر هم در این ناحیه جاریست ازقبیل «مارسیس» (٦) و «نهرالملك» (۷) و رودعظیم فرات. این‌رود اخیر به سه رشته منقسم گشته‌که هریك ازآنها قابل کشتی رانی میباشند وضمناً در این رودجزایر بغایت فراوان است وبواسطه تدبیر اهالی این رود بصحاری آن صفحات

(۱) Seleucia (۲) Comeus (۳) Verus (٤) Rhenum (٥) Gallia
(٦) Marses (۷) Flumen regium

سوار شده اراضی آنجا را قابل زراعت وانبات مینماید.

خاك سوسیان (۱) (خوزستان) متصل بخاك کلده و بلادش کم و مختصر است. شهر سوسا (شوش) (۲) که غالباً پای‌تخت پادشاهان بود از بلاد معظم این ناحیه است وبلاد «آرسیانا» (۳)—«سِلا» (٤) — (شله) و«آراخا» (٥) هم از بلاد معتبر محسوب می‌شوند لیکن سایر بلاد آن ناحیه چندان قابل اهمیت نیست. دراین ناحیه رود های متعددجاری است که معظم آنها «اروآنِس» (٦) و «هاراکس» (۷) و «میثوس» (۸) می‌باشد، این رود ها در موقع عُبور از اراضی شنزار که بین بحرخزر و بحر احمر است دریاچه های بی‌شمار تشکیل می‌دهند.

در سمت چپ ولایت‌فوق خاك «مِد» (۹) است که متصل‌میشود به‌بحر «کاسپی» (بحرخزر) (*) واین‌ملك بطوریکه‌درکتب مسطوراست قبل از دوره حکومت «کورُش» (۱۰) کبیر وظهور عظمت ایرانیان بر تمام آسیا حکومت داشت وبعد از غلبه برآشور قسمت اعظم خاك این قوم به تصرف مِدیان در آمده باسم «آتروپاتِن»(۱۱)موسوم گشت.

مِدی‌هامردمی هستند بسیارجنگجووازپارث‌ها گذشته‌خطرناکترین قوم بشمار می‌آیند فقط پارث‌ها می‌توانند از عهده آنها برآیند ودر مقابل آنها عرض اندام کنند. خاك این قوم صورتاً بشکل مربع است واهالی آن

---

(۱) Susianus (۲) Susa (۳) Arsiana (٤) Sele (٥) Aracha
(٦)Oroates (۷)Harax (۸)Moseus درنسخ اورا Mezeus هم نوشته‌اند
(۹) Media (۱۰) Cyrus (۱۱) Atropatena

(*) این دریاچه باسامی مختلف نامیده شده است: دریای کاسپی — دریای هیرکانی‌که جرجان باشد ـ دریای خزر ـ دریای طبرستان ـ دریای مازندران ـ دریای دیلم ـ دریای گیلان

در جلگه های وسیع ساکن می باشند . در این جلگه ها سلسله جبال صعب‌العبور کشیده شده که بنام « زاگرا » (۱) و « اُرُنط » (۲) و « یاسُونی » (۳) معروف شده اند .

سکنه دامنه غربی جبال معظم « کورون » اراضی زراعتی وباغات انگوری مفصلی دارند . خاك آنجا حاصلخیز و رودهای متعدد وچشمه های خوشگوار در آنجا جاریست . علوفه صحاری و خرم آن ناحیه اختصاص بخوراك اسبان اصیل و نجیب این قوم دارد و آنچه را که مؤلفین قدیم نوشته‌اند ومن خودم هم برأی‌العین مشاهده کردم قاعده بزرگان واشراف این قوم براین است که قبل از نبرد اسبهای خود را مقابل صفوف دشمن جولان‌داده‌بجلو وعقب‌تاخت وتاز کنند واین‌اسبانرا « نیسئی » (۵) خوانند.

در مد هم بلاد پرثروت وقصبات دارای عمارات معتبر بسیار است وهرکدام شامل جمعیت فراوان می باشند . مختصر اینکه این سرزمین از حیث نعمت وغیره معتبر ترین محل‌عایدات سلاطین محسوب می‌شود . اراضی حاصلخیز « مغ » (۶) ها دراین حدوداست . اینك که اسمی ازاین جماعت « مغ‌ها » برده‌شد خوب‌است مختصری ازشرح حال این فرقه وعلوم آنها بیان کنیم :

افلاطون فیلسوف شهیر و خلاق علوم عالی چنین گوید که کلمه « مغ » از لغت « ماه آگیست‌یا » (۷) مشتق شده است که بمعنی خدا پرستی کامل باشد . در عهد قدیم مروّج قسمت اعظم این آئین که از اسرار علوم کلده است یکنفر از اهالی باختر موسوم به « زُرُآستریس » (۸) (زردشت) بود

---

(۱) Zaera (۲) Orontes در بعضی نسخ « یاسی » نوشته شده (۳) Iasonites (۴) Coroni (۵) Nesaeus (۶) Magus (۷) Machagistia (۸) Zoroastres در بعضی نسخ Machagistria نوشته شده است .

وبعد از او « هیستاسپ‌شاه » (۱) (گشتاسب) پدر دانشمند داریوش(۲) بترویج این دین پرداخت وبا کمال جرأت خود را بصفحات هند علیا کـه هیچکس علم واطلاع از آنجا نداشت رسانده درآنجا به یك جنگل پرت و کناری که مأمن « براهمه» بود رفت . گشتاسب در تحت تعلیم این گروه بکسب بعضی علوم ازقبیل حرکت افلاك وحرکت سیارات وآداب ورسومات مذهبي نائل آمد . سپس مشارالیه بعضی از این علوم اکتسابیه خود را به مغ‌ها آموخت و این مغ‌ها معلومات خود را به اخلاف خود یاد دادند. از آن عهد تا کنون که قرون بسیار می‌گذرد نسل همان مغان باقی و بـه پرستش وستایش خداوندان اشتغال دارند . چنین آورده اند (در صورتی که بتوان باین‌قول اعتماد‌نمود) که مغان آتش آسمانی‌را در اُجاقهای‌خود محفوظ داشته نمیگذارند خاموش شود وقدری از آن آتش‌را برای تبرّك و میمنت به پادشاهان آسیا تقدیم نموده‌اند . عدهٔ مغ‌ها در قدیم الایام خیلی مختصربود . رجال وبزرگان ایران در موقع اجرای آداب ورسوم مذهبي‌از وجود آنها استفاده میبردند واگر کسی قبل از آنکه مغ از روی دستـور شروع بخواندن ادعیه نمایدنزدیك قربانگاه (*) میرفت ویا دست‌بقربانی میزد این حرکت او گناه ومعصیت شمرده میشد .

جمعیت مغ‌ها بمرور زمان زیاد گشته طبقه مخصوصی باین اسم‌تشکیل دادند. مسکن این جماعت در دهات وقصبات بی‌حصار است ودر اجرای قواعد ورسوم خود مجاز ومختار میباشند . این جماعت را عموم مردم بـه پاس احترام مذهب معزز ومحترم میدارند وبطوریکه در کتب قدیمه مسطور است بعد از فوت « کامبوزیا» هفت نفر از خاندان مغ‌ها بسلطنت ایران نائل گشتند لیکن بعدها طرفداران داریوش آنهارا ازاین مقام خلع

(*) شاید مقصود مؤلف کانون باشد (۲) Darius (۱) Histaspes

کردند وهمین داریوش بود که از شیهه اسب قرعه سلطنت بنامش در آمد. (☆)

(☆) هِرُودُوت مورخ معروف یونان در جلد سوم تاریخ خود داستان انتخاب داریوش را بمقام سلطنت چنین نگاشته:

همینکه داریوش باتفاق شش نفر از همدستان خود مَغان غاصب سلطنت را بقتل رساند ودست این جماعت را از سلطنت ایران کوتاه کرد با رفقای خود در مقام مشاوره برآمد که آیا چه شکل حکومت برای اداره نمودن ایران صلاح و واجب است. دو نفر از رفقا طرز حکومت جمهوریرا پیشنهاد کردند ولی داریوش وچهار نفر دیگر سلطنت مستقله را برای اداره نمودن مملکت ایران صلاح دانسته طرفدار اینطریق حکومت بودند وچون اکثریت با طرفداران عقیده داریوش بود طرز حکومت اخیر تصویب وقرار شد یکنفر بطور قرعه از بین خود آنها برای این مقام انتخاب شود. ترتیب قرعه براین شد که هرکس در موقع سواری اسبش زودتر شیهه‌کشید سلطنت او را نصیب گردد. داریوش را جلوداری بود زیرك و کاردان مسمّی به «اوبارِس» و همینکه رفقا بطرف منازل خود متفرق شدند مشارالیه جلودار خود را خواسته بوی گفت بدان اوبارِس که قرار ما درخصوص تعیین پادشاه براین شد که وقت طلوع آفتاب همگی سوار بر اسبان خود شده حرکت کنیم وهرکس زودتر اسبش شیهه کشید سلطنت بدو تعلق گیرد. حال اگر توانی تدبیری برای این کار بیاندیش وهرچه زودتر فکری کن که سلطنت را دیگری نرباید وما را نصیب گردد».

اوبارِس عرض کرد خدایگانا اگر شرایط رسیدن بمقام سلطنت اینست که گوئی پس آسوده ومطمئن باش که جز تو احدی باین مقام نخواهد رسید زیرا چارهٔ این کار در دست من است.

مجدداً داریوش گوید: حال که تو راه این کار را میدانی خوبست زودتر دست بکار شوی چه که صبحدم ما برای مسابقه حرکت خواهیم کرد.

در این مملکت مد روغنی عمل می آوردند که معروف بروغن مدی می‌باشد واگر پیکان تیر را بآن آلوده نموده وآتش بزنند و بمختصر فشاری از کمان رها کنند بهر جا آن تیر بخورد مشتعل میشود و اگر برخلاف تیر را بسرعت رها کنند آن شعله خاموش گردد . هرآینه کسی

« اوبارس » بعداز این عرایض مرخص شده دنبال کار خود رفت و همینکه شب شد وهوا تاریك گشت اوبارس یك رأس از مادیانها را که اسب‌سواری داریوش باو مأنوس بود برداشته بحوالی محل مسابقه برد ودر آنجا مادیان رابکه و تنها بست . بعد از آن اسب سواری خود داریوش را بآن محل برده در اطراف مادیان مدتی گردش داد وآهسته آهسته آن اسب را نزدیك بمادیان برده وبجفتگیری آنها پرداخت .

صبحدم حسب‌المقرر شش‌نفر ایرانی به محل معهود حرکت نمودند ودرآن محل بنای اسب سواریرا گذاردند . همینکه سواران بمحلی که شب گذشته مادیان داریوش بسته بود رسیدند یکمرتبه اسب داریوش شیهه برآورد و در این ضمن رعد و برقی هم از طرف آسمان پدید گشت که گوئی انتخاب داریوش را تهنیت همی گفت .

چون در این موضوع بین پارسی ها دو روایت است لذا ما در اینجا روایت دوّم را هم نقل میکنیم :

« اوبارس » برای انجام این‌مطلب دست خود را به موضع مخصوص مادیان مزبور مالیده آن دست را در شلوار خود نگاه داشت . بامدادان همینکه یاران بمحل معهود وارد شدند و خواستند اسبان خود را حرکت‌دهند اوبارس بی درنك خود را باسب داریوش رساند و دست بوی ناك را از شلوار در آورده به بینی آن حیوان نزدیك برد . اسب داریوش از استشمام بوی مادیان بنای فرفر را گذارده و شیهه بر آورد . ﴿(مترجم)﴾

بخواهد این شعله را با آب خاموش نماید بر قوت آتش افزوده شود و برای این مقصود جز ریختن خاك بر روی شعله چارهٔ دیگر نباشد. ساختن این روغن چنین است که اشخاص متخصص روغن معمولی را با گیاه مخصوص ممزوج می نمایند و میگذارند این مایع چندی بماند بعد برای غلظت مجدداً ماده معدنی که شبیه روغن خیلی غلیظ است داخل در آن مینمایند و این مایع معدنی در ایران وجود دارد و بطوریکه قبلا اشاره نموده ام اهالی او را نفط خوانند.

دراین ناحیه شهرهای بسیارهست که معروفترین آنها «زُمبیس» (۱) «پاتیگران» (۲) - «گازاکا» (۳) میباشد اما شهرهای - «هراکلیا» (٤) - «آرساسیا» (٥) (ری) «ایئوروپ» (٦) - «کوروپلس» (۷) - «اکباتان» (۸) از حیث عظمت وثروت سرآمد سایر بلاد هستند. تمام این بلاد در دامنه رشته کوه «یاسونی» (۹) که در خاك «سیرومد» ها باشد واقع شده اند. رودهای متعدد دراین خاك جاری است که بزرگترین آنها «خواسپ» (۱۰) (کارون) «گیندا» (۱۱) - آمارد (۱۲) (قزل اوزن) - «خارین دا» - (۱۳) «کامبیز» (۱٤) - «کورش» (۱٥) میباشند. این رود اخیر نسبتاً بزرك و عریض است واوقاتیکه کورش پادشاه قدیم ایران ومحبوب القلوب ایرانیان برای تسخیر مملکت «اسکیث» ها (سك ها) میرفت جریان سریع این رود را باعجله و تندی خود مشابه دیده او را باسم خود خواند و نام قدیم اورا ازمیان برد. همسایه نزدیك «مدها» ازسمت جنوب پارس (۱٦)

---

(۱) Zombis (۲) Patigran (۳) Gazaca (٤) Heraclia (٥) Arsacia
(٦) Europos (۷) Cyropolis (۸) Ecbatana (۹) Iasonius (۱۰) Choaspes
(۱۱) gyndes (۱۲) Amardus (۱۳) Charinda (۱٤) Cambyses (۱٥) Cyrus
(۱٥) همان رود کرُ است که درخاك قفقازیه جاریست (۱٦) Persis

قدیم است . دراین ناحیه سبزی‌جات و درخت خرما و آبهای کوارا کاملا وفور دارد. رودهای بسیار در آن خاك جاری و داخل خلیج سابق‌الذکر میشوند وبزرگترین آنها ـ«واتراخی‌تس»(۱)ـ (نابرون)«رُگومانیس(۲) « بریزوآنا » (۳) ـ « باگرادا » (٤) است شهرهای بزرك آن دردرون مملکت واقع و از سرحدات دور هستند و معلوم نیست بچه علت در سواحل هیچ بنا و آبادی بر پا نشده است . از بلاد مشهورآن اول شهر « پرسُپلیس » (٥) (اصطخر) است که سرامد سایربلاد محسوب می شود سپس شهر ـ « آردآ » (٦) « آبروآتس » (۷) « تراگونیکا » (۸) است . در سواحل اینُملك بیش‌از سه جزیره نیست که آنهارا «تابیانا»(۹) « فارا » (۱۰) و « اسکندرّیه » (۱۱) خوانند.

پارت‌ها ازسمت شمال همسایه پارسیان واقع شده‌اند و درسرزمین برف سکنی‌دارند . رود « خروآت‌رس » (۱۲) (حاجی‌سو) که از سایر رودها پر آب تراست از این ولایت میگذرد و معروفترین بلاد آن « انونیا » (۱۳) ـ «مسی‌آ» (۱٤) ـ « خاراکس » (۱٥) ـ « آپامیا » (۱٦) ـ « آرتاکانا » (۱۷) - « هکاتوم‌پیلوُس» (۱۸) میباشند . مسافت شهراخیر تا دروازه کاسپی* ازطریق ساحل بحرخزر تقریباً ۱۰٤۰ استاد است.

سکنه تمام نقاط این صفحه ختن و جنگجو هستند و بقدری

---

(۱) Vatrachites (۲) در بعضی نسخ Batratides نوشته‌اند Rogomanis
(۳) Brisoana (٤) Bagrada (٥) Persepolis ترجمه‌تحت‌اللفظی‌آن ایرانشهراست
(٦) Ardea (۷) Abroatis (۸) Tragonica (۹) Tabiana (۱۰) Fara
(۱۱) Alexandria (۱۲) Chroatres نوشته‌اند Choatres در بعضی نسخ
(۱۳) Enunia هم‌نوشته‌اند Gemonia این‌شهر (۱٤) Mesia (۱٥) Charax
(۱٦) Apamia (۱۷) Artacana (*) این محل را باب‌الابواب هم گویند
(۱۸) Hecatompylos بزبان‌یونانی یعنی صد دروازه و همان شهر دامغان است

بجنك و ستیز مایل و راغبند که اگر کسی از آنها در جنك کشته شود سعادتمند بشمار میآید وچنانچه باجل‌طبیعی در گذرد اورا عاجز و ترسو خوانده طعن ولعنش مینمایند .

طوایف اعراب سعادتمند (*) سمت جنوب شرقی جماعت فوق واقع شده اند و این طوایف را بدین جهت سعادتمند خوانند که ازحیث فواکه ومواشی و نخل خرما و عطریات مختلفه مستغنی هستند . قسمت اعظم خاك این طوایف ازسمت راست متصل به بحراحمر و از سمت‌چپ به دریای پارس است و اهالی این سر زمین از هر دو دریا کاملاً استفاده می برند .

لنگر گاههای کوچك و بنادر بی خطر در این جا بسیار است . بازار و نقاط داد و ستد قرب جوار یکدیگر واقع شده‌اند . قصور عالی که بانواع تزئینات‌آراسته شده دراین‌جا برپا است. آبهای‌گرم معدنی‌که برای معالجه امراض نافع است بانضمام چشمه های فراوان و رود های متعدد در این ملك جاریست . و هوای این صفحه هم سالم و طبیعت وسائل آسایش و رفاهیت سا کنین این سامان را از هر حیث فراهم نموده است . در داخل ملك اعراب و در سواحل دریای آن شهر های متعدد موجود و دشت های وسیع و اراضی حاصلخیز هم در این صفحه

(*) توضیح آنکه همه ساله درمکهٔ مُعظمه بازاری افتتاح میشد موسوم به سوق عُکاظ و در آنجا مال التجاره هندوستان و چین و سایر بلاد داد و ستد میشد و اعراب از این امتعه بشام حمل کرده به تجار یونانی و رومی میفروختند . رومیها گمان می بردند که تمام امتعهٔ را که اعراب معامله می کنند محصول زمین عربستان است و باید آن سرزمین از هر حیث مستغنی از وصف و تعریف باشد لهذا اعرابرا سعادت‌مند واین قسمت عربستان را «عربستان‌سعید» خواندند

زیاد است . شهر های «گآپولیس» (۱) ـ «ناسکون» (۲) «بارابا»(۳) «ناگارا» (٤) ـ «مفرا» (٥) ـ «طافرا» (٦) ـ «دیئوس کوریادا» (۷) از بلاد معتبر این ملك محسوب میشوند . در سواحل هر دو دریا جزایر بی‌شمار است که ما از ذکر اسامی تمام آنهاخودداری مینمائیم و فقط جزیره «اورگان» را که نسبت بسایرجزایر معروفتر است نام میبریم .

ولایت کارمانیای کبری (۸) (کرمان) ـ این‌ناحیه درجوارسرزمین جماعت اعراب واقع گشته است و سلسلهٔ جبال مرتفع آن تا دریای هند امتداد دارد . در این ولایت میوه‌جات و اشجار زیاد و فراوان است لیکن این سرزمین از حیث وسعت خاك و اشتهار به پایه عربستان نیست . رود های معروف این ناحیه رود «ساگاره» (۹) و«ساکانیس» (۱۰) و «هیدری آك» (۱۱) میباشند این‌ناحیه از حیث آبادی و بلاد چندان معمورنیست لیکن چند شهری که دارد پرثروت و آباد هستند من جمله شهر کارمانا (کرمان) که حاکم نشین این ناحیه است و همچنین شهر «پرتوسپانا» (۱۲) و «اسکندریه» (۱۳) و «هرموپولیس» (۱٤) .

درداخله این کشوریعنی‌طرف شمال‌خاك کرمان‌ولایت «هیرکانیا» (۱٥) است که خاك آن منتهی به دریای هم اسم خود میشود . (*) چون‌خاك

---

(۱) Geapolis (۲) Nascon (۳) Baraba (٤) Nagara (٥) Mephra (٦) Taphra (۷) Dioscuriada (۸) Carmania Major (۹) Sagareus (۱۰) Saganis (۱۱) Hidriacus نوشته اند Hidrianus (۱۲) در بعضی نسخ بندر وجزیره هرمزباشد Portaspana (۱۳) Alexandria (۱٤) Hermopolis (۱٥) Hircania

(*) مقصود بحر خزر است که او را دریای هیرکانی هم خوانند

این ناحیه کم‌قوة و تخم درآن نمیروید لهذا اهالی به کشت و زرع چندان توجهی ندارند و از راه صید طیور و وحوش امرار معاش می نمایند ـ اقسام مختلفه شکار در این ناحیه وجود دارد و هزاران ببر و سایر حیوانات سبع دراین صفحه زاد و ولد میکنند و من خاطر دارم که در سابق اقسام مختلفهٔ شکار این‌حیوانات را شرح دادم ولی با این حال‌اهالی از خیش‌زدن بی اطلاع نیستند و در بعضی نقاط این‌ناحیه که خاکش‌قابل کشت و زرع باشد زراعت میکنند و بلکه در قطعات مقتضی و مناسب به غرس اشجار هم اقدام می شود .

در این ناحیه دو رود معظم و مشهور جاریست که یکی را « اُکسوس » (۱) (جیحون) و دیگری را «ماك‌سرا» (۲) گویند وبعضی از اوقات در موقعیکه گرسنگی به ببر ها زور آور شود از این رود ها شنا کنان عبور نموده خود را بساحل مقابل میرسانند و آن صفحه را کاملا ویران میسازند . بلاد جزو وغیرقابل اعتنا در ولایت هیرکانی بسیار است لیکن دو شهر آن که در ساحل دریا واقع شده اند معتبر و معظم بشمار می‌آیند : یکی « سکوُندا » (۳) و دیگری « سارامانا » (٤) لیکن سایر بلاد آن از قبیل « آسمورنا » (٥) و « سالا » (٦) و همچنین شهر « هیرکانا » (۷) (گرگان) که از بلاد معتبر و مشهور بشمار میآید در داخله این ناحیه واقع شده‌اند .

---

(۱) Oxus حالیه این رود در ترکستان معروف به آمودریا میباشد (۲) Maxera

(۳) Soconda یا Socunoa (٤) Saramanna (٥) Asmorna یا Azmorna

(٦) Sala یا Sole (۷) Hyrcana اعراب گرگان‌را به جُرجان‌معرب نموده‌اند

چنین گویند که طوایف «آبی» (۱) که بزهد و تقوی معروف و دلبستگی بامور دنیوی ندارند درسمت شمال مقابل قوم هیرکانی واقع شده‌اند و هُمِر * در اشعار خود چنین آورده که « ژوپی تر » از قله کوه «ئیدا»(۲) نظرش متوجه این‌قوم است

ولایت واقعهٔ در جوار خاك هیرکانی تعلق بطوایف « مَرگیان » (۳) دارد و چون‌خاکش تقریباً ازهمه سمت محدود بجبال مرتفع گشته با دریا ارتبا طی ندارد و بلکه اکثر نقاط این صفحه هم بواسطه کم آبی و فقدان رطوبت کویر و لم یزرع است معهذا چندین‌شهر در این خاك بناشده که‌معروف آنها «یاسونی» (٤) « آنطاکیه» (٥) «نی‌س‌آ»(٦) میباشند .

خاك باختریان در جوار ولایت فوق واقع گشته‌است واین طایفه در قدیم‌الایام دارای قدرت و بصفت جنگجوئی معروف بودند وخود را همه وقت دشمن ایران میدانستند ولی همینکه ایرانیان تمام طوایف مجاور را تحت استیلای خوددر آوردند عموم آنها رابنام خود مسمی ساختند و ضمناً این خصومت هم برطرف گردید در قدیم‌الایام سلاطینی در این ملك فرمان روا بودند کهشخص «ارشاك شاه» (۸) از آنها ملاحظه داشته و حساب میبرد .

اغلب اراضی این ولایت مثل ناحیه « مَرگیان » از دریا دورواقع شده است ولی با وصف این حال خاکش حاصلخیز و مواشی در آنجا در کمال وفور است و هرحیوانی که درکوهسار یا در جلگه این ولایت‌چرا

---

(۱) Abii (۲) Ida (۳) Margiani (٤) Iasonium (٥) Antiochia
(٦) Nisea (۷) Bactriani (۸) Arsacus (۳) مروستان
(٥)شهر مرواست * داستان ایلیاد XIII — ٥ (٦)شهرنسا

کنند فریه خواهد شد و شاهد این قول آنکه «میتریدات» (۱) (مهرداد) در مراجعت ازاین سرزمین چند نفرشترهمراه خود آورده بودکه‌رومیان تا محاصره « کی زی سنا » (۲) نظیر این حیوان را بچشم رؤیت نکرده بودند. اقوام بسیار درتحت استیلای باختریان واقع شده‌اند که عمده آنها طایفه « توخار » (۳) است.

در این ولایت هم مثل مملکت ایطالیا رودهای متعدد جاری است از آنجمله رود « آرتمیس » (٤) و « زاری‌آسپس » (٥) که داخل یکدیگر میشوند و همچنین رود « اُخوس » (٦) (حالیه معروف به تجن است) و « اُرخمانس » (۷) که پس از الحاق بیکدیگر شط معظم « اُکس » (۸) (رود آمویه ـ جیحون) را تشکیل می‌دهند.شهرهای این ملك در کنار رودخانهای کوچك بر پا شده‌اند (نسبت به رود های فوق) و نام آنها بقرار ذیل است :

« خاترا » (۹) ـ « خارته » (۱۰) ـ « آلی کدرا » (۱۱) ـ « آستاکانا» (۱۲) * « منابیا» (۱۳) ـ وخود «باختررا» (۱٤) (بلخ) که تمام این صفحه باسم آن خوانده شده است

در دامنه کوه‌های معروف به سُغدی طوایف «سُغد» (۱٥) سکنی دارند. دراین سرزمین دو رود معتبر جاریست که هر دوقابل کشتی‌رانی

---

(۱) Mithridates (۲) Cyzicena (۳) Tochari (٤) Artemis
(٥) Zariaspes (٦) Ochus (۷) Orchomanes (۸)Oxus (۹)Chatra
(۱۰) Chartes (۱۱) Alicodra (۱۲) Astacana (۱۳) Menapia
(۱٤) Bactra (۱٥) Sogdius * در بعضی‌نسخ Astacia ذکرشده است
(۱۳) در بعضی نسخ Mehapila (٦) این رود را در بعضی نسخ Dorgomanes نوشته اند (۳) درکتب قدیمه عرب ولایت این طایفه را طخارستان خوانند

می باشند اول « یاکسارت » (۱) (سیحون) و دیگری « دیماس » (۲) (امروزه مرغینان گویند) و این دو رود با جریان سریع از کوه ها و دره ها عبور نموده داخل جلگه میشوند و درآنجا دریاچه «اُکسی‌آ» ۳ را تشکیل میدهند و این دریاچه بسیار طویل و عریض است . شهر های عمده آن « اسکندریه » و« کورس خاتا » (٤) می باشند . ولی شهر « دِرپ سا » ٥ حاکم نشین این صفحه محسوب می شود .

طوایف «ساکا» (٦) باجماعت سغد هاهم خاك هستند واین‌قوم مردمی باشند وحشی و صحرانشین و بگله داری اشتغال دارند بهمین لحاظ در این ناحیه شهر و آبادی وجود ندارد . رشته جبال رفیع «آسکانیما» (۷) و « گومد » (۸) در این صفحه سر بآسمان کشیده‌اند وجاده عبورمرور قوافل بخاك « سر » (۹) (چینی‌ها) که از وسط آبادی معروف به برج سنگی(۱۰) می‌گذرد در پایه این جبال واقع شده .

درحدود مملکت ایران یعنی درانتهای سلسله جبال «ایمائوس» (۱۱) و « تاپوری » (۱۲) طوایف « اِسکیث » سکنی اختیار نموده‌اند که یك حد آنها بخاك « سَرمَت » (۱۳) های آسیا است و حد دیگرشان بمنتهی علیه خاك « آلان » (۱٥) وچون دور دست و پرت واقع شده‌اند بصحرا نشینی عادت دارند و کوخ های خود را دور از یکدیکر برپا نموده در آن

---

(۱) Iaxartes (۲) Dymas (۳) Oxia (٤) Cyreschata (٥) Drepsa (٦) Saca (۷) Ascanima (۸) Comedus (۹)Serae (۱۰) Lithinos pygros (۱۱) Imaüs (۱۲) Tapurius (۱۳) Sarmatus (۱٤) Alanus

۲ در بسیاری از نسخ Araxates نوشته شده است ولی صحیح آنست که ما در متن کتاب نوشتیم و امروزه اهالی ترکستان این رودرا «سیردریا» خوانند .

(٥) امروز معروف به « آندراب » است . (٦) سك .

صحرا بطور پراکنده زندگی می کنند و به روزی محقر و مختصر خود قانع و خورسندند. در این حدود اقوام دیگر هم ساکن هستند که من در این مورد ذکر اسامی آنها را زائد میدانم و می‌خواهم هر چه زود تر روی سخن را برگردانده بشرح مطلب دیگر بپردازم.

پوشیدهٔ نماند که بین همین طوایف وحشی اقوام خدا پرست و با تقوی‌هم وجود دارند ازقبیل «یاکسارت» (۱)هاو «گالاکتوفاگ» (۲) ها که« همر »شاعرشهیر در اشعار خود ذکری از آنها نموده است.

رود های متعدد در این خاك جاریست که بعضی از آنها داخل رود های معظم گشته وبرخی داخل دریا می شوند لیکن اعظم آنها سه روداست «رو ئیم نوس» (۳) (که‌او را امروزه قازوری گویند) و«یاکسارت»(٤) (سیحون راگویند) و «تالیك» (٥) (رود اورال). ازبلاد این سرزمین فقط سه شهر است که معروفیت دارند: «آسپا بتا» (٦) «خوریانا»(۷) «ساگا» (۸).

خارج خاك هر دو جماعت اِسکیث سلسله جبال مرتفعی است که سمت مشرق واقع شده وحلقه‌وار سر زمین طوایف «سر» (۹) را احاطه می نماید. اراضی وسیع و حاصلخیز این گروه معروف و مشهور و محدود بحدود ذیل است.

ازطرف مغرب به اسکیث ها ـ ازطرف شمال ومشرق بصحرای منجمد از برف و از سمت جنوب بخاك هند و رود «گانگس» (۱۰)

---

(۱) Iaxartae (۲) Calactophagus (۳) Roemnus (٤) Iaxartes (٥) Talicus (٦) Aspabota (۷) Chauriana (۸) Saga (۹) Serae (۱۰) Ganges

کوه های این حدود بقرار ذیل است : « آنی با » (۱) « آن زاك »(۲) « آس‌میرا» (۳) « اِمدُن»(٤) « اُپوروکارا» (٥). جبال سراشیب که ازهمه‌سمت این‌سرزمین‌را احاطه کرده‌اند تدریجاً به‌جلگه بسیاروسیعی منتهی گشته کـه در آن دو رود معظم جاریست یکی « اُوخارد » (٦) و دیگری رود « با اُوطـیس » (۷). اوضاع طبیعی محال مختلفه این سرزمین با یکدیگر تفاوت کلی دارد . بعضی از قسمتهای این خاك مسطح و هموار و برخی دارای تلال است و بهمین لحاظ غله و مواشی و کلیه اشجار در این صفحه بحد موفور عمل میآید .

اراضی حاصلخیز و پر نعمت این سرزمین مسکن اقوام‌مختلف‌میباشد . قسمت شمالی انرا طوائف « آن تروپوفاك » (۸) و « آنیب » (۹) و « سیزیك » (۱۰) و «خاردها » (۱۱) اشغال نموده‌اند و درقسمت شرقی طوائف « رآبان » (۱۲) و « آس‌میر » (۱۳) و هم چنین جمـاعت « اِسدون » (۱٤) که نسبت بسایرین معروف ترند ساکن گشته‌اندو گروه « آثاگور » (۱٥) و « آسپاکـار » (۱٦) در سمت مغرب « اِسدون » واقع شده اند . قسمت جنوبی را طایفه « بِط » (۱۷) هااشغال و در دامنه های سراشیب جبال مسکن‌دارند . ــ تعداد شهر های این صفحه چندان زیاد نیست ولی آنچه هست تماماً آباد و معظم محسوب می شوند از آن

---

(۱) Anniba (۲) Nazavicium (۳) Asmira (٤) Emodon
(٥) Opurocarra (٦) Oechardes (۷) Bautis (۸) Antropophagi
(۹) Annibi (۱۰) Siziges (۱۱) Chardi (۱۲) Rabannae
(۱۳) Asmirae (۱٤) Essedones (۱٥) Athagores (۱٦) Aspagarae
(۱۷) Betae (۲)در بعضی نسخ این کوه را Nazavicium خوانده اند
(۱) در بعضی نسخ Alitrophagi نوشته اند (۷) هُوآن‌گو (۱)کوه آلتای باشد

جمله بلاد « آسمیرا » (۱) ـ « اِسدُون » (۲) ـ « آسپاراتا » (۳) و « سِرا » (٤) که بزیبائی معروف ومشهورند

سِر ها (مراد چینی‌ها هستند) در کمال صلح و سلامت ایـام عمر خودرا بسر می برند و ازسلاح وکارزار علم واطلاعی ندارند وچون مردمان صلح‌طلب همیشه طالب‌آسایش هستند اینست‌که این جماعت‌هم هیچ وقت زحمت و دردسری برای همسایکان خود تولید نمی‌نمایند . آب و هوای این صفحه سالم و مطلوب است وهوایش دارای نسیم خوش می باشد وآسمان اینجا همیشه صاف وخالی ازابر است . در اکثر نقاط این مملکت جنگل های تُنك دیده می شود که اهالی میوه آنرا بطریق ذیل بمصرف میرسانند : میوه این اشجار را با ترشح آب عمل آورده و مثل پوست دباغی می‌کنند ویك چیزی شبیه به پشم از آن میوه بدست آورده از آن نخ های نازك تهیه می کنندو از آن نخ پـارچه بافته موسوم به « سِریك » (مقصود ابریشم است) که در قدیم الایام اختصاص به لباس اعیان و بزرك‌زادگان داشت ولی‌حالیه این پارچه‌را عموم مردم بمصرف لباس خودمیرسانند.

سِرها بملاحظه قناعت طبع و راحت طلبی از معاشرت و مراودة با خارجی ها پرهیز دارند و احیاناً اگر یك شخصی خارجی برای‌خرید پارچه یا متاع دیگر از رود گذشته بساحل مقابل وارد شود صاحب مال اجناس خود را بااشارات چشم به مشتری تازه وارد فروخته بهیچ وجه با وی داخل مکالمه نمی‌شود و این قوم بقدری متین و خود دارند کـه در در وقت فروش امتعه خود از خرید اجناس خارجی امتناع دارند .

---

(۱) Asmira (۲) Essedon (۳) Asparata (٤) Sera

طوائف آریان ها(۱) (ولایت هرات) ـ درسمت شمال «سرها» ودر محل جریان نسیم «بُور» (۲) واقع شده‌اند و رود «آریاس» (۳) که قابل کشتی رانی می باشد از خاك این قوم عبور نموده و در یاچه معظمی باسم خود تشکیل می دهد. شهر های متعدد در این صفحه بر پاگشته که معظم و معروف آنها شهر «بی‌تاکسا» (٤) «سارماتی‌نا»(٥) «سترا» (٦) ـ «نی‌سی بیس» (۷) و «اسکندریه» (۸) میباشند واز این شهر اخیر الی دریای کاسپی (که بحر خزر باشد) ازطریق رود می توان عبور ومرور نمودومسافتش ۱۵۰۰ استاداست (۲۲۵ کیلومتر)

طوائف پاروپانی ساد (۹) — خاك این جماعت متصل بخاك آریانها ومحدود بجبال است. مملکت هندوستان طرف شرق وخاك قفقازیه(۱۰) طرف غرب سر زمین این قوم واقع شده‌اند. رود «ارطوگوردوماری»(۱۱) که سرچشمه آن در ولایت باختر می باشد اراضی این جماعت رامشروب می سازد. این صفحه دارای چندین بلاد است که معروف و معظم آن ها شهر «گازاکا» (۱۲) — «تآ اولیب» (۱۳) و «ارتوس پانا» (۱٤) می باشند و از این شهر اخیر الی سرحد خاك «مد» (۱۵) یعنی به محلی که نزدیك دروازه کاسپی واقع شده تقریباً ۲۲۰۰ استاداست (*) و از طریق رود هم می‌توان این مسافت راطی نمود.

ولایت «دران گیان»(۱٦) ـ خاك این گروه بااراضی جماعت فوق بوسیله سلسله تلال به یکدیگر متصل است و رود معروف به «آرابی» اراضی این

---

(۱) Ariani (۲) Boreae (۳) Arias (٤) Bitaxa (٥) Sarmatina
(٦) Sotera (۷) Nisibis (۸) اسم قدیم شهرهرات است (۹) Paropanisatae
(۱۰) Caucasus (۱۱) Ortogordomaris (۱۲) Gazaco (۱۳) Naulibus
(۱٤) Ortospana (۱۵) media (۱۲) Drangiana (*) ۳۸۹۰٤ کیلومطر
(۹) زابلستان (۱۲) غزنین (۱٤) کابل (۱٦) سیستان که اعراب سجستان گویند

سرزمین را مشروب می‌سازد . وچون سرچشمه این‌رود در خاك «آرابی» واقع شده لذا رود را هم باسم همان سرزمین میخوانند و شهر « پروف تاسیا » و«آری‌آسپ » ازحیث عظمت و اعتبار سرآمد سایر بلاد این صفحه محسوب میشوند.

آراخوسیا (۱)ـ اینولایت‌مقابل‌خاك جماعت فوق‌وازسمت‌راست مجاور باخاك هندوستان است‌رود«ایند» (۲)(سَند) که‌تمام مملکت هندباسم‌آن خوانده‌شده‌است پراب ودارای‌شعبات متعددمی‌باشدودریاچه«آراخوطس كِرِنا» (۳) از این رود تشکیل میشود . این سرزمین دارای چندیـــن بلاد است که شهر های خوب آن « اسکندریه » ☆ و « آرباك » (٤) و « خوآسپا » (٥) محسوب‌میشوند.

« گدروسیا » (٦) (بلوچستان)ـاین‌ناحیه درداخله‌کشورایران واقع وازسمت راست منتهی بخاك هند میگردد ورود « آرتابی»(۷) که‌درتعداد رودهای کوچك بشمار میآید اینسر زمین‌را مشروب میسازدوانتهای جبال « آربی تان » (۸) هم در این خاك است . ازپایه این جبال چندین چشمه جاریست که آب آنهاداخل رود سندمی‌شودولی اسامی آنها درضمن این رود مستهلك است . از شهرهای معروف این ولایت غیراز بلادی که درجزایر بناشده یکی شهر «سدراتیر» (۹) ودیگری «گینه‌کن» (۱۰) است .

حال بملاحظه‌اینکه مبادا شرح وبسط اوضاع سواحل کشورایران مارا ازمقصوداصلی که تألیف این تاریخ باشد منحرف نماید لذارشته سخن را

---

(۱) Arachosia (۲) Indus (۳) Arachotoscrene (٤) Arbacus
(٥) Choaspa (٦) Gedrosia (۷) Artabi (۸) Arbitana
(۹) Sedratyra (۱۰) Gynaecon ☆ قندهار را گویند (۱) افغانستان

مقطوع ساخته اجمالاً متذکر میشوم که طول دریا از سمت شمال ازکوه های کاسپی الی دروازه کاسپی ۹۰۰۰ استاد است (۱۵۹۳ کیلومطر) و از طرف جنوب از مصب رود نیل الی نقطهٔ که خاك «کارماینا» شروع میشود ۱۴۰۰۰ استاد میشود (۲۴۷۴ کیلومطر)

گرچه اخلاق و آداب ورسوم ملل مختلفه این کشور باندازه تعداد ولایات آن متفاوت است لیکن بطور کلی یك نوع شباهتی از حیث سیما و آداب واخلاق در میان مجموع ملل مختلفه این کشور وجود دارد که مابشرح آن میپردازیم :

ایرانیان باریك اندام و رنگ پوستشان گندم گون است (رنگ پریده) نگاه آنها تند وابروانشان پیوسته وکشیده باشد ریشهای آنها بلند وخوش ترکیب است. موهای سر آنها مجعد وپرپشت میباشد.

ایرانیان را عادت بر این است که همیشه قدّاره‌ای به کمر بندند و حتی در مهمانیها و مجالس جشن هم آن قداره را از کمر باز نه نمایند. این رسم در قدیم بین یونانیان هم مرسوم بود ولی بنا بر قول معتبر «توکیدیدس» (۱) اهالی آتن پیش از همه این رسم را منسوخ داشتند. اکثر ایرانیان بحد افراط مایل عیاشی هستند و به کنیزان متعددخود هم اکتفا نمیکنند. درمیان این قوم لواط بهیچوجه رواج ندارد وهرکس نسبت بفراخور حال خود کم یا بیش عیال (*) اختیار مینماید و چون محبت آنها بانواع وسائل تمتع متوجه میگردد لذا نمی توانند دائماً بیك نفر دلبستگی وعلاقه داشته باشند. ازتجملات ومهمانیهای باشکوه ومیگساری اجتناب میورزند و این عمل اخیر را جزو امراض مسریه محسوب می دارند. سلاطین اینقوم در ساعات معین غذا صرف میکنند لیکن موقع غذا

(۱) Thucydides (*) Matrimonia

خوردن عموم مردم بطور محقق معلوم نیست و اجرای این امر منوط به پیدا شدن اشتها است وهروقت اشتها برای آنها پیدا شود ماحضری صرف مینمایند و بطور کلی پرخوری را جایز نمی دانند . احتیاط وقناعت این قوم بحدی است که مایه عبرت و تعجب می گردد زیرا هر وقت عبور آنها بسر زمین دشمن افتد بمیوه باغ بیگانگان دست نمی برند که مبادا آن میوه ها را بزهر آلوده و یاجادو کرده باشند . هرگز دیده نشده است که یك نفر ایرانی در ملاء بقضاء حاجت ایستاده یا در کناری بنشیند و خیلی مراقب اند که این قبیل اعمال خارج از نزاکت در خفا صورت گیرد . افراد اینقوم در حرکت خیلی سریع و چست و چابك هستند و بطوری اعضاءبدن آنها نرم وورزیده‌است که گوئی بطایفه زنان بیشتر شباهت‌دارند ولی با وصف اینحال از جنگجویان عالی و دلیران کاری بشمار می آیند. تدبیر وحیلهٔ این جماعت بیش ازرشادتشان می باشد واز مسافت دور وحشت آور بنظر میرسند . طعن و زخم زبان بدشمن زیاد می زنند . نعره و صدا های مهیب ازخودخارج می نمایند . بسیار بردبار ومتکبر و تودار می باشند و اختیار کشتن بندگان و زیر دستان خودرا دارند. اینقوم انسان را یك پارچه یا جزء بجزء پوست میکنند. پیشخدمت که سر سفره ایستاده است حق تکلم ندارد بلکه آب دهن را هم نمی تواند خارج کند بهمین لحاظ وقتی سفره‌پوستی برای غذا گسترده شد لبها بسته ومکالمه موقوف میشود. قوانین این قوم بسیار سخت است منجمله قانون حق ناشناسی وفرار از جنك‌چه که‌ممکن‌است برای‌تقصیر یك شخص‌تمام طایفه وقبیله او سیاست گردند (۱) . برای‌قضاوت اشخاص‌مجرب ودرستکار را انتخاب مینمایند که

(۱) درتأیید این مطلب فرخی سیستانی‌گوید، «گنه‌یك‌تن ویرانی یك شهر بود»

در امور قضائی خود محتاج بمشورت بادیگران نباشند واین مرسوم‌مارا که بعضی اوقات پشت‌سر قضات جاهل ونادان ناطقین زبردست وعلماء‌علم حقوق می‌نشینند اسباب سُخریه قرارمیدهند واینکه میگویند اگر یکنفر از قضات محکوم بخیانت شود پوست اورا می کنند و قاضی جدید روی این‌پوست جلوس‌میکند(۱)جعل واغراق است .شاید این رسم یك‌عهدی معمول ومتداول بوده لیکن حالیه بهیچوجه معمول نیست .

تشکیلات نظامی ایرانیان و انضباط قشون آنها و تعلیمات نظامی این جماعت حتی اسلحه و تجهیزاتشان برای ما وبرای قشونهای معظم اکثراوقات‌اسباب وحشت‌واضطراب‌بوده‌است . ایرانیان بشجاعت‌ودلاوری سواران خودمیبالند چه که‌سوار نظام‌آنها تماماً ازبزرك زادگان تشکیل یافته است. پیاده های‌این جماعت که مسلح بقمه هستند(۲) در ستونهای بُنه‌خدمت میکنند وتمام‌آنها مانند غلامان بدون دریافت جیره ومواجب دنبال سوار نظام حرکت می نمایند. این ملت باداشتن صفت شجاعت ورزم ازمائی میتوانست علاوهٔ براقوام وطوایفی که مطیع خود ساخته قبایل دیگر را هم تحت لواء خود بیاورد لیکن کشمکشهای داخلی وقشون کشی

---

(۲) مؤلف درکتاب خود این اسلحه‌را شبیه به «میرمیلئون» (Mirmillonus) خوانده وما اورا چون بقمه نزدیك تردیدم لذا همان‌قمه‌ترجمه کردیم

(۱) هِرُدوت مورخ یونانی درکتاب پنجم تاریخ خود چنین نگاشته : پس‌ازآنکه داریوش برادر تنی خود را که موسوم به « ارتاپ ـرـنس » بود به‌امارت « سارد » منصوب نمود و « اُتان » را هم به حکومت طوایف ساحل نشین مأمور ساخت خودش باتفاق « ـهیتی » بسمت شوش مراجعت کرد . « سی ساء » نام که پدر « اُتان » باشد و ازقضات سلطنتی محسوب میشد حسب الامر کامبوزیا بواسطه اخذ رشوه و صدور حکم خلاف محکوم باعدام‌گردید وحکم‌شد که پوست بدن او را کنده روی همان کرسی که درزمان‌حیواه‌برای‌قضاوت جلوس‌مینمود به کشند . (مترجم)

های بخارج مانع از پیشرفت این مقصود بوده است . لباس اکثر این قوم اغلب از پارچه های الوان پررنك است وبا اینکه باد دامن و طرفین آن لباس راپس وپیش می نماید معهذا جزپاشنه پا جای دیگری از بدن آنها پیدا نیست . ایرانیان بعد از غلبه بر اهالی لیدی باستعمال طوق و یاره جواهر نشان عادت کردند بخصوص از مروارید که در مملکت خودشان فراوان است .

تنها چیزیکه باقی مانده است موضوع عمل آمدن مروارید است که ماازآن سخن نرانده ایم : مروارید در بطن صدف های سخت و سفید رنك دریا عمل می‌آید ودر فصل معین سال از قطرهٔ باران تولید می گردد و درشکم این صدف حشره ایست کرم مانند که موقع جفت خوردن آن خود صدف گاهگاه باز وبسته می شود واین حشره شبنمیرا که روشنائی ماه‌باو تابیده بلع میکند واز آن شبنم آبستن میگردد سپس آن حشره دو الی سه دانه مروارید کوچك می زاید ولی گاه در صدف هائیکه صید نموده اند دیده شده است که عده مروارید آن از یك دانه تجاوز نکرده ودر حقیقت وجه تسمیه «اونی او»(*) ازهمین روباشد ولی بعضی اوقات این دانه خیلی غلطان ودرشت میگردد ودلیل آنکه مرواریداز جنس مواد بحری نبوده و ازاطر(هوای رقیق) عمل میآید آنست که اگر روی آن مرواریدیکقطره ژاله صبح بچکانیم رنگش بازگشته غلطان شود واگر ژاله شام باو رسد زرد رنك گشته از حالت غلطانی خارج خواهد شد وبلکه لك هائی هم در او پدید می گردد لیکن درشت وریزبودن مرواریدکاراتفاق است ومنوط بشبنمی است که صدف از آن آبستن می شود . کرم های جوف صدف اغلب اوقات از صدای رعد خشك‌شده ویا مروارید نامرغوب عمل میآورند و بلکه بعضی اوقات سقط جنین می نمایند .

* — گمان میکنم مقصود مؤلف همان دُرّ یتیم باشد (مترجم)

علت گرانی مروارید و صعوبت صید آن اینست که این صدف ها از بیم تزاحم ماهیگران در سمت سواحل ونقاط دست‌رس بشر کمتر میآیند و تصور آن میرود که مأمن آنها در نقاط سخت و جا هائی باشد که سکهای آبی درآنجا بسر میبرند . ضمناً چنین شهرت دارد که در بندر های طبیعی ودور دست دریای بریطانیا ازاین صدف یافت می‌شود واهالی آن صدف‌ها را جمع آوری می نمایند لیکن جنس این صدف بمراتب پست‌تر از صدف فوق الذکر است .

(فهرست مندرجات)

مجلد بیست و چهارم

۱ — یولیانوس با سپاه خویش وارد خاك آشور گردید و قلعه « آناثان » را که در شط فرات واقع است بمحیطه تصرّف در آورده آتش میزند

۲ — امپراطور برای تصرف بعضی بلاد و قلاع اقداماتی بعمل می آورد و بلاد خالی از سکنه را آتش میزند و شهر « پیروز شاپور » پس از تسلیم شدن طعمه آتش میگردد .

۳ — یولیانوس بسربازان وعده میدهد که پس از غلبه بدشمن نفری صد دینار بآنها انعام دهد و اشخاص که از کمی جیره شکایت داشتند با بیانات شیرین خود ساکت می‌نماید .

٤ — شهر « ماگوگامالخا » (۲) را رومیان به یورش تصرف و بعد خرابش میکنند .

٥ — رومیان قلعهٔ را که از حیث موضع خیلی سخت و صعب بود بتصرف در آورده آتش میزنند .

٦ — یولیانس بعد از جنگی که دو هزار و پانصد نفر از ایرانیان و هفتاد نفر رومی بقتل رسیده بودند ، یك عده از لشگریان خود را در جلوی جبهه تمام قشون به تاج مفتخر و سر افراز مینماید .

۷ — پس‌ازآنکه امپراطور را ازخیال‌محاصره شهر تسیفون منصرف‌ساختند مشارالیه بدون تفکر امر داد که تمام کشتی ها را آتش زنند و از ساحل رود پس نشینند .

۸ — امپراطور از کشیدن جسر که مأیوس شد و راهی هم برای ملحق شدن بقسمتهای قوای خود پیدا نکرد مصمّم شد از طریق کوردوئن « (کردستان) (۳) مراجعت کند .

---

(۲) Anatho (۲) Maogamaleha (۳) Corduena

مجلد ٢٤

٣٦٣ میلادی

یولیانوس همینکه از بروز احساسات سرشار قوا اطمینان حاصل نمود دید که عموم لشگریان خدایرا گواه گرفته و میگویندسپهسالار ما غلبه ناپذیر است موقع را مغتنم شمرده بلادرنك نیت دیرین خود را بموقع اجرا گذارد و امر داد که پس از راحت باش شب برای طلوع فجر شیپور حرکت را بزنند و نظر باینکه برای یك چنین سفر پرزحمت و سخت تمام تهیه و تدارك لازمه بطور متناسب دیده شده بود لذا معظم‌له با طلوع شمس وارد خاك آشور گشت و از آنجائیکه حرارت و هیجان خویش بیش از دیگران بود لذا سواره از این صف بآن صف همی راند و سربازان را به بروز شجاعت و دلاوری تحریص وترغیب همی کرد و چون مشارالیه سپهسالاری مجرب و کار آزموده بود ملاحظه داشت که مبادا بواسطه بی اطلاعی از وضعیت محل اتفاقاً دشمن در کمین آنها نشسته باشد لهذا قبل از حرکت امر داده بود که قوا به ترتیب جنگی شروع به راه پیمائی نماید و ۱۵۰۰ سوار سبك اسلحه را مأمور جبهه وجناحین قوا کرده بآنها امرداد که قدری درجلوحرکت نمایندومواظب باشند که بطورناگهان از طرف دشمن حملهٔ نشود.

فرماندهی پیاده نظام قلب که عمده قوای این اردو محسوب میشد

با خود « یولیانوس » بود و «نویت» (۱) مأمور شد که باچند فوج سوار نظام از کنار رود طوری حرکت کند که رود طرف راست آنها واقع شود و جناح چپ را با افواج سوار به « آرینت » (۲) و « هرمیس دا » (۳) سپرد و دستور داد کـه آنها هم بحالت جمع در جلگه حرکت کنند « دا گالائیف » (٤) و « ویکتور » (٥) را بعقب داری مأمور ساخت و « اُسدروئنا» (٦) سردار راهم برای پوشش حرکت (راه پیمائی) قوا تعیین نمود . امپراطور برای اینکه قوایش از دور بنظر دشمن معظم جلوه کند و اسباب وحشت خیال وی گردد امر داد تا تمام قسمتها از یکدیگر فاصله بگیرند و ردیف ها هم بافواصل حرکت نمایند بطوریکه فاصله ردیف شخص آخر با ردیف شخص اول ده‌هزار قدم باشد *

چنین معروف است که «پیروس» (۷) پادشاه «اپیر» همیشه با کمال مهارت و زبردستی از عهده این قسم نمایش نظامی برمیآمد و مشارالیه بقدری در تعیین محل اردو و جمع کردن و باز کردن قوا ماهر بود که لدی‌الاقتضا قوای خود را معظم یا مختصر به‌نظر دشمن جلوه گر میساخت . باری ترتیب حرکت بر این شد که با روبنه و کلیه محمولات و مستخدمین خارج از صف با رعایت نظم کـامل در بین قوا حرکت نمایند که مبادا دشمن آنها را بواسطه بی حفاظ بودن غفلتاً دستگیر کند چه که نظیر این مسئله بسیار روی داده است و اما راجع به جهازات که دنبال اردو در شط پر پیچ و خم حرکت میکردند قرار براین شد که آنها هم حرکت خود را با سپاهیان وفق داده نه جلو بروند و نه در عقب باز مانند . بالاخره ما

---

(۱) Nevitus (۲) Arinthaeus (۳) Hormisda (٤) Dagalaiphus
(٥) Victor (٦) Osdruena (۷) Pyrrhus

(*) تقریباً ۱۵ کیلو متر میشود

پس از دو روز راه پیمائی وارد شهر خالی ازسکنه «دورا» شدیم این شهر در کنار رود فرات واقع گشته است . دراین حوالی گله های معظم گوزن * بچرا مشغول بودند و سپاهیان مایکعده از آنهارا باتیر و پاروهای کشتی صید نموده از گوشت این حیوان خود را سیر کردند و چون این حیوان عادت به شنا دارد عدهٔ از آنها خود را بآب زده از سمت مقابل بطرف صحرا فراری شدند از اینجا که کوچ کردیم چهار روز باراه پیمائی سبك حرکت نمودیم و عصر روز چهارم امپراطور «کمیت لوسیلیان»(۲) را خواسته باو امر داد که هزار نفرسربازسوار کشتی کرده قلعه «آناتو»(۳) را بحیطه تصرف درآورد. این قلعه هم مثل اکثر قلاع این محال ازچهار سمت در آب فرات محصور است لیکن چون در این شب هوا ابر بود کشتی ها از ظلمت استفاده برده مواضع مهم اطراف جزیره را اشغال کردند و همینکه هوا روشن شد یکنفر از ساکنین قلعه برای برداشتن آب بیرون آمده چشمش بسربازان ما افتاد و صدای مهیبی از خود برآورده که تمام ساخلوی قلعه ازشنیدن این صدا حاضر السلاح گشتند . امپراطور قلعه را ازبالای بلندی خوب بر آورد نموده معجلاً پائین آمد وبا دو کشتی بسرعت از رود عبور کرد واز عقب مشارالیه هم چندین کشتی ماشین آلات محاصره حمل شد همینکه امپراطور خودرا بپای قلعه رساند ملتفت شد که حمله باین محل امریست بس دشوار و خطرناك و بنا کرد بتهدید و نصیحت و دلالت اهالی قلعه را رام کردن و به تسلیم ترغیب و تشویق نمودن ولی اهالی قلعه پس از مشاهده این حال «هرمیس دا» (٤) نامی را

---

(۱) Dura (۲) Lucillianus Comes (٤) مقصود هرمز داد است
(۳) Anatha (٤) Hormisda (*) Greges Cervorum plures ...

را برای افتتاح مذاکرات تقاضا کردند. شخص مذکور طوری با وعده و سوگند ها اهالي را بمراحم رومیان مطمئن ساخت که همگی از قلعه بحالت التماس جانب رومیان سرازیر شدند و موافق رسم ایرانیان برسر گاو تاجی گذارده بجلوی خود ان حیوان را می کشیدند و این رسم در میان این ملت علامت صلح می‌باشد. «پو سئوس» (۱) قلعه بیگی این محل که بعدها بمقام امارت مصر رسید بدرجه «تریبون» نائل گردید. ولی ساکنین قلعه را با اهل و عیال و اثاثیه بیکی از بلاد شام که موسوم به «خال‌سیدا» (۲) است کوچانده خودقلعه‌را هم طعمه آتش قراردادند ازقضایین أهالی قلعه یکنفر سربازرومی پیداشد که ازعهداردوکشی «ماکسیمیان» (۳) بعلت ناخوشی در این نقطه مانده بود وبطوریکه مشارالیه اظهار می داشت در آن اوان که باین سر زمین کارش افتاد هنوز بصورت وی موی نرسته بود و در این محل موافق رسوم این قوم چندین عیال به نکاح در آورده است و حالیه با کبر سن دارای بسی اولاد و احفاد میباشد در این موقع هم برای تسلیم کردن قلعه زیاده ازحد جدیت و کوشش بخرج داده بود

وقتي شخصی رومی رابه اردو آوردند از جمعی شهادت می طلبید که من همیشه چنین روزی را پیش بینی میکردم و میگفتم که من بسن صد سال از این دنیا میروم ودر خاك روم هم دفن خواهم شد — چیزی نگذشت که مکتشفین «ساراسین» * ها چند نفر اسیر بحضور امپراطور آوردند. معظم له از این واقعه خوشوقت و مشعوف گشته امر فرمود برای تشویق انعام خوبی بآنها بدهند. فردای آنروز سانحه شومی روی‌داد واواین بود که غفلتاً گرد باد شدیدی برپاشده تمام چادرها را خواباند و هر چه بود

(۱) Pusaeus (۲) Chalcida (۳) Maximianus

* مکتشفین دستجات اعراب صحرا نشین

زبر و رو کرد و بحدی این باد شدید بود که اکثر سربازان ایستاده را از جا کنده و از رو بزمین زد . گذشته از این واقعه در همان روز یك سانحه خطیری مجدداً روی داده آن‌طغیان ولب‌ریز شدن آب رودخانه بود که حتی چندفروند ازکشتی هاراهم که حامل آذوقه بودند غرق کرد از قرارمعلوم‌علت‌طغیان آب‌خرابی سدهائی بود که ازسنك وآجر درروخانه برای آب‌باری بسته بودندولی محقق نشد که دراین‌قضیه دشمن‌سوء قصدی بکار برده و یا فقط همان زور و قوه آب آن سدها را خراب کرده است.

تصرف وآتش زدن اولین شهر دشمن وهم چنین کوچ دادن‌سکنه آن به‌محل‌دیگر مایهٔ اطمینان و امیدواری قوا کشته سربازان باصدای بلند اظهارخوشوقتی مینمودند ومیگفتندکه الطاف‌آسمانی شامل‌حال سپهسالار مابوده وخواهد بود ـ امپراطورچون خودرا درسرزمین اجنبی‌میدانست شرایط حزم و احتیاطرا کاملاً رعایت می‌نمود و خیلی وحشت ازتدابیر وحیله های جنگی دشمن خود داشت لذا با گروه سبك اسلحه گاه بجلو وگاه بعقب حرکت میکرد که مبادا خللی در انتظام امور روی دهد و شخصاً به تمام بیشه ها و نی زار ها سر کشی می نمود و با لحن ملایم که فطری و جبلی وی بود وگاه هم باتشدد ازخود سری سپاهیان جلوگیری می‌کرد و نمیگذاشت آنها ازقسمت های خود منحرف شوند و لیکن بقوای خویش اجازه داده بود که تمام دشت های پرحاصل و خانه های رعیتی‌را آتش زنند مشروط بر اینکه قبلاباندازه رفع احتیاج از غنائم موجوده برای خود ذخیره نمایند و از این زیان و خسارت ناگهانی لطمهٔ بزرگی بدشمن وارد سازند .

سربازان با کمال و جد هر چه در دست رسشان بود ضبط مینمودند و حتی کشف یك انبار جدید آذوقه را برای خود هنر و شجاعت فرض

میکردند و از این مطلب خوشوقت بودند که احتیاجات آنهامرتفع گشته میتوانند آذوقه کشتی ها را برای روز پسین حفظ و ذخیر نمایند. در این محل یکنفر سرباز مست بدون اشاره دیگران اظهار تهور نموده خود را شنا کنان بساحل مقابل رساند و در آن سمت اتباع دشمن او را دستگیر و پیش چشم ما بقتلش رساندند.

باری ما دنباله حرکت را ازدست نداده همی پیش‌راندیم تا رسیدیم بقلعه «تیلوتا» (۱) این قلعه وسط شط و روی قله مرتفعی بنا شده و گویابدقدرت طبیعت دراستحکام آن چیزی فروگذارنکرده است وچون تسخیر این‌نقطه بعلت ارتفاع محل دشوار بنظرمیآمد لهذا با کمال احتیاط اقداماتی برای ترغیب‌اهالی به‌تسلیم‌شدن بعمل آمدولی اهالی‌قلعه اظهار شان بر این بود که در این موقع تسلیم شدن آنهابی‌مورد است و هرآینه رومیان داخله مملکت رامفتوح ساختند البته آنهاهم چون جزء هستند تابع کل گشته سرتسلیم فرود خواهند آورد. بعد ازاین مذاکرات اهالی قلعه با کمال متانت به تماشای جهازات ما کـه از پای قلعه می گـذشتند مشغول شدند و این قلعه بحال خود در پشت سر ما باقی و بر قرارماند. از اینجا گذشته بقلعه دیگری رسیدیم موسوم به « آخایا خالا » (۲) که عیناً همان وضعیت قلعه سابق را دارا و در وسط شط واقع شده بود چون اهالی این قلعه هم جواب یأس دادند لذا از این جا هم صرف نظر کرده حرکت نمودیم و فردا رسیدیم به قلعهٔ کـه سکـنه آن بواسطه بی اعتباری حصار آن محل را تخلیه کرده بودند و ماهم آنجا را طعمه آتش قرار داده گذشتیم و پس ازدو روز راه که ۶۰۰ استاد (*) مسافت‌طی کرده‌بودیم

(۱) Thilutha (۲) Achaiachala (*) ۳۰ کیلو متر

رسیدیم بمحل موسوم‌به «پاراکس مالخا»(۱) دراین جااز رود عبورنموده پس ازطی هفت‌میل راه بشهر «دیاسیرا» (۲) که خالی از سکنه بود وارد شدیم دراین جا مقدار کثیری آذوقه و نمك شفاف بتصرف‌ما درآمد ودر سمت بالای ارك هم معبد معظمی بناشده است ما شهر را آتش‌زده چند نفر زن که در آنجا باقی مانده بودند بقتل رساندیم وبعد حرکت کرده از پهلوی چشمه های نفط گذشتیم وشهر « اُزْ کاردانا » (۳)را اشغال کردیم سکنه این محل از بیم‌تعرض دشمن قبلااینجا را تخلیه‌نموده بودند دراین جا هنوز تریبونال* امپراطور «طرویان»(٤) باقی ونمایان‌است ما این شهر را طعمه آتش قرار داده دو روز در اینجا راحت باش کردیم لیکن اواخرشب روزدوّم «سورنا» (٥) که بین‌ایرانیان بعداز پادشاه اوّل شخص محسوب می‌شود باتفان ملك «پودوساس» (٦) ویکی‌ازمشایخ (۸) صحرا نشین « اسانیط» که‌بخود سری‌وشرارت معروف‌ومدتی‌درسرحدات ما بقتل و غارت مشغول بود برای « هرمیس دا » (۹) کمین کرده که اورا دستگیر کنند و معلوم نیست چگونه آنها اطلاع پیدا نموده بودندکه مشارالیه امشب میخواهد مشغول اکتشافات گردد. لیکن این سوءقصد آنها سر نگرفت و « هرمزداد » بواسطه نبودن گدار نتوانسته بود از آب بگذرد چه که در این محل بسترود خیلی کم عرض وعمق رود هم زیاد است .

صبحدم همینکه هوا روشن شد برای‌اولین دفعه چشم‌ما بخودهای

---

(۱) Paraxomalcha (۲) Diacira (۳) Ozogardana (٤) Trajanus
(٥) Surena (٦) Malechus Podosaces Phylarchus
(۸) Soracenorum Assanitarum «تریبونال» سکو و یاکرسی راگویند
(۹) Hormisda (*) ظن غالب بر این است‌که هرمزداد باشد

برّاق و زره های محکم دشمن افتاد سربازان ما که برای پیکار بی طاقت بودند یکمرتبه با کمال تهور بآنها حمله بردندوبا اینکه زوربازوی ایرانیان درکشیدن زه کمان و همچنین برق زره آنها اسباب وحشت خیال رومیان گشته بود ولی غیظ و کینه باعث تجری گشته رومیان در پنـاه سپرهای خویش نمی گذاشتند دشمن موفق به تیر اندازی شود.

این پیشرفت حاصله اسباب دلگرمی قوا گشته سربازان خودرا بقصبه «ماسپرا کتا» (۱) رساندند دراینجا دیوار خرابی بنظرما رسید که بنا بقول اهالی در عهد قدیم خیلی طولانی و مفصل بوده و خاك آشور را از تهاجمات ملل هم جوار محفوظ می داشته است. در این محل ازرودفرات نهرمعظمی منشعب گشته بسمت خاك بابل جریان دارد واراضی وبلاد آن صفحه رامشروب میـازد یك نهردیگرهم هست موسوم بهنهر «ملخا» (۲) (نهر ملك) که از نزدیك تسیفون عبور میکند و در ابتدای این نهر برج مرتفعی بناشده که شباهت کـامل به برج رهنما (۳) دارد. ما روی همین نهر با کمال احتیاط جسری کشیدیـم و پیاده نظام را بساحل مقابل فرستادیم لیکن سوارها از نقطهٔ که جریان آب خفیف بود با اسلحه بآب زده عبور کردند ولی در ضمن عبور بغتتاً از طرف دشمن تیرهای بی شمار بطرف قسمتی ازسوار های ما پرتاب شدلیکن قشون امدادی مجال بدشمن نداده خود را بساحل مقابل رساند و مثل شاهین که عقب صید خودرود دشمن فراری را تعاقب نمود پس از اینکه این امر بموفقیت ماخاتمه یافت اردو بشهر « پی ری ساپورا » (٤) (پیروز شاپور) رسید.

این شهراز حیث جمعیت و آبادی معظم ومعتبر بشمار می آید و

---

(۱) Macepracta (۲) Nahamalcha – fluvius regnum
(۳) Pharus (٤) Pirisabora

جزیرهٔ مانند آب شط ازهمه سمت آنرا احاطه نموده است

امپرا طور بـه اکتشافات اطراف وجوانب شهرپرداخته با کمال احتیاط به تهیه و تدارك محاصره مشغول شد و گمان کرد این اقدام وی اسباب وحشت و اضطراب اهالی گشته آنها را ازخیال مدافعه منصرف مینماید وچون کلیه اقداماتی که برای افتتاح مذاکره بعمل آمده بودتماماً بی نتیجه ماند و اهالی برایگان نخواستند تسلیم شوند لذا محاصره شهر شروع شد . سپاهیان مادیوارشهررا باسه خط زنجیرمحصورساخته تمام روز اوّل را تا غروب آفتاب طرفین به‌تیراندازی مشغول بودند . حالت روحیه مدافعین‌هم کـاملاخوب بود وبطور حفاظ پارچهٔ جلومزغل‌ها آویخته که در حقیقت از قوه و زور آنچه بطرف آنها پرتاب می شود کاسته گردد و درپناه سپرهائی که از چوب خیزران بافته و رویش پوست خام کشیده بودند کاملا استقامت بخرج میدادند . و خودشان هـم بحسب ظاهر آهنین بنظر می رسیدند زیرا پارچه های آهن رابشکل اعضای بدن در آورده در زیرانـ تمام قامت خود را مستور می داشتند و از سر تا پا کـاملاً مصون ومحفوظ بودند . اهالی چند بار « هرمزداد » را که از خاندان سلاطین بود بنابه همشهریگری برای مذاکره خواستند وهمینکه مشارالیه نزدیك میشد اورا خائن و فراری خوانده طعن و لعنش می نمودند . قسمت اعظم روز بدین‌منوال گذشت یعنی اهالی هرمزداد را آلت سخریه قرارداده بودندلیکن طرف‌مغرب سپاهیان ماماشینهای‌محاصره را بکار انداخته بحفر خندق مشغول شدند ومدافعین هم در همان هوای تاریك و روشن شب با کمال دقت مراقب و ملتفت کـار های ما بودند و چون ضربت ماشین کله قوچ یکی از برج های گوشهٔ شهررا خراب کرد سکنه ازدیوار های دوپشته صرف نظرنموده فوری ارك را که متصل‌بآنجا

بود اشغال کردنـد . ارك روی قله مسطح تپهٔ واقع شده که اطراف آن بسیار سراشیب است واز وسط به بالای آن تپه تقریباً مدّور و بی شباهت به سپرهای آرگلی (۱) نیست فقط قسمت شمالی آن ازحالت گردی خارج گشته‌مبدل به پرت گاه سختی میشود که در پایانش رودفرات جـاریست . دیواری از آجر وساروج بدور ارك بنا کرده بودند که از حیث استحکام بی نظیرواین نقطه‌را کاملاًمصون ومحفوظ میداشت‌سربازان ما ازاین‌اقدام اهالی که شهر را تخلیه کرده بودند بی نهایت متغیر گشته با غیظ وغضب متوجه ارك شدند وچون اهالی بعداز تخلیه شهر بآنجا پناه برده بودندلذا آتش حرب مجدداً دراین نقطه درگیر شد .

ماشین های محاصره مدافعین را کاملاً بمضیقه افکندندلیکن آنها هم ازبالای دیوار کمان‌های عظیم‌الجثه خود را با کمال رشادت بکار انداخته استقامت بخرج میدادند سراین کمانهاازدوطرف خیلی برگشته وکشیدن زه آنها هم خیلی سخت ومشکل بود ولی همینکه تیرهای آهنین آن ازشست رهـامیشد بهرکجای بدن شخص فرومیرفت فوری آنشخص رابدار دیگر میفرستاد . باری زدوخورد طرفین طوری‌شدت داشت‌که مثل تکرك برای یکدیگر سنگ پرتاب مینمودند وتقریباً این محاربه از طلوع افتاب الی شام بطول انجامید و از هیچ طرف آثار فتح یا شکست معلوم نبود . روز بعدهم آتش حرب بشدت‌درگیرشد وبا اینکه تلفات هردوطرف فوق‌العاده وبرابر بود معهذا هیچکدام بیدیگر فایق نیامدند . امپراطور با وصف‌این تلفات وارده مصمم برای هرقسم فدا کـاری‌گشت وامرداد تا جان پناهی ازسپرها برای حفظ ازتیر ترتیب‌دهند و در پناه این سپرها با یکدسته از سپاهیان دلیر معجلاً خودرا بدروازه ارك رساند و درب این دروازه

(۱) Argolicus

تماماً آهن پوس بود وجان امپراطور بواسطه سنك وكلوخ‌هائیکه بادست وفلاخن از طرف مدافعین قلعه پرتاب میشد کاملاً درخطر افتاد معهذا معظم له هیچ در فکر خود نبوده با صدای بلند فرمان میداد که درب را شکسته راهی باز نمایند ولی وقتی دید که عنقریب مدافعین او و اتباعش را در زیر سنك وکلوخ نابود خواهند ساخت دست از این کار کشیده با خجلت وشرمندگی مراجعت کرد وجانی سالم بدر برد و فقط چند نفراز ملتزمین رکابش در این مقدمه مجروح شدند .

معظم‌له درتاریخ خوانده بود که « اِس‌سیپیون »(۱) باتفاق «پولیب»(۲) مؤرخ که از اهالی « مگالپل » (۳) باشد وسی نفر سرباز بهمین طریق یکی ازدروازه‌های شهر «کارتاگ » (٤) راقهراً مفتوح ساخته بودندلیکن این پیشرفت « اِس‌سیپیون » که‌بطور صحیح درکتب تواریخ ثبت شده با واقعه کنونی بسی‌تفاوت داردزیرا «اِس‌سیپیون» درپناه لاك پشت سنگی خودرا بدروازه شهرمذکوررساند وتادشمن خواست ازاین مقدمه‌آگاهی حاصل نمایدمشارالیه صحیحاًوسالماً درحفظ آلت‌فوق بشهر خالی ازسکنه رسیده بود ولی حمله «یولیانوس»برخلاف بمحلی بودکه‌هیچ‌حفاظ وپناهی نداشت و معظم‌له ازشدت پرتاب سنك وغیره مجبور بمراجعت گشته بود. تاکنون‌تمام‌این اقدامات ماازروی‌عجله‌صورت‌میگرفت‌وبملاحظه جدیتی‌که در پیشرفت سایر امور بعمل می امد هیچ کس بخیال ساختمان سپرهای محاصره نیفتاد ولی اکنون از طرف یولیانوس امربساختن ماشین معروف به « هله‌پولیس» صادر گردید وبطوریکه سابقاً ذکر کردم این‌ماشین را

(۱) Scipion (۲) Polybius (۳) Megalopolis (٤) Helepolis
(۲) ازسنه ۳۱۷ الی ۲۸۳ قبل ازمیلاد (٥) دمیطری فاتح شهر «رُدُس» پسر «آنطی‌گن» شاه است

« دِمیطری » (۱) در موقع تسخیر بلاد بکار برده توسط آن بسی نقاط را مفتوح ومسخرمیساخت بهمین لحاظ مشارالیه را « پُلی آرسیت » (۲) خوانند. مدافعین باوحشت واضطراب چشم‌های‌خودرابه تماشای این‌بنای معظم‌دوخته بودند زیرا ارتفاع این بناازکنگرهٔ برج‌های‌مرتفع هم بلند تر بود ووقتی دیدند که در عمل محاصره جدیت‌کامل بکار میرود فوراً از درصلح وصفا درامده روی برجها وکنگره ها جمع شدند ودست های خودُ رابسمت آسمان‌بلندکرده‌استدعای عفووتأمین همی‌نمودندوهمینکه ماشینها ازصدا افتاد وخاموش شدند مدافعین‌این سکوت رادال‌برقبول‌صلح‌پنداشته «هرُمزداد» رابرای‌افتتاح باب مذاکرات‌تقاضا کردند. ازطرف‌امپراطور استدعای‌انها مورد قبول واقع گشت و « آمرسید » (۳) که قلعه بیکی این محل باشد ازبالای برج باطناب پائین آمده روانه خدمت امپراطور شد. امپراطور تقاضای قلعه‌بیکی راپذیرفته بخودش‌وهمشهریانش تامین‌جانی مرحمت فرمودند واجازه دادند که اومجدداً به قلعه مراجعت کنند.—

مشارالیه نتیجه مذاکرات خودرا باامپراطور باستحضار اهالی قلعه رساند وچون تمام شرایط صلح از طرف رومیان مورد قبول واقع گشته بود اهالی ذکوراً واناثاً بصیغه سوگند قرارداد صلح راقبول کرده دروازه شهر را بروی رومیان گشودندو با آواز بلند دعا بعمر ودولت قیصر نموده معظم‌له را ملك‌نجات خود همی خواندند.

عده اشخاصیکه تسلیم شده بودند بالغ بر ۲۵۰۰ نفرمیشد ولی یك عده از اهالی بخیال آنکه محاصره‌قلعه بطول‌خواهدانجامیدقبلاً باقایق‌های‌کوچك بآب زده فراراختیار نمودند دراینجا مقدارکثیری آذوقه ومهمات جنگی

(۱) Demetrius (۲) Poliorcetes (۳) Amersides

(۱) دربعضی نسخ «مآمرسید» نوشته شده‌است

بتصرف مادر آمد وپس از آنکه هریك ازفاتحین بقدر احتیاج از اموال و غنائم این محل مستفیض گشتند شهر را با ارك و هر چه باقی مانده بود طعمه آتش ساختند .

روز بعد موقعیکه امپراطور با کمال فراغت مشغول صرف نهار بود خبر موحشی باو رسید که « سورِنا » (۱) فرمانده قوای جلودار ایران غفلتاً به ۳ فوج سوار سبك اسلحه که در جلو با کتشافات مشغول بودند حمله کرده‌است ولی تلفات وضایعات چندان مهم نیست فقط یك‌نفر تریبون مقتول ودرفش هم بدست دشمن افتاده . امپراطور ازوصول این‌خبربقدری متغیر گشت وشعله غضبش زبانه کشید کـه علاج دفع این‌مخاطره را فقط بسرعت عملیات دیده بایك عده مسلح ومجهز بدشمن حمله برد و آن عدهٔ دشمن را منهزم و متفرق ساخت . دونفر از تریبونها که نجات یافته بودند بملاحظه کم دلی وبی‌لیاقتی ازکار منفصل شدند وده نفر ازمجموع فراریان رامطابق قواعد ورسوم سابق ازدرجات نظامی خلع و باعدام محکوم ساخت .

باری همانطورکه‌قبلاً اشاره شد امپراطور پس‌ازسوزاندن شهرامر باحضار قوا داد ودر حضورتمام لشکریان‌بالای کرسی خطابه که قبلاً تهیه دیده‌شده بود رفته‌ازسپاهیان خوداظهار قدردانی نمود وضمناً برای‌تشویق انها وعده داد که‌بهریك نفر سیاهی صدپول نقره(*) انعام خواهدداد‌لیکن دلتنگی‌وزمزمه لشکریان‌ازجزئی بودن‌این مبلغ امپراطور رامتغیرساخته بالحن شدید خطابه ذیل را ایراد نمود :

« اقایان ـ یك مملکت‌ایران باتمام مکنت سرشارش درجلوی شمامیباشد »
« واگر شمادل را قوی داشته همت بگمارید ودست بدست یکدیگر دهید »

(*) به پول ماتقریباً ده تومان میشود

(۱) Surena

«تمام این مکنت شمارا خواهد بود— باور کنید که امروز مملکت روم»
«از اوج ثروت ومکنت بقعر فقر وفلاکت افتاده چه که بعضی اشخاص»
«سران ملك را برای جلب منافع شخصی اغوا نموده به‌زور سیم وزر»
«با دشمنان صلح برقرار مینمودند وپشت بمیدان کارزار میکردند و بر»
«شما پوشیده نباشد که خزانه مملکت ماتهی گشته سکنه بلاد پراکنده»
«شده‌اند و اغلب ولایات مابه تاراج رفته‌است ومن با اینکه از خاندان»
«نجباهستم‌معهذا دستم‌از مال‌تهی‌وپیرامنم ازپیوستگان خالیست‌لیکن‌دلی»
«دارم عاری ازترس وبرای امپراطوری که سرمایه سعادت خود را در»
«ازدیاد قوای‌معنوی بدانداعتراف‌به‌فقر ودست‌تنگی‌مایه ننگ نخواهد بود»
«مگر « فابریسیوس‌ها » فقیر و بی بضاعت نبودند ؟— اعتبار وسرمایه»
«آنها فقط فتوحات درخشانشان بود . — البته شما هم میتوانید بحد»
«اکمل‌این‌سرمایه‌ونیك‌نامی‌رابرای خود فراهم کنیدولی مشروط‌براینکه»
«ترس‌را ازخود دور کرده اوّل بامید خدا و بعد باعتماد شخص من که با»
«رعایت حزم واحتیاط هادی و رهنمای شماهستم سراز اطاعت نه‌پیچیده»
«انضباط را ازدست ندهید واگربخواهید طغیان وسرپیچی های‌سابق‌را»
«که مایه ننك‌واقتضاح است تجدید نمائید و بامن هم مخالفت کنید البته»
«مختاریدوخود دانید لیکن بدانیدکه‌من یکه‌وتنهاهستم وبطوریکه شایسته»
«مقام شخص‌امپراطور باشد با کمال بی اعتنائی این جان ناقابل را که هر»
«لحظه‌ممکن‌است‌بیك تب‌ازبدن‌من خارج‌شوددراین‌جاخواهم‌سپردویااین»
«که‌ازاین مقام کناره‌جوئی میکنم ، زیرا کردار ورفتارمن طوری‌نبوده»
«که‌نتوانم‌مجدداً‌مثل یکنفرشخص‌عادی زندگی کنم‌وباکمال‌خورسندی بشما»
«میگویم که دراین‌اردوسرداران مجرب‌کار آزموده بسیاروحقیقتاً‌هریك»
«ازآنهادرفن نظام‌استادعصر محسوب‌میشوند» . ازآنجائیکه شخص امپراطور

در سختی وخوشی متانت را ازدست نمی‌داد دراین مورد هم بااین خطابهٔ ملایم قشون راساکت نمود و سربازان بامید بهبودی اوضاع قول دادند که همه قسم رعایت انضباط را بنمایند و متفقاً با صدای بلند به مدح وثنای سپهسالار خود پرداختند.

در این گونه موارد چنین مرسوم است که با صدای ملایم سپرها صمیمیت وحقیقت اظهارات خودرا کوشزد واعلام مینمایند باری پس از رفع این غائله سربازان بچادرهای خودعودت نمودند وبقدر مقدور باکل وشرب پرداخته راحت کردند. یولیانوس همیشه درموقع تشویق سربازان عادتش براین بود بچیزهائیکه عزیز ومحترم نمیدارد سوگند یاد کند و همیشه بعظمت و اهمیت اقدامات خود سوگند میخورد مثل اینکه میگفت: سوگندکه من برایرانیان فایق خواهم آمد ... سوگندکه من عظمت سابق رُم راتجدید خواهم نمود ... وازقراریکه میگویند عادت داشت اغلب عبارات والفاظ «طرُویان» را تکرار کند مثل اینکه: «بلی خواهیددید روزی را که «داکیه» (۱) حکم یکی از ولایات ماراپیدا کرده ....» «بلی من ازروی پل رود «ایستر» (۲) وفرات عبور خواهم نمود وقس علی هذا ...

باری ماپس ازطی ۱۴ میل راه وارد محلی شدیم که بواسطه وفور آب کاملاً آباد بود وچون ایرانیان از خط سیرما آگاهی حاصل نموده بودند تمام پرَن‌ها (*) را باز نموده آب را بصحاری انداخته ودرحقیقت یك مقدار اراضی زیر آب غرق شده بود

امپراطور بملاحظهٔ این پیش آمد یك‌روز دراین جااُطراق نموده بسربازان‌راحت باش داد وبعد خودش شخصاً بجلو حرکت کرد وبزحمت

(*) پرَن خاکریز وسد نهررا گویند وهنوز این اصطلاح دربعضی نقاط ایران متداول است

(۱) Eacia (۲) Histrus

وصدمه پل‌هائی از مَشک وچوبهای نخل فراهم ساخته قوارا ازروی آنها عبور داد. در این ناحیه باغات میوه و تاك فروان است و نخلستان این حدود بقدری معتبر ومطول است که به «مسن» (۱) و دریای کبیر منتهی میگردد وهرقدمی که‌دراین نخلستان برداشته میشد شاخهٔ نخلی(*) بروی زمین افتاده بود که هنوز بعضی از آنها دارای میوه بودند (مقصود خرما باشد) . ازمیوه نخل شراب وشهد عمل میآورند .

چنین گویند که نخل‌ها گشن آمده (*) باهم جفت گیری میکنند و بخوبی میتوان‌نرومادهٔ این‌درخت راتمیزدادوبعلاوه نخل‌های‌ماده رابانطفه‌درخت نر بارور مینمایند وگویا هر دوطرف ازاین عمل محظوظ میگردند واگر درخت نرومادهٔ بطرف یکدیگر خم‌شوند بادهای سخت قادر براین نیستند که آنها رابحال اوّلیه برگردانند واگر به نخل مادهٔ تخم نرنمالند (گرد) برای نخل‌مادهٔ‌حالت سقط جنین‌دست داده‌میوه‌هایش بطور نارس‌خواهند ریخت و چنانچه تمایل نخل مادهٔ را به نخل نر ندانند ساقهٔ درخت یك طایفه را آلوده به شیرهٔ رنگین طایفهٔ دیگر مینمایند و آنوقت شهد این رایحه بحکم طبیعت داخل بدنه درخت گشته آن درخت تمایل خود را بروز میدارد (این علائم دال بروجود نطفه میباشد) .

پس از آنکه قوا بحد افراط از این میوه‌های نخل (خرما) صرف نمود حرکت کرده ازجلوی جزایر بی‌شمار گذشتیم واتفاقاً درهر نقطهٔ که تصوّرعسرت آنوقه میرفت مادرهمآنجا از وفور نعمت وافراط دراکل در عذاب بودیم . تیر اندازان دشمن در صدد بودند از کمین گاه حمله بما بیاورند ولی‌این سوء قصدبی‌نتیجه وعقیم‌ماند وما خودرا به نقطهٔ رساندیم که شط فرات بچندین رشته منشعب میگشت .

---

(۱) Mesenes مقصود همان خوشه خرما میباشدکه مؤلف باسم شاخه ذکر نموده

(*) گشن بضمّ گاف‌درلغت بمعنی فحل‌آمده وهنوز درصفحات خراسان مصطلح است

مادراین‌ناحیه بشهری‌رسیدیم که‌سکنه آن یهودوبملاحظهٔ بی‌اعتباری و کوتاه بودن حصار مساکن خودرا ترك گفته شهر راتخلیه کرده بودند و سربازان ماهم از شدت غیظ وغضب این بلد را طعمهٔ آتش قرار دادند.

امپراطورازاین جاحرکت کرد وبرایش امیدواری کامل‌حاصل شده بود کـه الطاف خداوندان شامل حال وی گشته او را حفظ و نگاهداری خواهند نمود وهمینکه نزدیك شهر «ماءسامالخا»(۱) شد امرداد تاخیمه ها را برپا نمایند این‌شهر ازبلاد معظم وحصار محکمی او را احاطه نموده است. امپراطور شرایط حزم و احتیاط را ازدست نداده اقدامات مجدانه برای تأمین‌اردو گـاه ازحملات ناگهانی دشمن بجا آورد زیرا تمام ملل از رشادت و جلادت سواران ایرانی در جلـگه بیم و هراس دارند.

پس‌از انکه امپراطور تمام دستورات لازمه را صادر نمود خودش بامعدودی از سپاهیان پیاده حرکت کرده مصمم شد شخصاً اکتشافاتی در اطراف‌این شهر بعمل آورد اتفاقاً پیش آمد طوری شدکه‌نزدیك بوددشمن آنها را غافل گیر نماید لیکن امپراطور بزحمت جان خودرا سالم بدر برد وشرح این‌مقال آنکه ده نفرازایرانیان بطورمسلح ومحرمانه ازشهربیرون زده خودرا خیزان خیزان بپایه یك تپهٔ رساندند و ناگهان بامپراطور و همراهانش‌حمله کردند وچون امپراطور بصورت‌ظاهر با سایرین تفاوت کلی داشت دونفر از ایرانیان با اسلحه برهنه معظم‌له رامورد حمله قرار دادند ولی‌امپراطور فوری سپرخود راهدف بلاساخته حمله انها زامرتفع ساخت وبا کمال‌متانت در پناه همان‌سپر قداره خود را بپهلوی یکی از حمله کنندگان فروبرده اورا ازپای در اورد ودیگری راهم یکی‌ازمستحفظین

---

۱) Maosamalcha یا maogamalcha در بعضی ازنسخ «ماء گامال خی» ذکرشده

که جنب امپراطور بود بقتل رساند سایرین تاب مقاومت نیاورده متواری گشتند اسلحه ویراق این دونفر ایرانی مقتول راسربازان ما تصرف کردند امپراطور سالماً بمعیت همراهان خود بااسلحه ویراق دشمن مراجعت کرده بااظهار مسرت وخوشوقتی وارد اردوگشت . حال اگر درسابق تورکوآت (۱) طوق طلارا از گردن مردهٔ دشمن درآورده بود «والری»(۲) ملقب به کرُوین توسط طیور « گنال » نامی را که بجسارت و تهوّر معروف گشته بود بقتل رساند وهردو ازاین راه شهرتی تمام پیدا کرده بودند در ایندوره هم اگر غرض درمیان نباشد و بدیده انصاف بین نگرند میتوان این اقدام یولیانوس را هم درردیف هنرهای سایرین محسوب داشت .

فردای آنروز پل ها را کشیده وقوا رااز این جا حرکت دادند و درمحل دیگری که نسبتاً مصون تربود اردو زده با دو ردیف خندق رود گاه را محصور داشتند وبطوریکه سابقاً اشاره شده بود توقف درجلگه بدون حفاظ خطرات بسیار داشت . باری محاصره شهر شروع گشت زیرا با بودن چنین دشمن قوی پنجه درعقب سرهرگز صلاح درحرکت بجلو نبود و در این ضمن که تهیه و تدارك محاصره دیده میشد سُورنا که سرکردهٔ لشگر ایرانیان باشد حمله باسبهای بنه که در نخلستان بچرا مشغول بودند برد ولی افواج سوار پاسدار (کهرط) اورا عقب نشانده تلفات مختصری بمشارالیه وارد آوردند .

جلوگیری از سربازان حریص بجنك و پیکار امری بودبس دشوار و سکنهٔ دوشهری که درجزایر رود بودند چون در خود تاب مقاومت ندیده همگی از ترس پناه بشهر تسیفن بردند یعنی یکقسمت آنها از راه نخلستان رفته وقسمت دیگر با تو به مرداب های مجاور زده قصد داشتند

(۱) Torquatus (۲) Valerius Corvinus

خود را بـه نقاط دور دست برسانند اتفاقاً بعضی از این ناوها دربین راه باز مانده لشکریان ما سرنشین آنها را بقتل میرساندند گـاهی از اوقات موقعیکه سربازان ما با کرجی وقایق بسیر رود مشغول میشدند بعضی از آن ناوها را دستگیر نموده مسافرین آنهارا بطوراسارت باردو میآوردند. یولیانوس دراین موقع طرح خوبی برای کار ریخته ورأیش بر این شد که تا پیادگـان بمحاصره شهرمشغول شوند سواران جوق‌جوق گشته درحول وحوش بطور ایلغار بقتل و غارت بپردازند و هرچه ازاین راه نصیب شود بمصارف قشونی رسانند و تا اندازهٔ از تحمیلات وارده به مملـکت و وطن کاسته خود را به نعمات دشمن نگاهداری نمایند.

امپراطور جـداً بمحاصره شهری که دارای دوحصار بود پرداخت و امرداد که لشگریان شهر را باسه خط زنجیر محاصره نمایند و چنین پنداشته بود کـه دراین مورد این اقدام وی مؤثر خواهد بود. بلی در وجوب این اقدام هیچ تردید نیست اما اجرای آن دشوار است زیرا تمام راه و گذارها را شوامخ سخت وشیب وپرتگاه های عمیق مسدودو غیرقابل عُبور ساخته که بهیچوجه دست رس بآنجا ممکن نبـود بعلاوه برج های مُعظم که هریك در ارتفاع باشاخهٔ که برقلهٔ آن ارك بناشده بود برابر بودند کاملاً این محل راحفظ میکردند وگذشته ازتمام این اشکالات ساخلوی این محل هم از مردمان نُخبه انتخاب شده بود کـه بهیچوجه برای استماع مذاکرات صلح وتسلیم حاضرنمیشد وبرای فداکاری درراه وطن متهوّرانه استقامت بخرج میداد.

باری درمقابل اقدامات معقول ماتمام جدّ وجهد دشمن بیهـوده بود. کارها تقسیم وهرکس درانجام مأموریت محوله سعی و جدیت بخرج میداد: یکعده مشغول خاك ریزشدند، عدهٔ دیگربه پر کردن خندق وحفر

سنگرهای زمینی اشتغال داشتند و جمعی هـم بدستیاری استادان ماهر مشغول نصب کردن ماشینهای محاصره بودند و عنقریب صدای مهیب آنهاتمام فضارا پر کرده گوش فلك را کر خواهد نمود. «نو یطا» (۱) و «دا کالائیف» (۲) بسرکاری نقب و سپرهای محاصره تعیین شدند لیکن حفظ وحراست ماشینها از حریق و جلوگیری از بیرون زدن دشمن از قلعه بعهده خود امپراطور بوده تمام وسائل مختلفه جهـة تخریب شهر مهیا و تقاضای نبرد ومحاربه از اطراف گوش زد میشد ازقضا در این حیص وبیص یکی ازفرماندهان مُسمی به «ویکتور» که مأمور اکتشافات بود مراجعت کرده اظهار داشت که تاخود تسیفن تفتیشات و تحقیقات بعمل آمده هیچ عایق ومانعی در این سمت وجود ندارد. این خبراز یك طرف مایه مسرت و خوشوقتی عموم سپاهیان گشته و ازطرف دیگر بیش از پیش آنهارا برای پیکار مستعد و آماده ساخت بطوریکه عموماً مسلح ومجهز ایستاده منتظر کوس حرب بودند.

امرشد شیپور حرب را بزنند طرفین ازاین نفیر بجوش آمدند ولشگریان ماعربده کشان چند حمله بدشمن بردند لیکن دشمن درپناه پوشش آهنین خود،کأنه پرلطیفی که بدن طیور را پوشانده باشد باکمال جرأت ایستادگی می‌نمود حتی هیچ‌یك ازتیرهای ماهم به‌بدن آنها کارگر نمیگشت وتماماً به زره فولادین خورده‌می افتادند. رومیان سپرها را حایل سرقرار داده باکمال مهارت خود را حفظ و حراست مینمودند ولی گـاهی ازاوقات‌هم بین این سپرها بواسطه حرکت افراد مختصر فاصلهٔ پیدا میشد. ایرانیان باکمال‌سماجت در روی دیوارها ایستاده حتی‌القوه برای دفع تهاجم‌شدید ما جدیت بخرج میدادند و هروقتی که محاصره کـنندگـان در پناه

(۱) Nevita (۲) Agalaiphus

سپرهای محاصره بطرف حصار هجوم میآوردند سنك اندزان و فلاخن داران و تیر اندازان دشمن و همچنین اشخاصیکه مأمور پرتاب مشعل‌و تیرهای آتشین بودند برای دفع آنها جداً شروع به عملیات مینمودنـد . عاقبت الامر محاصره کنندگـان سپرهای محاصره را برسرافـکنده در پناه آنها هجوم بطرف دیوار آوردند . فلاخن داران و تیراندازان خصم باتفاق سایر مأمورین برای دفع تهاجم شروع بانداختن سنگهای عظیم ـ الجثه‌نموده ازهرطرف تیرهای سرآتشین ومشعلهای افروخته برمثال‌تگرگ از بالا برسر قشون ما می ریختند . در این مورد « بالیست » (۱) هائی که برای پرتاب تیرهای چوبین تعبیه شده بودند بکار افتاده با صدای مهیب بانداختن ادوات لازمه مشغول شدند واز طرفی هم ماشینهای موسوم‌به « عقرب » در تحت نظر اشخاص متخصص شروع به پرتاب گلوله هـای سنگی کردند .

درظرف این مدت چندین مرتبه ازطرف مامبادرت به یورش شد ولی نظامیان بیچاره که مثل تگرگ عرق می ریختند و باتمام قوّه وقدرت خود بـه تیراندازی و محاربه مشغول بودنـد از شدت گرما و حرارت آفتاب نصف النهار که آناً فآناً در تزاید بود عاجز گشته دست از پیکـار کشیدند . طرفین فردای آنروزهم باهمان حرارت سابق محاربه را ادامه داده چندین زد و خورد شدید کردند لیکن زحمـات و کوشش آنها بجائی منتهی نگشت . خود امپراطور با سربازان در تمام عملیات شرکت داشت وجدیت مینمودکه هرچه زودتر شهررابحیطه تصرف در آورد چه که مبادا توقف طولانی سپاهیان در جوار دیوار مانع اجرای مقاصدعالیه او گردد امّا گـاه هم شده است که درحین یأس و ناامیدی یك پیش‌آمد

(۱) Ballista

جزئی اسباب گشایش امور گردیده است چنانچه روزی از روزها موقعی که‌طرفین در شرف تعطیل زدوخورد بودند وچندان جدیتی هم درکار نبود ماشین کله قوچ باضرب خیلی شدید یکی از برجهای عظیم ورفیع را که از آجر برپا شده بود خراب کرد ودر این ضمن قسمتی ازدیوار متصل به برج هم باصدای مهیب خوابید ازاین پیش آمد تغییر عمده در اوضاع پیدا کشته خدمات وزحمات محاصره کنندگان جلوه‌گرشد وبلکه‌این واقعه‌باعث تجرّی وپافشاری محصورین‌هم گردید چون‌سربازان ماازشدت غیظ و تغیر ملفت هیچ قسم مشقت وسختی نبودند ومحصورین هم برای حفظ جان ومال خود جان را در کف دست گذاشته ازهیچ چیز ترس و وحشت نداشتند و دلیرانه دفاع میکردند لذا زد و خورد بطول انجامید وبسی خونهاریخته شد تابالاخره طرفین برای غروب آفتاب‌دست از پیکار کشیدند و اشخاص خسته بفکر راحت باش واستراحت افتادندولی‌قبل‌از غروب آفتاب بامپراطور کـه شخصاً مراقب‌کلیه امور بود شفاهاً راپرتی رسید که چاهخو ها (مقنی) کـار حفررا به پی حصار رسانده و برای کندن مجرای زیرقلعه منتظر دستور معظم‌له هستندوحتی تمام‌آن‌مجرای حفرشده راهم باتیرهای محکم ستون بندی کردند .

پاسی از نیمه شب گذشته‌بود که طبل نبرد بنوازش درآمد سپاهیان‌سلاح خودرابرداشته ازدوجبهه‌بطرف حصارشهربورش بردندومقصودشان براین بودکه مدافعین را از دوطرف جلب به‌سمت‌خود نموده حواس آنهارا متوجه‌دفع‌حملات وخطرات حاضرسازند وازاین‌راه وحشت واضطرابی درقلعه برپا نمایند که صدای کـاوش چاهخوها بگوش قلعه کیان نرسد و شاید بتوانند محرمانه خودرا از راه نقب داخل قلعه کنند .

در حقیقت این تدبیر بخوبی صورت وقوع یافت و در آن حیص

و بیص که دژ بانان بدفع دشمن اشتغال داشتند مجرای نقب باز گشت و اوّل کسیکه داخل قلعه شد « اُکسوپری » (۱) نام سر باز فوج « ویکتور » هابود وبدنبال او «ماگنوس» (۲) وبعدهم «یوویان» (۳) وارد شدندواز عقب اینهاهم یکعده دلاوران دیگررسیدند. همینکهٔ این عده ازنقب بیرون آمدند چند نفری که در آن خانه بودند بقتل رسانده و با احتیاط از آن خانه بیرون شدند و در حین عبور قراولانی که مطابق رسوم این مملکت باصدای بلند دعا به دوام عمر و اقبال شاهنشاه خود میکردند وثنا خوان دادگستری او بودند گشتند.

عقیدهٔ قدما براین بود که خود مرّیخ در موقع یورش لوسین (٤) باردوگاه « لوکان » (٥) ها مساعدت داشته و مداخلت مینمود (این در صوریست که مداخله درامور بشرشایسته مقام خداوندان باشد) واین عقیده ازآنجاپیدا شد که درموقع یورش سرباز بلند بالائی بنظر رسید که حامل نردبانی بودوفردای آنروزدر موقع سان قشون دیگریك چنین سرباز بآن هیکل دیده نشد وهرچه تجسس وتحقیق بعمل آوردند سودی نه بخشید و اثری ازآثارآنشخص بدست نیامد درصورتیکه هرکس ازسپاهیان یك چنین خدمت دلیرانه ونمایانی را کرده بود البته ازاظهارش خودداری نمیکرد.

پس اگر در آن عهد عامل یك چنین امر مهمی مجهول الهویه میماند در این دوره برخلاف ادوار سابق اسامی اشخاصیکه برشادت و جلادت معروف شده اند ثبت و ضبط خواهد گشت باری هریك ازاین دلیران بهنشان محاصره مفتخرگشتندوشخص امپراطورمطابق رسوم قدمادر جلوی جبههٔ قشون این اشخاص راتحسین وتمجید نمود.

---

(۱) Exsuperius (۲) Magnus (۳) Jovianus (٤) Lucinus
(٥) Lucani

چون ایام زوال وفنای این شهررسیده بودلذا مقاومت حصارآنهم با داشتن رخنه های متعدد امکان پذیر نه بود و همینکه سپاهیان فاتح بـا حالت جوش و خروش داخل آن شهر شدند از چپ وزاست بدون رعایت حال وسن اهالی را ازدم تیغ آبدار میگذرانیدند ضمناً یکعده از سکنه بیچاره کـه باصطلاح میان آب و آتش دچار شده بودند از شدت لاعلاجی تن برضا داده خودرا از بالای حصار و برجها بـه پائین پرت میکردند وبجان کندن اندکی عمر خود را نگاهداری نموده تا اینکه جام شهادت را ازلب تیغ دشمن بنوشند ودار دنیارا وداع گویند .

« ناب دات » (۱) که قلعه بیکی شهر باشد باهیجده نفر از اتباعش دستگیر شده تحت الحفظ بحضور امپراطور آوردند . امپراطور از فرط خوشحالی که از این موفقیت برایش حاصل شده بود از قتل این گروه چشم پوشید و امرداد غنائم راعلی قدر مراتبهم بین سپاهیان تقسیم کنند ولی خودش نظر باستغنای طبعی که داشت بسه پول طلا و یك کودك لال که در کمال ملاحت و مهارت مقصود خودرا بایماء و اشاره می فهماند قناعت کرد و عقیده اش بر این بود کـه این جائزه بهترین یادکار این مظفریت محسوب خواهدشد حتی بـدختران شکیل و زیبا که باسارت آورده بودند (در ایران طایفه نسوان بو جاهت و زیبائی امتیاز دارند) هیچ طمع نکردبلـکه دیدن این جماعت راهم جائز ندانسته استنکـاف ورزید. دراینکونه مواردمعظم‌له باسکندر و«آفریکان» تاسی‌مینمود چه که این دو نفر خود را یکانه پهلوان عصر دانسته از این قبیل لذائذ پرهیز و اجتناب داشتند که مبادا شهوت رانی باعث تحلیل قوای آنها شود

در حین محاصره شهریکی از معمارهای ما که اسمش از خاطرم محو

(۱) Nabdates

شده برحسب اتفاق پشت سرماشین معروف بعقرب ایستاده بود و بواسطهٔ بی مبالاتی شخص قراول رو گلوله سنگی پس زده بسینه مشارالیه می خورد و اورا جابجا بقتل میرساند و بقدری ضربت این سنگ شدید بود که تمام اعضای بدن شخص مقتول از هم متلاشی شده هیچ شناخته نمی شد.

در حین حرکت اردو یکنفر خبرگیر موثق بامپراطور عرض کرد که در یکی از دخمه های قرب جوار حصار شهر (نظیرش در این محل فراوان است) گروهی ازلشگریان خصم مخفی شده اند ومیخواهند درحین حرکت اردو به عقب داران ما حمله نمایند فوری یکعده پیاده نظام کارآزموده شجاع مأمور شدند که اینعده‌را دستگیر کنند. مأمورین نتوانستند داخل دخمه شوند واز طرف دیگر هرچه کردند که این گروه را ازدخمه خارج سازند ودربیرون باآنها زدوخورد کنند ثمری‌نبخشید ناچار یکمقدار بوته وکاه درجلوی مدخل دخمه ریخته کاه‌دود کردندو همینکه‌دودمتدرجاً به‌داخل دخمه نفوذیافت بعضی از آن اشخاص را که در آنجا پنهان بودند خفه کرده وبرخی راهم وادار به بیرون زدن ازدخمه نمودکه بدست طرف مقابل بقتل رسند واین گروه‌که درکمین نشسته‌بودند بوسیلهٔ آتش و تیغ آبدار تمام آنجماعت را بهلاکت رسانده متدرجاً مراجعت کردند وعاقبت‌الامریك‌چنین شهرمعظم پرجمعیتی بزور بازوی رومیان از میان رفته مبدل بیك تپه خاك گردید.

پس از حصول چنین پیشرفت شایانی اردو حرکت کرده براه‌افتاد و بواسطه کثرت انهار عرض راه ما مجبوراً از روی پل‌های متعددعبور کردیم وبقلعه عالی اساسی رسیدیم‌که ازسنگ خارا برپا شده‌بود. دراین محل پسر شاهنشاه ایران‌که از تسیفون با اردو و یکعده ازاعیان و رجال

آمده خیال داشت از ویکتور فرمانده جلوداران ما جلوگیری نماید و نگذارد مشارالیه از رود عبور کند لیکن از رسیدن اردوی ماوحشت بر شاهزاده مستولی گشته عقب نشینی اختیار نمود .

اردو درحین حرکت بجلو گذرش به بیشه وصحاری سبز و خرم افتادکه از نظاره آن فرح و انبساط دست میداد . دراینجا قصر بسیارعالی بطرز معماریهای رُوم دیده شدکه قشنگی آن خاطر عموم را جلب کرده از خرابی آن چشم پوشاندیم و دست بترکیب آن نزدیم . درهمین محل برای تفریح و تفنن شخص پادشاه مقداز اراضی وسیع را حصار مدور کشیده حیوانات درنده از قبیل شیر های یال بلندکراز های عظیم الجثه خرس های درشت (که در ایران بسیار است) و سایر حیوانات سبع نگاه داری میشود وسواران مادروازه این محل راشکسته تمام حیوانات آنجا را باتیر ونیزه های شکاری بقتل رساندند .

اراضی این ناحیه ذاتاً حاصلخیز ودرکمال خوبی کشت وزرع میشود «کوخا» (۱) که معروف به «سلوکیه» (۲) میباشد نزدیك همین محل است دراینجا بملاحظه خوبی مراتع وداشتن آب کوارا دوروز راحت باش باردو دادند وضمناً امرشد بعجله اردوگاه راباخاکریز و خندق مستحکم نمایند . «یولیانوس» شخصاً برای بازدید شهر خالی ازسکنه که یکعهدی امپراطور «وروس» (۳) اورا خراب کرده بود بایکدسته از جلوداران سبك اسلحه بجلورفت . دراین محل چشمهٔ وجود دارد که هیچ وقت خشك نمیشود وضمناً تشکیل دریاچهٔ داده که آبش داخل رود دجله میگردد . امپراطور دراینجامردی رادید که چلیپار بدار آویخته بودند

(۱) Cocha (۲) Seleucia (۳) Verus

از قرار معلوم مشارالیه از اقوام همان شخص است که شهر پیروز شاپور را بما تسلیم نموده بود خود « ناب داد » راهم که قبلاً بذکرش قلمی رفته بود در اینجا آتش زده بودند . شخص مذکور در بدو محاصره محرمانه قرار گذارده بود شهررا بما تسلیم نماید ولی با این حال در کمال سختی بمدافعه پرداخت وهمینکه برخلاف انتظارقلم عفو برخطایای وی کشیده شد بقدری جسور وبی حیا گشت که ازهیچ قسم بی احترامی و هتاکی بـه هرمزداد خود داری نه نمود .

مختصر مسافتی که ازاین محل دور شدیم پیش آمد ناگواری روی داده که باعث حیرت عموم گشت و آن بقراریست که ذیلاً شرح میدهم :

عدهٔ از لشگریان ایران غفلتاً از دروازه شهر مجاور بیرون زده با سه فوج از سوارهای قشون مقدم ما بنای زدوخورد را گذاردندودسته دیگر آنها بآب رودخانه زده خود را بساحل مقابل رسانده درآنجـا مال های بنه را که باعدهٔ مختصری ازعقب اردوحرکت میکردند دستگیرنمودند و چون عمله جات بنه انتظار چنین واقعهٔ را نداشتند و بی خیال مشغول تنظیم و تقسیم جیره وعلیق بودند غافلگیر شده عموماً بقتل رسیدند .

امپراطور از این پیش آمد فوق‌العاده متأثر ومتغیر گردیـد ولی باوصف این حال تعطیل درحرکت راجایز ندانسته بجلوهمی‌راندتا اینکه در حوالی محال تسیفون بقلعه صعب المسالکی که برفراز تپه بنا شده بود رسید . معظم‌له بتصوّر اینکه کسی وی‌را نخواهد شناخت مصمم شد شخصاً باعده قلیلی از لشگریان بحوالی حصار قلعه رفته اکتشافات و تحقیقاتی بعمل‌آورد اماهمینکه اینعدّه به‌تیررس حصارنزدیك‌شدسپاهیان‌خصم‌شخص امپراطور رابجا آورده اقسام تیرهای مختلف بجانب وی پرتـاب نمودند وچیزی نمانده بود که معظم له بضرب تیر ماشین بزرگ هلاك شود حتی

یکنفر از اسلحه داران که عقب سراو ایستاده بود مجروح گشت و خود معظم‌له هم بزحمت در پناه سپر های مستحفظین از این خطر معظم رهائی یافت .

این قضیه بغایت مایه تکدّر خاطر امپراطور گشته مصمم شد این قلعه را محاصره نماید . قلعه کیان باستحکام متانت و غیر قابل تسخیر بودن محل کرهمت برای مدافعه بستند بعلاوه یقین داشتند که خود شاهنشاه باقوای معظمی بزودی بامداد آنهاخواهد رسیدچه که مدتیست معظم‌له باراه‌پیمائی سریع حرکت کرده ودر راه است . لشگریان مامشغول تهیه وتدارك ماشین آلات محاصره شدند : دراین شب بواسطهٔ نور مهتاب تمام حول وحوش قلعه‌ازبالای حصار خوب نمایان بود . درانتهای کشیك پاسداران دوّم بغتتاً یکعده کثیری از قلعه کیان دروازه قلعه را کشوده هجوم به فوج سوار ما نمودند . دراین معرکه عده تلفات مافوق‌العاده شد من جمله یکنفر از تریبونها که قیام بدفع این حمله نموده بود بقتل رسید دراثنای این گیرودار ایرانیان مثل‌سابق ازساحل مقابل بآب‌زده ودر یکی از نقاط بقسمی ازقوای ماحمله بردندبعضی رادستگیر وبرخی راهم بقتل رساندند . دزاین مورد قوای ما از وحشت عملیات ناگهانی ایرانیان و تصوّر اینکه مبادا آن عده کثیر باشد بجنگ دلیری نکرده درعملیات سست ومردّد بود ولی پس از آنکه وحشت و اضطراب آنها مرتفع گشت خودرا بهرقسم بودبرای دفع دشمن مهیا ساختند وضمناً عدهٔ هم که برای امداد آنها بوسیله شیپور خبر کرده بودند نعره زنان خودرا بمعرکه رساند ولی طرف مقابل ازاقدامات مامتوحش گشته بدون تلفات وضایعات عقب نشینی اختیار نمود .

این واقعه اسباب تأسف خاطرامپراطور گشته بقیة السیف فوج منهزم

را که درمقابل حملات دشمن چندان تاب مقاومت بخرج نداده بود با تنزیل رتبه به پیاده نظام منتقل ساخت زیراخدمت و زحمت پیاده نظام‌به مراتب سخت تراز سوار میباشد .

امپراطور برای بدست آوردن همان قلعه که اسباب خطر جانی وی را فراهم آورده بود کمر همت بسته با تمام قوای خویش بمحاصره آن محل پرداخت وحتی دقیقهٔ ازحضور در خط زنجیر قوای مقدم منفك نمی‌گشت چه‌که میخواست عملیات متهوّرانه خودرا برای سربازان رشید سرمشق قرارداده ضمناً شاهد و ناظر زحمات وخدمات آنهاهم باشد .

دراین مورد، « یولیانوس » باوجود خطرات معظم دست ازعملیات برنداشت و بلکه برای تیراندازی و یورش باین محل هم نوبه معین نمود وموافق قرارداد محرمانهٔ که باقلعه کیان منعقد ساخته بود قلعه به‌تصرف لشگریان ما درآمده طعمه آتش قرار گرفت .

اینك بملاحظه صدمات وارده واقداماتیکه منظور نظراست‌قرار شد قوابرای رفع خستگی چندی در اینجا راحت باش کرده جیره وعلیق تمام دریافت دارد وچون شهر تسیفن نزدیك این محل واقع شده لذا برای جلوگیری ازبعضی وقایع غیر متّقبه قرار براین شد خاکریز اردو را باسنگرهای متعدد محکم کرده وقدری به عمق خندق ها هم بیفزایند

ما ازاین محل که‌کوچ کردیم رسیدیم به مذنب یامادی (*) معروف به « نهر الملك » (۱) کـه این اوقات خشك و خالی ازآب افتاده است « طرایان » (۲) و بعد هم « سور » (۳) برای حفر این مجرا و اتصال

(*) نهرهای بزرك که از رود برای آب یاری حفر مینمایند « مادی » گویند و در صفحات اصفهان و بعضی نقاط دیگر ایران این اصطلاح هنوز متداول است

(۱) Naharmalcha (۲) Trajanus (۳) Severus

رود فرات بدجله جهة سیر کشتی ها جدیت وافر بخرج دادند لیکن ایرانیان از ترس اتصال آب این دو رود جلوگیری بعمل آورده با آجر و آهك جلوی آن مجرا را مسدود کرده بودند ولی حال چنین صلاح دیده شد که این سد مجدداً باز شود وهمینکه این سد بازشد مادی مذکورمملو از آب گردید وکشتی های ما ۳۰ « استاد » راه را بخوبی طی کرده داخل رود دجله شدند ودر اینجا حسب‌الامر جسری معجلاً بروی رود کشیده قوا را از روی آن بطرف « کوخه » (۱) حرکت دادند .

چون دراین راه بقوا خیلی صدمه وارد آمده بود قرارشد بموقع خود حکم راحت باش صادر شود لذا قوا محل مصفائی که مملو از اشجار فواکه و درختان سرو بود برای اردوگاه انتخاب نمود و در وسط این محل زیرسایه درختان عمارت ییلاقی بسیار قشنگی بناشده که تمام‌دیوار های درون آن بتصویر شکارگاه سلاطین وحیواناتی که درآنجا صید میشود تزئین یافته است . در ایران نقاشان و مجسمه سازان همیشه برای ابراز هنرخود دوموضوع را در مد نظر گرفته آنرا بقلم تصویر در میآورند یکی پیکار است و دیگری کشتار .

چون تاکنون کلیه کارها موافق مرام ودلخواه امپراطورصورت گرفته بود لذا معظم‌له در مقابل صدمات و زحمات تایك اندازه بیش از پیش جرأت پیدا کرده وحتی بقدری به بخت موافق خودپشت گرم گشته که بعضی اوقات بکارهای مهم هم مبادرت مینمود من جمله امرداد چند فروند کشتی های حامل مهمات و آذوقه را از احمال واثقال خالی نموده در هریك از آنهاهشتاد نفر سرباز سوار نمایند . امپراطور تمام جهازات خودرا بسه‌دسته تقسیم نموده دو دسته آنرا نزدخود نگاه داشت ویکدسته

---

(۱) Coches ۳۰ استاد تقریباً ۵ کیلومتر و نیم میشود

آنرا بریاست کمیت « ویکتور » مأمور کردکه در آغاز شب بسرعت از رود عبور نموده ساحل مقابل را از تصرف دشمن خارج سازد .

فرماندهان قسمتهای قوا عموماً باحالت اضطراب از امپراطور استدعا نمودند که ازاین اقدام صرف‌نظر شود و هرچه کردند که شاید معظم له را ازاین خیال بازدارند فایده نبخشید وعاقبت پنج فروند کشتی بیرقها را مطابق دستور برافراشته و بسرعت از نظرما محوشدند و همینکه کشتیهای مزبور بساحل مقابل نزدیك شدند یکمرتبه ازطرف دشمن‌اقسام آلات ناریه وتیرهای مشتعل برمثال تگرگ بجانب آنها پرتاب شد وچیزی نمانده بود که تمام رومیان با کشتی های خود طعمه آتش واقع شوند که ناگاه‌امپراطور تدبیری اندیشید وامر دادکه تمام‌جهازات بسرعت‌حرکت نموده خودرابکشتی‌های اعزامی برسانندوضمناً فریاد میزدومیگفت که من خود دستور داده بودم که هر وقت لشگریان ما ساحل مقابل را تصرف کردنداین علائم رانشان دهند ـ نتیجه این‌تدبیر امپراطورآن شدکه کشتی های اعزامی از خطر رهائی یافته ونجات حاصل نمودند و بقیة السیف سربازان هم‌که از آتش‌جانی بدر برده بودند برای تصرف‌ساحل بنای زدو خوردرا گذاردند وبااینکه دشمن آنهاراازبالای بلندی هدف سنگ‌وتیرهای مشتعل قرارداده بودمعهذاالشگریان مابازدوخوردخونین‌تمام‌نقاط ومواضع سخت کنار رود را متصرف شدند .

مورخین ازحرکت «سرطوری» (۱) درحیرتندکه چگونه شخص‌مذکور با زره وسلاح از رود رُن شنا کنان عبور نموده بود . بلی همین حرکت باعث شد که سایر سربازان برای اینکه از غافلهٔ رفقا باز نمانند جرأت پیدا نموده عموماً بتقلید شخص مذکور خود را روی سپرهای عریض و

(۱) Sertorius

برجسته انداخته وشنا کنان بطرف ساحل مقابل راندندو بلکه درسرعت سیر هم از کشتی هائیکه دراملواج رود حرکت میکردند باز نمی ماندند .

دراین موقع ایرانیان سواران چهار آینه بند خود را برای مقابلهٔ با ما بصورت جمع صف آرائی نمودند وبطوری این صفوف جمع و پیوسته بود که بمحض مختصرحرکت هریك از سواران برق پوشش فولادین آنها چشم های مارا میزد واین سواران برای حفظ اسبان خود هم روپوشی ازچرم تهیه نموده که تمام بدن آن حیوان‌را مستورمیداشت (برکستوان) . دسته جات پیاده که‌عبارت‌از قوای احتیاط باشددرپناه سپرهای برجسته و کشیده کـه از نی بافته وروی آنرا چرم کشیده بودنـد بطور صفوف جمع برای مقابله میامدند و از عقب آنها یکعده فیلان کوه پیکر (مانند کوه متحرك) باتأنی ومتانت حرکت مینمودند واگراین حیوان عظیم‌الجثه بهر کس روی کند آنشخص را جز هـلاکت چارهٔ نباشد و اتفاقاً از مشاهده‌این هیولاسوانح ایام گذشته بخاطرهارسیده وحشت وهراس‌برهمه مستولی گشت

بدین لحاظ امپراطور اصول تعبیة الجیش « هُمر » را پیروی نموده محل اشخاص ضعیف رابین صف اوّل وصف سوّم تعیین نمودکه اگر موقعی آنها بخواهند عقب نشینی غیر منظم اختیار کنند سایرین راهم باخود ازراه توحّش جلب نه نمایند بعلاوه چون این‌عده درعقب تمام «سنتوری‌ها» واقع میشود وهیچ اتکائی هم بجائی ندارد لذا قادر بر این نخواهد بود که بآسانی راه فرار پیش گیرد . ولی خود معظم له با قشون سبك اسلحه امدادی درجبهه مقدم وعقب حرکت مینمود .

سلحشوران هردوقوم دراین محل روبروشدند. رومیان باخودهای درخشان و تل های پریشان با جنباندن سپرها در کمال متانت به آهنگ

« اناپست » (*) جانب میدان کارزار روانه گشتند. ازطرف دلیران خط اوّل برای افتتاح پیکار شروع بهپرتاب زوبین‌ها شد. محیط نبرد ازشدت گرد وغبارتیره گشت و خاك زیر پای رزمجویان مانندگرد باد درهواهمی پیچید. سلحشوران هردوقوم موافق معمول بخروش‌درآمدند. کوس وساز رزم سپاهیان رادل داری همی داد لیکن همینکه دلیران طرفین بهم نزدیك شدند کاراز نیزه و زوبین بقمه وقداره کشید و خطر تیر ها هم کاملاً مرتفع گشت

یولیانوس باشخاصیکه‌پس می‌نشستند فوری‌امداد میرساند ووحشت زدگانرا مثل همقطار تقویت نموده دلداری میداد.

خط مقدم‌قشون ایران‌با کمال تأنی میل‌بعقب نشینی نمودوهمینکه اتش حرب به منتهی درجه شدت رسید طرف مقابل روی بوادی هزیمت نهاده به نزدیکترین شهر خودپناهنده شد (مقصودتسفین است) وسربازان ما بااینکه ازطلوع فجرالی مغرب درزیر آفتاب مشغول زدوخورد بودند باوصف این حال باحالت خسته دست ازدشمن خود برنداشته و سپاهیان ایرانرا باسرداران آنها که « پیگرانس » (۱) و سورنا (۲) و« نرسی» (۳) باشند تاخود حصار تسیفن تعاقب نمودند وحتی ازعقب سر بکف پاو کتف آنهازخم همی وارد می آوردند. وچون لشکریان ماشدیداً باخصم بیکدیگر امیخته بودند لذابرای ورودآنهابدرون حصارشهرمانعی درپیش نبود لیکن سردار « ویکتور » با اشاره دست و با صدای غرا سربازان را بمعاودت فرمان میداد و از پیش رفتن ممانعت میکرد و چون خودش زخم تیر برداشته بود ترسید که مبادا قشون بی هوا داخل حصار شده در

(*) Anapaestus (⏑ ⏑ —) آناپست اهنگ راه پیمائی با تأنی را گویند

(۱) Pigranes (۲) Surena (۳) Narseus

آنجا ازدحام دشمن اورا دچار هلاکت نماید.

بگذارید که شعرای عهد قدیم نبرد «هکتور» (۱) را قصیده سرائی کنند، بگذارید که شعراء درقرنهای متمادی «صوفان» (۲) آمی نیا (۳) ـ کالیماخ — (٤) — کینه گیر (٥) را که نور دیده گان دوره محاربات ایران ویونان محسوب میشوند مدح و ثنا خوانند ولی بتصدیق جمعی خدمات ورشادت یکعده از دلیران این نبردهم کمتر از آنها بشمار نمیآید.

سربازان بی باك رومی که سراپای آنها از خون خصم رنگین شده بود از روی اجساد دشمن گذشته خود را بمقر فرماندهی کل رساندند و درانجا زبان بدعا وثنای سپهسلار خود گشوده او را مدح همی کردند و ازاینکه معظم له باداشتن مقام فرماندهی شانه بشانه باافراد درزدو خورد شرکت جسته بود فخرداشتند واز رهنمائی چنین سپهسالاری که بادادن هفتاد نفر تلفات ۱۵۰۰ نفر خصم را بهلاکت رسانده بود اظهار قدر دانی می کردند.

یولیانوس چندنفر از سربازان را که درمیدان معرکه با شهادت خود معظم‌له داد دلاوری داده بودند باسم ورسم احضار وانهارا به نشان بحری واجتماعی واردوئی مفتخرساخت وبامیدانیکه بعدهاهم نظیراین پیشرفت روی خواهد داد قربانی مفصلی برای مرّیخ تهیه دیدکه آن عبارت بود از ده رأس گـاوکه ۹رأس آن هنوز بقربانگاه نرسیده بخودی خود روی زمین دراز کشیدند ولی یکرأس دیگرطناب را پاره کرده فراراختیار نمود عاقبت بزحمت زیاد این‌گاورا دستگیر نموده قربانی نمودند ولی تفألی که بوسیله اندرون این گـاو زده شده نیك فرجام نیامد. یولیانوس از مشاهده این

---

(۱) Hectorea pugna (۲) Sophanes (۳) Aminia
(٤) Callimachus (٥) Cynaegirus

مطلب سخت متأثر گشته فریاد بر آورد و « ژوپی طر » را گواه گرفت که دیگر بعدها برای مریخ قربانی نخواهد نمود . ویقیناً اگر اجل باین عجله گریبانگیرش نشده بود بقول خود ایفاء میکرد .

درمجلسی که ازسران سپاه برای شور در اطراف محاصره تسیفون تشکیل شده بود بعضی را رأی براین شد که اقدام بمحاصره شهر بیموقع وخطرناك است و نمیتوان بسهولت این بلد را بحیطه تصرف درآورد چه که ساخلوی ان قوی و بعلاوه خود شاهنشاه ایران هم عنقریب با قوای عمده وارد این سرزمین خواهد شد پس بهتر انست که ازاین اقدام صرف نظرشودو چون اکثریت طرفداراین عقیده راسخ بود امپراطور را این رأی پسندیده آمد و « آرینت » نام (۱) را مأمور ساخت که باپیاده نظام سبك اسلحه درحول وحوش تسیفن به تاخت و تاز مشغول شود و ضمناً بمشارالیه دستور داد که اگر دشمن در آنحوالی ومعابر سخت آن حدود متواری گشته باشد او آنها را جداً تعقیب کند .

همینکه امپراطور ازاین دستور العمل فارغ شد بخیال افتاد که بجلو حرکت نماید ولی بهیچ وجه شرایط حزم را مرعی نمیداشت حتی سران سپاه خودراهم مذمت مینمودکه ترس ووحشت آنهاباعث شد که او ازمملکت مسخره ایران چشم به پوشد .

یولیانوس بهپشت گرمی راهنمایان خائن حکم دادکه قواباراه پیمائی سریع بسمت جنوب حرکت کندمشروط براینکه شطراهمیشه سمت چپ خودگیرد وضمناً چنین بنظر میرسید که « ریلن » بحکم قضا جهة سوزاندن جهازات مشعلی برآیش فرستاده باشد حکم داد که تمام کشتی ها را طعمه آتش

(۱) Arinthaeus

سازند باستثنای ۱۲ فروند کشتی کوچك وقرارشد این دوازده کشتی را هم بروی عرابه گذارده حمل نمایند که اگر روزی برای کشیدن جسر وجود آنها لازم شود معطلی درکار نباشد.

امپراطور این حکم را خیلی مقرون بصرفه وصلاح دانسته ۲۰ هزار نفر قوای خود را که از ابتدای اردو کشی بمحافظت و پا روزدن کشتی ها اشتغال داشتند فارغ ساخت وازطرفی هم دشمن را ازتصرف کشتی ها محروم نمود

در این موقع هرکس پیش خود اظهار وحشتی مینمود و بلکه احتمال قوی میرفت که اگر قشون از کم آبی یا بعلت ارتفاع جبال مجبور بعقب نشینی شود حتماً ارتباط آنها بارود قطع ودست رس بآب نخواهند داشت. بعلاوه فراریان‌هم درزیر شکنجه اقرار آوردندکه قصدشان خیانت وتقلب بوده. درانجا حکمی صادرشدکه تمام قواراجمع‌آوری نموده‌باطفاء حریق بپردازندولی شعله آتش بقدری شدت‌داشت که‌قسمت اعظم کشتی‌ها را طعمه خود ساخته بود فقط ۱۲ فروند ازآنها را بوسیله مجزی کردن از دیگران نجات دادند و بدین طریق کلیه جهازات بدون جهت از میان رفت.

یولیانوس پس از انکه تمام قوایش را جمع آوری کرد واز انتقال قوای بحری‌به بری‌هم فراغت‌حاصل نمود فوراً باکمال‌اطمینان‌لشکرخودرابداخلهٔ کشور ایران وصفحات حاصلخیز این ملك گسیل داده ما را از حیث اذوقه اسوده ساخت.

همینکه دشمن ازمطلب آگاهی‌حاصل نمودتمام بیابان ها راطعمه آتش قرارداده ازغله وگیاه اثری نگذاشت وقصدش‌این بودکه ماراازحیث آذوقه دچار مضیقه‌نماید این‌اقدام‌یعنی آتش‌زدن‌حاصل تمام‌صحاری اسباب‌تعویق

حرکت ما کشته بحکم ضرورت چندی در اردوگاه محکم خود توقف نمودیم و بقدری درحرکت تأمل وتعلل ورزیدیم که آتش حریق خودش بمرورخاموش گشت .

ایرانیان بعضی اوقات بطور تمسخر وتعمداً دریك مسافت طولانی متفرق‌وپراکنده میگشتند وگاه بصورت صف جنگی در آمده بما فشار میآوردند واز دور چنان بنظر میرسید که موکب شاهنشاه ایران باقوای امدادي وارد شده وبهمین لحاظ است که ایرانیان دل وجرأتی پیدا نموده بعملیات جسورانه و اقدامات فوق العاده مبادرت مینمایند . امپراطورو عموم لشگر یانش از سوزاندن جهازات سخت در شگفت بودند زیرا این پیش آمد آنهاراازبستن جسر ودفع حملات دشمن کاملاً محروم میساخت و از درخشندگی سلاح وچاراینه پیداست که دشمن بما نزدیك شده است . بعلاوه یك بدبختی دیگری هم برای ما روی داد واو این بود که اردوی امدادی «آرشاك» که انتظار ورودش میرفت وبنابود باتفاق‌فرماندهان رومی بیاید تا کنون نرسیده وگویا بعلل مذکوره درفوق معطل شده‌است

امپراطور برای تسکین سرباز های خود امرداد که چند نفر از اسرای ایران را که مثل سایر ایرانیان لاغر و باریك اندام بودند حاضر نمایند . معظم‌له روی خطابه را بجانب سربازان خود نموده چنین گفت :

ای کسانیکه روح شهامت شمارا بپایه مردان رسانده نظری بجانب این بزهای بدترکیب وکثیف بیفکنید وملتفت باشید که این اشخاص ازهمان قومی هستندکه همیشه درمیدان کارزار قبل ازنائره جدال و دست به یقه شدن با دشمن فرار را برقرار ترجیح داده روی از معرکه بر تافته اند . -

بعداز انجام این خطابه امپراطور امرداد که اسرارا عودت دهند و فوراً مجلسی برای شور در اطراف محاصره « تسیفون » واوضاع حاضره تشکیل

داد که هرکس عقیده خود را دراین موضوع اظهار نماید

ولی ازدحام گروه سبك مغز زبان بفریاد کشوده تقاضا داشتند که از همان راه که آمده باز گشت نمائیم لیکن امپراطور جداً با این رأی مخالفت میورزید چه خودش وچه سرداران سپاهش دلیل می آوردند که حرکت ازراه جلگه وسیع غیر ممکن خواهد بود زیرا درآنجا تمام حاصل و آذوقه از میان رفته فقط چند عدد دیه خرابه بیشتر باقی نمانده است بعلاوه دراین فصل سال هم بواسطه آب شدن یخ وبرف کوه سار آب شط طغیان نموده لب ریز گشته است .

علاوه برمشکلات مذکوره مشگل دیگری هم درپیش وان کثرت مگس وپشه این صفحات است که درفصل گرم سال موقع پرواز آنها روز مبدل به شب تار گشته وشب هم جلوهٔ ستارگان ازنظر ناظرین پوشیده میگردد . چون دراینموقع عقل بشر درحل این قضایا قاصر آمد لذا محلی ازبرای قربانی تهیه نموده وما درانجاقربانی ها کردیم وازخداوندان استمداد خواسته استعلام نمودیم که آیا حرکت اردو از طریق مملکت اشور صلاح است و یا اینکه با تأنی از پایه جبال رفته غفلتاً هجوم به « خیلی اُك » که درجوار « کرد و ان » است نمائیم حتی تفال باندرن حیوانات هم مارا امید وار بهیچ یك از طرق مذکوره ننمود بالاخره چون از همه سمت ابواب گشایش بروی ما بسته شده بود و راهی هم برای بهبودی اوضاع درنظر نداشتیم لذاتصمیم گرفته شد که بسمت (کردوان) حرکت کنیم . بامداد روز ۱۶ ماه یون امپراطور پیش ازاردو بحرکت در امد و امرداد که اردوهم کوچ کند دراین اثنا گردوغباری غلیظ از دور پدیدگشته که ما آنرا حمل برفرار گورخران پنداشتیم چه که درصحاری این صفحات ازاین حیوان فراوان وازترس شیران درنده اغلب گردهم جمع شده گله های

معظمی تشکیل میدهند. اما جمعی را عقیده براین بود که این آرشاك پادشاه ارمنستان است که از شنیدن خبر محاصره تسیفن بطرف اردوی ما میآید ولی جماعتی هم بر این عقیده بودند که انچه از دور سیاهی می نماید لشگر پر خاشجوی ایرانست که میخواهد راه عبور را بر ما مسدود سازد.

باری، بااین تزلزل افکار ووضع نامعلوم قرار براین شدکه در همین ساحل سبزوخرم اردوزنیم‌واز حرکت بجلوخود داری‌کنیم چه‌که‌مبادا دراین موقع واقعه نامطلوبی روی دهد. بهمین نظر طبل توقف بصدا در آمد وحکم شدکه سپاهیان در همین جا رحل اقامت افکنند و اردوگاه را بصورت نیم دایره درآورده با خندق های متعدد مستحکم سازند ولی تعجب دراین بودکه ما تاغروب آفتاب هم‌نتوانستیم دراین گردوغبارغلیظ چیزی تشخیص دهیم. —

فهرست مندرجات

مجلد ۲۵

« ۱ — حملاتی که ایرانیان بقوای روم درحین راه پیمائی می نمایند دلیرانه دفع میگردد»
« ۲ — قوای روم از حیث اذوقه و علیق سخت در عسرت است — ظهور بعضی»
«علائم باعث وحشت خاطر امپراطور میشود
«۳ — امپراطور برای دفع حملات قوای ایران که ازهمه سمت شروع شده‌بود بی»
«پروا وبدون زره شخصاً داخل عملیات میشود — امپراطور در حین زد وخورد»
«زخم نیزه برمیدارد و بعداز آنکه معظم‌له را بسراپرده خویش‌رساندند برای اشخاصی»
«که اطراف بسترش ایستاده بودند خطابهٔ ایرادوبعد از نوشیدن آب خنك دارفانی را»
«وداع میکوید
« ٤ — محاسن ومعایب امپراطور متوفی وهمچنین شرح اندام وی»
« ٥ — یوویانوس دراین غوغا به سپهسالاری انتخاب میشود »
«٦ — اردوی روم درحین مراجعت طرف حملات متواتر قوای ایران و اعراب»
«صحرا نشین میگردد وبسیار صدمه میخورد — رومیان با تلفات عمده حملات سپاه»
«ایران را دفع مینمایند»
« ۷ — قحط وغلا ودرماندکی سپاه روم « یوویانوس » را وادار ساخت که بحکم»
«استیصال صلح ننگ اوری باشاپور برقرار سازد وبرطبق این صلح نامه شهرنصیبین»
«و « سنجار » واگذار بدولت ایران میشود »
« ۸ — سپاه روم پس از عبور ازشط دجله مدتی باکمال مردانکی تحمل‌کرسنکی»
« را نموده تا اینکه عاقبت خودرا بخاك « مسوپوطامیا » میرساند — یوویانوس حتی
«المقدور امور « کالیا » و « ای‌لبریکا » را تصفیه می نماید»
« ۹ — بینش نام که از رجال معتبر ایران باشد مامور تحویل کرفتن شهر صعب
«المسالك « نصیبین » میکردد وسکنه این بلد اجبارا وطن خود را ترك‌کفته به شهر
«آمد کوچ می نمایند
«رجال ایران پنج ایالت واکذاری را که دارای ۱٦ قلعه و شهر معتبر « سنجار
«باشد تصرف می نمایند
«۱۰ — یوویانوس بملاحظه اینکه مبادا انقلابی درمملکت روی دهد بعجله ازسوریه
«کلیکه — کاپادوسیه و کالاتیا عبور می نماید — یوویانوس با معیت پسر جوان
«خود که « وارونیان » نام باشد رسماً زمام امور را در دست میکیرد و بزودی درشهر
«دستان غفلتاً فوت مینماید »

مجلد ۲۵

سنه (۳۶۳ الی ۳۶٤)

دراین شب بطوری ظلمت افق را فرا گرفته بود کـه هیچ یك از ستارگـان دیده نمی شد وما باحالتی که درخور بی تکلیفی واوضاع سخت باشد شبرا بسر بردیم وطوری رعب وهراس دردلها فتاده بود که تاسپیده صبح هیچکس از اردوی مـا جرأت نشستن و چند دقیقه استراحت را نداشت وهمینکه هوا روشن شد وخورشید رخشنده سر از مشرق بیرون آورد برق کلاه خود ودرع وخفتان سپاه ایران ازدور درخشیدن گرفت و این خـود بهترین دلیل بر نزدیك بودن قوای شاهنشاه ایران باشد. خلاصه از نظاره این دور نما خون سپاهیگری قشون ما بجوش آمد و با اینکه رود مابین مـا و دشمن فاصله بود معهذا لشگریان برای پیکار بی طاقت وهراسان بودند ولی امپراطور جلوگیری ازحرارت لشگریان خود می نمود کـه ناگهان نزدیك خاك ریز اردوی مـا دستجات مقدم قشون ایران مصادف بالشگریان ماشده سخت بیکدیکر آمیختند وسپاهیانه بنای جنگ را گذاردند عاقبت درآن گیرودار «ماخامه» که فرمانده قسمت بود از پای درآمد . برادر مشارالیه که درسابق امارت فنیقیه راداشت بهپشتی برادر شتافت وطوری ضارب را جابجا بقتل رساند که این رشادت اسباب عبرت ووحشت اطرافیان گشت وبا اینکه خود اوهم زخم تیرداشت معهذا برادر زخمی را کـه آثار مرك از بشره‌اش هویدابود بزحمت ازمیدان کـارزار بدربرد.

باری گرمی هوا و حملات متواتر باعث ضعف قوای طرفین گشت ولی باوصف این حال ما حملات سوارهای ایران را دفع و آنهارا عقب

نشاندیم و همیکنه خواستیم بجلو حرکت کنیم گروه ساراسین که پیاده نظام ما آنهارا پس نشانده بود ملحق بقوای عمده ایران گشته غفلتاً به بنه اردوی ما هجوم آوردند وبمحض اینکه چشمشان بامپراطورافتاد عنانرا پس کشیده بسمت قوای احتیاط راندند بالاخره ما از این محل هم کوچ کرده به آبادی رسیدیم که نامش «هوکومبرا» بود. دراین جا دوروز راحت باش نموده باصلاح مزاج پرداختیم و برخلاف انتظار نانی سیر خوردیم و دست‌اخرهم خود آبادی و آنچه را که نمی‌توانستیم حمل نمائیم آتش زده حرکت کردیم. روز بعد موقعیکه قوا باکمال تأنی حرکت می‌نمود ایرانیان بغتتاً بقسمتائیکه مأمور عقب داری بودند حمله بردند واگرانقسمت سوار یکه نزدیك آنهاحرکت میکرد ملتفت این مخاطره نشده بود و بدشمن حمله نمی اورد یقیناً ایرانیان تمام این عده‌را بهلاکت میرساندند.

دراین معرکه ساتراپ «آداک» معروف که درسابق از طرف دولت ایران بسمت ایلچی‌گری مأمور دربار کنستانطین شده بود بشهادت رسید و سربازیکه سردار مذکور را بقتل رسانده بود یراق وی را از نظر امپراطورگذرانده به تلطفات اختصاص یافت. درهمان روز لشکریان پیاده شکایت از فوج «طرسیاك» نمودند که این فوج درموقع تعرض آن ها به صفوف دشمن تدریجاً متواری گشته ونزدیك بود اسباب برهم‌خورده‌گی قوارا فراهم سازد.

امپراطور ازاستماع این مطلب سخت برآشفت وامرداد درفشهای آنهارا بگیرند ونیزه های آنهارا هم بشکنند وهرکس از آنها که فرار را بر قرار ترجیح داده بود باید در موقع راه پیمائی اردو بین بنه و اسرا حرکت کند ولی فرمانده گروه «طرسیاك» را که دلیرانه می جنگید بفرماندهی «تورمی» که رئیس ان جزو فراریان حساب میشد منصوب

نمود بعلاوه چهار نفر از تریبونهای افواج سوار هم که محکوم به گریز از جنك بودند از درجات نظامی خلع ساخت .

امپراطور بملاحظه سختی اوضاع بهمین مختصر مجازات قانع شده از تعقیب مقصرین صرف نظر نمود .

پس از خاتمه این کارها ما مجدداً هفتاد « استاد » راه پیموده جلو رفتیم ولی آذوقه و تدارك ما رو بنقصان گذارده بود و چون دشمن غله و تمام محصول صحرا ها را آتش میزد لذا هر کس از سپاهیان بقدر مقدور مختصر توشهٔ ازوسط آتش برای خود تهیه مینمود . تابالاخره تمام دستجات قشون ما در محل موسوم به « مارانگا » متمرکز گشت .

بامداد جیوش دریاخروش خسروایران با « مرن » (۱) نامی که سرکرده سوارباشد و دو نفر از شاهنشاه زاده گان ویکصده رجال در جلوی اردوی ما پدیدار شدند . سراپای این گروه غرق آهن وفولاد بود وطوری قطعات آهن را باندازه اعضای بدن درست کرده بودند که محل اتصال آنها بیکدیگر مطابق بودبا سربند اعضای بدن وبدین جهة هیچ مانعی از برای حرکت آن اعضا تصور نمیرفت حتی نقاب صورت را طوری بسر محکم کرده بودند که از تمام بدن جز یك پارچه آهن چیز دیگر پیدا نبود و تیر نمیتوانست به بدن آنها نفوذنماید مگر اینکه بدو سوراخ کوچك جلوی چشم یاسوراخی که محاذی بینی برای تنفس تعبیه شده بود اصابت نماید .

یکصده از سپاهیان که میخواستند با نیزه بافتتاح نبرد قیام نمایند بدون حرکت حاضر ومهیا ایستاده ومثل این بود که آنهارا بازنجیر مسین بیکدیگر پیوسته باشند . در عقب سر این جماعت صف تیر اندازان بود و بطوری ایرانیان از قدیم الایام در فن تیر اندازی مهارت پیدا کرده اند

(1) Merena

که کمانداران آنها تیر را محکم با دست چپ گرفته کمان نرم را بحدّی میکشند که زه‌آن بسر پستان راست میخورد و بعد با حرکت انگشت تیر را از کمان رها میکنند این تیر در موقع سیر خود صدای مخصوصی میکند که‌شبیه به سوت است وبهرجای بدن اصابت کند چاره‌جز مرگ نباشد.

در عقب سر تیر اندازان صف فیلان است که از منظره هولناك این حیوان و دیدن خرطوم آن وحشت بعموم دست میداد و چون اسبان ما بصدا و بوی این حیوان مأنوس نبودند سخت همی ترسیدند حتی خود فیل بانان هم که سوار این حیوان بودند شکست در اطراف نصیبین (۱) از خاطرشان محو نگشته یك کارد دسته بلند در دست راست داشتند که اگر احیاناً این حیوان بخواهد بخیال سرکشی افتد و مثل سابق پشت بدشمن و رو بقوای خود کند وجمعی را زیر دست و پا هلاك سازد فوراً از قفا سرش‌را از بدن جدا سازند واین یگانه طریق قتل این حیوان است که از قدیم الایام برادر« هانی بال »به تجربه‌رسانده بود.

امپراطور با وجود چنین منظره وحشتناك تزلزل بخاطر خود راه نداده خوشحال دروسط افواج سوار ایستاده بود وسران سپاه بگردش جمع آمده بودند. کثرت عدّه قوای خصم و حس مخاطره دریای غضب امپراطوری را بجوش آورده امر داد دسته جات پیاده را برای مقابله با خصم بصورت هلال درآورند مشروط براینکه جناحین آنها مایل بطرف درون هلال باشند وبرای اینکه تیر اندازان خصم‌هم نتوانند مابین قسمت های خط جنگی ما تفرقه اندازند قراربراین شد لشگریان بسرعت تعرض نموده خود را از محوطه پرتاب تیر خارج کنند.

و همینکه این دستورات به پایان رسید امر شد که کوس معمول

(۱) Nisibin

جنك بنواختن در آید. پیاده نظام رومی بصورت صف جمع جبهه دشمن‌را بزحمت درهم شکافته آتش حرب را مشتعل ساخت. چکاچك شمشیر، صدای‌سپروغرش سلحشوران‌گوش فلك را کرساختندسطح میدان حرب پوشیده از اجساد کشتگان کشته سیل خون از همه طرف جاری شد.

در این معرکه ضایعات و تلفات ایرانیان بیشتر ازما بود چه که این گروه باندازه لزوم استقامت و پایداری بخرج نمیدهند و بزحمت از عهده جنك دست به‌یقه بر میآیند و همیشه در موقع زد و خورد معمول آنها بر این‌است که‌حتماً بادشمن‌فاصله‌داشته‌باشند که اگر احیاناًتزلزلی بحال‌آنها روی دهد بتوانند مثل باد عقب نشینی اختیار نمایند ودراین ضمن بطور قیقاج هزاران تیر بطرف دشمن پرتاب ساخته بدین وسیله اورا ازتعاقب خود باز دارند. باری ما با هزاران زحمت ایرانیان را عقب نشاندیم و همینکه طبل متارکه بصدا درآمد سربازان ما که بواسطه تك و تاز معرکه نبرد و حرارت آفتاب خسته شده بودند سرفراز ومغرور بچادر های خود عودت کردند. دراین‌معرکه بطوریکه اشاره کردم تلفات وضایعات ایرانیان بمراتب بیشتر از ما بود لیکن از سوانح عمده این زد و خورد کشته شدن شخص«ویتزا نیون»است چه که مشارالیه درعلم محاربه ازاشخاص مجرب و کارآزموده بشمار میآمد و بفرماندی فوج « زبان ها » اشتغال داشت.

پس از این نبرد قرار سه روز متارکه داده شد و سپاهیان درظرف اینمدت بمعالجه جراحات خود و رفقا مشغول بودند. آنوقه ما در شرف اتمام و ما از شدت گرسنگی در مضیقه و عذاب بودیم و چون دشمن تمام حاصل دشت و صحراهارا آتش زده بود لذا عموم اهالی اردو دچار قحط و غلاشدند و قسمت‌اعظم آذوقه ای‌که اسبان بنه« تریبونها» و« کمیت» ها حمل کرده بودند بین سربازان مفلوك و بیچاره تقسیم گردید. غذای

امپراطور بر خلاف سفره سلاطین که از هر حیث مفصل و مأکول است منحصر بمختصر آشی بود که درچادر خودش تهیه میشد و آنهم بقدری بی مزه بود که ادنا سرباز با کراه میل بخوردن آن میکرد. ولی از آنجائیکه امپراطور هیچ در فکر خود نبود این مختصر غذا را هم که برای سفره سلطانی طبخ میکردند بین چادرها تقسیم میکرد. اگر احیاناً در عالم خواب چیزموحشی بنظر امپراطور میرسیدعادتش بر این بود که فوراً از بستر بر خاسته و مثل قیصر معروف « یولیوس سزار » شروع به نوشتن نماید.

قضا را شبی از شبها موقعیکه ظلمت عالم را فرا گرفته امپراطور در اطراف حکمت یکی ازفلاسفه غرق تفکربود که ناگاه هیکل « گینی » کهملك موکل دولت روم‌باشد بطورغیر واضح وتار بنظرش در آمد واین همان هیکلی‌است که در زمان‌سابق هم‌موقعیکه‌سپهسالاری قوای« گالیا » رابعهده معظم‌له واگذارنموده بودند درآنجا بنظرش‌رسیده بود. سر وشاخ آن هیکل کاملا مستور وبا خاطری افسرده از درب چادر بیرون رفت. امپراطور لحظهٔ مبهوت و متحیر ماند و چون نمی خواست ترس و هراس بخود راه دهد تن باراده آسمانی داده از رختخواب که برایش روی زمین انداخته بودند بر خاست و در همان نیمه شب شروع باجرای مراسم رد بلیّه نمود. در این اثنا (شهابی) مشعلی بنظرش رسید که ازآسمان بسمت زمین نازل و در بین راه مفقود گشت. امپراطور از این مکاشفه سخت مضطرب گردیدووحشت داشت که شاید خود مریخ میخواهد بدین وسیله او را قبلاز پیش آمد شومی با خبر سازد.

ما یونانیان این نوررا « دی آی سن » میگوئیم واین نور هیچوقت بزمین نمیرسید و بلکه تا کنون با زمین هم تصادف ننموده است و اگر

کسی بگوید که اجسام میتوانند از آسمان بروی زمین افتند حقیقتاً باید آن شخص را خیلی ساده و جاهل فرض کرد ولی چون ظهور این گونه وقایع علل مختلفه دارد لذا به توضیح بعضی از آنها قناعت نموده ذیلا شرح میدهیم :

چنین معروف است که اگر شرارهٔ ازاطر « هوای‌رقیق » برخیزد آن شراره چندی بزور خود باقی وبعد خاموش میشود وحتی اشعه نور هم اگر بضرب بابر غلیظ بخورد تولید شراره مینماید و یا مثل اجسام مضی‌درابر میماندشراره‌همینکه‌بشکل‌ستاره‌در آمدتاوقتیکه‌قوه آتش‌دراوباقی است بطرف زمین نزول میکند ولی این قوه تدریجاً نابود شده آن ستاره هم در فضای‌لایتناهی متلاشی‌گشته داخل قوهٔ میشود که‌شرارداز اصطکاك با آن بوجود میاید .

بهمین لحاظ قبل‌ازطلوع آفتاب‌فوراً کهنه وغیب‌گویان «اطروس» را احضار وازآنها تعبیر این قضیه که درحقیقت چیز نوظهوری‌بود استعلام شده غیب گویان در جواب چنین اظهار داشتند که‌این مسئله دلالت دارد بر اینکه مبادرت بامری را نشاید و باید حتی المقدور ازاقدام بهر امری خود داری نمود حتی آنها برای صدق اظهار خود بیکی از فصول کتب « تارکوئیس » که مربوط به‌حوادث آسمانی میباشد اشاره کردند . در آن کتاب‌چنین اورده‌اند که :

«اگر در آسمان نوری پیدا شود داخل حرب شدن و یا نظیر آن اقدامی بعمل آوردن جایز نبود ».

یولیانوس باین‌مطلب هم مثل سایر مطالب چندان اعتنائی نداشت لیکن غیب گویان از معظم له استدعا کردند که لااقل چند ساعتی نقل مکان رابه تأخیر اندازد ولی این امر باجابت نرسید و بالاخره امپراطور

پشت پا به علم و عمل غیب گویان زده بمحض پیدا شدن طلیعه روز اردو را از این محل حرکت داد.

از این منزل که‌ما کوچ کردیم ایرانیان همه‌جا سیاهی بسیاهی‌ما حرکت میکردند و چون این گروه از محاربه با قوای ما کمتر بهره دیده لذا از جنك با پیاده نظام رومی اجتناب دارند ولی محرمانه مراقب و مواظب بودند که ما را در حین حرکت غافل گیر کنند و بدین منظور روی‌تلهائیکه دراطراف‌خط سیرما بود حرکت‌میکردند لشکریان ما ازسوء قصد این گروه مطلع گشته تمام مدّت روز از تهیه سنگر و استحکامات خود داری مینمودند و بلکه دقیقهٔ توقف را جایز ندانسته با داشتن جناحین مستحکم وملاحظه وضعیت محل بصورت جمع حرکت میکردند ودر این موقع قرار شد که فواصل بین ستونها هم زیاد باشد.

در همان حین که امپراطور برای معاینهٔ محل بدون اسلحه بجلو حرکت نمود رایرتی بمعظم‌له رسید که عقب داران اردو غفلتاً ازپشت‌سر مورد حمله دشمن واقع شده‌اند. این خبر طوری امپراطور را بوحشت انداخت که زره نپوشیده فقط با یك سپر بامداد عقب داران شتافت ولی در عین حال مجدداً خبر رسید که جلو داران هم بعد از حرکت معظم له گرفتار همین مهلکه گشته اند باری در این گیر و دار که امپراطور باستقرار انتظامات مشغول گشته بود یکدسته از سلحشوران قوای ایران به «سنتوریها» که در قلب قوابودندحمله کردند وپس‌از آنکه جناح‌چپ‌را منهدم ساختند معجلاشروع باحاطهٔ قوا نموده بانیزه وسایر آلات پرتاب شروع به پیکار نمودند.

سربازان ما از صدای فیلان و بوی بدن آنها متأذی بودند — امپراطور معجلا خود را بصفوف اول دلیران رسانده سلحشوران سبك

اسلحه را بجلو انداخت و ازچپ وراست بقتل ایرانیان وپی زدن پیلان مشغول گشت .

پولیانوس کاملا از خود غافل گشته با علامت دست و فریاد زنان لشگریان را بمژده عقب نشینی دشمن دلشاد همیکرد و آنها را باستقامت در مقابل دشمن وادار میساخت و خودش هم با کمال تهور در میدان کار زار بزد و خورد مشغول بود . یك عده از یك لشگریان معروف «بکاندیدات»ها که تزلزل بخیال آنان راه یافته بود فریاد زنان از همه سمت بامپراطور میرساندند که خود را از این گروه فراری که بی شباهت بآوار نمیباشد مصون دارد و معلوم نشد از کدامین طرف سواری بغتتا نیزه‌ای بطرف امپراطور پرتاب کرده بازویش را خراشیده میان دنده های او رفته بقسمت تحتانی کبد فرو نشست معظم له خواست با دست راست سر نیزه را از بدن بیرون کشد که ناگاه تیزی دو طرف نیزه رگ انگشتان وی را بریده معظم له را از خانه زین بزمین انداخت . اشخاصیکه این قضیه را دیده بودند فوراً بجانب وی شتافتند معظم له را باردوگاه آوردند و در آنجا اطباء بمعالجهٔ زخم پرداختند همینکه درد تسکین یافت و التهاب فرو نشست یولیانوس بغتتاً درحال منازعه با مرك اسب و سلاح را طلبیدکه مجدداً بمیدان کار زار روانه شود و دلیران سپاه را به نبرد تهییج نماید و بآنان بفهماند که در این موقع هیچ وقعی بمرك خود نگذارده فقط درفکر دیگران میباشد

بلی امپراطور در سایر مواقع هم مثل « اپامی نوند » معروف قادر بابراز شهامت بود و معروف چنین است که این سردار در میدان کارزار که معروف به «مان تی نه »باشد زخم کاری برداشت و همینکه مشارالیه را از میدان خارج کردند فوراً باحالت پریشان سپر خویش را طلبید وچون سپر را نزد خود مشاهده کرده شادان جان را بجان آفرین سپرد و تنها

چیزی که درموقع جان دادن باعث تشویش و نگرانی خاطر وی گشته بود همانا مفقود شدن سپرش بود .

ازآنجائیکه دیگر قوای جسمانی یولیانوس باخیالاتش قادر به همراهی نبود و خون هم بشدت از مجرای زخم خارج میگشت قدرت حرکت از او کاملا سلب گردید و و قتی هم شنید که این محل نبرد را فریقیه خوانند فوری برایش قطع امید از زندگانی پیدا شد چه که غیب گویان محل قتلگاه او را بهمین نام و نشانی قبلا پیش بینی کرده بودند .

همینکه امپراطور را بسرا پرده خویش رساندند خون سپاهیگری سربازان بجوش آمد و بقصد کینه کشی سراسیمه بدشمن هجوم برده نیزه های خود رابه سپر هاهمیکوفتند و در حقیقت مثل این بود که این جماعت جان را درکف گذارده باستقبال مرك میشتابند .

گرمی هوا و شدت گرد و خاك بچشم و اعضای بدن رزم جویان صدمه میزد وگویا این گروه مسلح ازفقدان سردار خود معلومات نظامی را هم از دست داده اند زیراسینه ها رابی محابا در مقابل تیغ خصم سپر بلا ساخته جان بازی مینمودند .

از این پیش آمد ایرانیان را قوة قلبی حاصل شده تیرهای خود را مانند تگرك بطرف دشمن پرتاب مینمودند وکار بجائی رسید که خودتیرها بین ما و طرف مقابل سدی تشکیل داده بودند .

در جلوی صفوف ایرانیان پیلان با متانت حرکت میکردند عظمت جثه و صدای مهیب آنان باعث وحشت و اضطراب پیاده گان و سواران ما میگشت . غرش رزم جویان و شیهه اسبان و چکاچك شمشیر یلان و ناله مجروحین گوش فلك را کر ساخته بود و همینکه روز بآخر رسید و ظلمت شب پدیدار گشت هر دو طرف از شدت صدمه و جراحت ناچار

دست از پیکار کشیدند. در این معرکه پنجاه نفر از رجال و سرداران ایران و همچنین یکعده افراد بشهادت رسیدند. منجمله دو نفر از فرماندهان مهم که « مرن » (۱) و « نوهود ارس » (۲) باشند.

بگذار که بیست فقره جنگهائیکه «مارسلا» (۳) در نقاط مختلف کرده باعث تحیر قدما گردد ــ بگذار که «سوسین دنتاطوس» (٤) راهم که دارای بسی امتیازات نظامی میباشد در ردیف این شخص محسوب دارند (☆)

خلاصه امپراطور را از میدان کار زار خارج ساختند ولی آتش حرب بشدت در گیر بود. در این اثنا حالت ضعف برای جناح راست ما دست داد و « اناطولی » (٥) که سمت مارشالی را داشت بقتل رسید ولی « سالوستی » خوشبختانه فرار کرده جانی سالم بدر برده یعنی یکنفر از اتباعش اورا از این مهلکه نجات داد و « فسفور » هم که در قسمت وی عضو مشاوره محسوب میگشت بقتل رسید.

یکعده ازسربازان ما بازحمات وخطرات بی‌شماربعضی استحکامات واقعه درحوالی این محل رابحیطه تصرف در آورده بدانجا پنا هنده شدند و پس از سه روز خود را بقوی کل رساندند.

یولیانوس در تمام طول مدت جنك در چادر خود باستراحت مشغول بود. دوستان و رفقایش با حالت افسرده و دل پژمرده بیالین وی گرد آمده ایستاده. بودند معظم‌له این چند کلمه رابرای وداع با دوستان ایراد نمود:

ای دوستان گرامی ! ــ دست اجل زود گریبان گیرم

---

(۱) Merena (۲) Nohodares (۳) Marcellus (٤) Sucinius dentaus
(٥) Anatolius (٦) Salustius

(☆) این چند سطر عین عبارت کتاب «سولین» است که مؤلف اقتباس نموده است

شده مرا وادار بوداع بازندگانی مینماید و چون من خودرا مدیون با وجدانی میدانم از اینجهة دین خود را بطیب خاطر ادا مینمایم و بدانید که من از این پیش آمد متألم نیستم و بلکه با عموم فلاسفه در علو مرتبهٔ روح نسبت به بدن همکلام میباشم و تصور میکنم تجزیهٔ عنصر نیك از بدمایه مسرت است نه الم و این مسلم است که خداوند سماوی مرك را بعوض پاداش به بعضی اشخاص متدین عنایت میفرمایند و چون میل نداشتند که من در زیر بار محنت باز مانم و در انظار خوار و خفیف باشم لذا از این پاداش بی نصیبم نساختند و از تجربیات برایم یقین حاصل شده که غم و غصه در اشخاص‌سست عنصر و کم ظرف‌فوق العاده مؤثر است ولی بر خلاف در حالت اشخاص قوی الاراده بهیچوجه کارگر نیست . رفتار من طوری نبوده که باعث ندامت و پشیمانی باشد و من یقین دارم که در دوره زمامداری خود و همچنین اوقاتی که دربدر و متواری بودم مرتکب خلافی نشده ام که فکر آن اسباب نگرانی و تشویش‌خاطرم‌گرددومن در حفظ حیثیات‌این مقام‌خود که وسیله ارتباط باساکنین آسمان محسوب میشود چیزی فرو گذار نکرده و لطمهٔهم وارد نساخته ام و در رسیدگی بامور اعمال غرض نه نموده بیطرف بودم و با اینکه میدانستم پیشرفت امور و اقداماتیکه‌ازطرف‌بشر در سرعتان‌پیشرفت بعمل میاید اغلب با یکدیگر وفق‌ندارند و بالاخره نتیجه هرامری‌منوط باراده مافوق میباشد . معهذا با دلایل واساس محکم جنك را اعلام ویاازوقوع آن جلوگیری مینمودم . و باید اعتراف کرد که حکومت خوب باید نظری جز رفاهیت و آسایش رعایا نداشته باشد و بطوریکه شما اطلاع دارید من همیشه طالب صلح وسلامت بودم و در کلیه امور بمیل شخصی کار نمی کردم و بلکه همیشه قوانین جاریه را محترم ورعایت‌مینمودم زیرارعایت ننمودن‌قوانین‌مملکتی سرچشمه فساد اخلاق محسوب میشود .حال باخیال راحت شما را وداع گفته و میروم و خوشحالم از اینکه اگر مملکت در مواقع سخت

وخطرناك بوجود من احتیاج بهم میرساند ومرا بسر پرستی خود انتخاب‌مینمودمن‌بدون‌لاونعم تقبل هر امری رانموده‌برهر خطری فایق‌میا مدم‌ومن خود علم واطلاع داشتم که عاقبت آهن باعث مرك من خواهد شد حتی از اعتراف باین مطلب هم خجلت ندارم زیرا غیب گویان مراقبلا ازاین واقعه‌آگاه‌ساخته بودند .پس شکر میکنم خداوند لایزال را که لااقل از راه غدر و خیانت و یا از مرض طولانی و یا بحکم اعدام مرا ازاین دنیا نبرد بلکه دراوج عظمت وترقی خود این دار فانی‌راوداع گفته و میروم.

انصافاً دو فرقه از مردم را میتوان جبون خواند یکی آنان که بی موقع در طلب مرك هستند و دیگر کسانیکه ایام عمرشان سپری شده و از رفتن استنکاف دارند چون حال ضعف بر مزاجم غالب شده بیش از این قادر به صحبت کردن نیستم و اما در خصوص انتخاب سپهسالار شرط عقل آنست که من احتیاط را از دست نداده و از اظهار رأی خود داری کنم شاید شخصی که در حقیقت لایق این مقام باشد نشناسم و فرضاً هم اگر کسی رامن مدنظر داشته معرفی نمایم ممکن است این‌کار صورت نگیرد و بی جهت تخم کدورت را پاشیده وآن بیچاره‌را بی‌جهت بمهلکه اندازم .

یولیانوس در تمام طول مدت صحبت متانت و وقار را از دست نمی داد و همینکه بیانیه معظم له بخاتمه رسید اناطولی نامی را که سمت آجودانی داشت برای تقسیم ترکه خود بین اقوام و بستگان و دوستان احضارنمود . والی سالوستی‌بعرض رساند که مشارالیه مدتی‌است" بسعادت رسیده"یولیانوس ازاین مطلب‌چنین درك کرد که‌اناطول کشته‌شده است . وبااینکه چند لحظه قبل نسبت به‌زندگی بی علاقه‌بود یکمرتبه از استماع خبر فقدان‌گرامی دوست خود ناله و شیون بر آورد .عموم حضار هم بنای گریه و زاری را گذاردند لیکن یولیانوس دراین ساعت هم دست از ملامت

آنها بر نداشته با کمال قدرت فرمود : ـ

گریه برای امپراطوری که در سلك ستارگان داخل شده و باسمان صعود مینماید شایسته نبود » ـــ عموم بعد ازاین فرمایش ساکت شدند فقط خودش با دو نفر فلاسفه که « ماکسیم » و « پریسك » باشد موضوع خاص عالیه روح بشر را مطرح ساخته مشغول مباحثه بود که ناگاه سر زخم باز شده خون بشدت جاری گشت و امپراطور از هوش رفت . درنیمه‌شب معظم‌له بهوش امده تقاضای آب خنك نمود وهمینکه آب را باو رساندند باندازه رفع عطش از آن آب نوشید و بعدبا کمال سهولت در سن ۳۲ سالگی جان را بجان آفرین سپرد ـ معظم له در قسطنطنیه(۱) تولد ودرطفولیت یتیم‌شد زیرا پدرش که « کنستانس » (۲) باشد وجمعی دیگربعداز قتل برادرش « کنستانطین »به تحریك اشخاصیکه خود را وارث‌مقام‌حکومت‌میدانستندبقتل‌رسیده بودمادرش مشارالیها هم که مسماة به « بازیلین » (۳) باشد از خاندان معروف بود بزودی بعداز قتل شوهر فانی را وداع گفت .

بلی سزاوار آنست که‌ما یولیانوس‌را بواسطه بزرگی فطری وکارهای برجسته‌اش ردیف نامداران محسوب داریم. فلاسفه‌را عقیده بر این است که فضیلت اصلی‌چهار باشد: عفت ـ تدبیر ـ عدالت ـ شجاعت ـ ولی چهار فضیلت دیگر هم هست که ضمیمه بر آنها شده و فرعی محسوب میشوند : علم نظام ـ سلطه ـ سعادت ـ عزة نفس .

یولیانوس را از این نقطه نظر میتوان صاحب عفت خواند که معظم‌له پس ازفوت زوجه‌اش دیگر بکسی دل ندوخته و از لذایذ جسمانی کاملاچشم پوشید .

---

(۱) Constantinopolis (۲) Constantius (۳) Basilina

تکیه کلام معظم له همیشه عبارتی بود که افلاطون راجع به « سو ـ فوکل » (۱) نقل میکرد باین معنی که روزی درایام پیری از « سوفوکل » پرسیدند که آیا هنوز تو با طایفه نسوان حشر داری ؟ جواب داد خیر ! زیرا سعادت در کف نفس و رهائی جستن از شهوت است ومثل این ماند که شخص از چنگال مالك الرقاب سبعی نجات یافته باشد .

یولیانوس برای اینکه بتواند بطور وضوح عقیده خود را در این موضوع ابراز دارد اکثر اوقات عبارت نغز و دلپسند « باك خیلا » (۲) را بزبان میآورد (همیشه بمطالعه کتاب وی مشغول بود) که مفهومش این است :

« همانطورکه یك پیکر نگارزبر دست میتواندبچهره حالت ملاحت و گیرنده بدهد حجب هم برای اشخاصیکه ساعی در رسیدن بآمال مقدس خود هستند بمنزله زینت زندگی است . معظم له در منتهی غرور جوانی از شهوت رانی خودداری مینمود بطوریکه مقربان و خدمهٔ او هیچ وقت هیچگونه ابراز تمایل در لهویات از وی مشاهده ننموده بودند .

این صفت عفت پرستی یولیانوس بواسطه قناعت درخواب وخوراك بود و قید داشت همیشه در داخل و خارج منزل خود هم این شیوه را ازدست ندهد . خوراك این شخص درمواقع صلح بقدری از هرحیث محقر و مختصر بود که اسباب حیرت عموم میگردید و تصور این میرفت که معظم له میخواهد درسلك فلاسفه وارد شود حتی در اکثر اردوکشی ها غذارا مثل سربازان ایستاده صرف مینمود . همیشه بمختصر تمدد اعصاب بدن را از زحمات روزانه فارغ ساخته بسرکشی قراولان و پست ها

(۱) Sophocles (۲) Bacchylidus

میپرداخت و پس از خاتمه این امر بمطالعه امور مهمه مشغول میگشت .

اگر از مشعلی که یولیانوس شبها باروشنائی آن به‌تحریر ومطالعه امور مشغول بود گواهی بخواهند یقین بدانید که آن مشعل تفاوت عمده بین‌این زمامدار وسایرین قائل‌میگشت . زیرادرباره معظم‌له چنین‌معروف است که این شخص از هوای نفس خودداری مینمود حتی آن اندازه را هم که از ضروریات میشمرند بخود جایز نمیدانست .

این شخص در امور نظام و امور داخلی عالم و با اطلاع بود اما در معاشرت خیلی ساده و تا اندازهٔ تعارفات و تکلفات را می پسندید . احترام‌را بحدی جایز میشمرد که‌ازحدودادب خارج نباشد . هرچند سناً جوان بود ولی از حیث فضیلت کهن بشمار میآمد . در کلیه امور دقیق و کنجکاو بود و ضمناً قاضی بی بدل هم محسوب میگشت .

معظم‌له دراخلاق عموم نظارت داشت . ازداشتن ثروت متنفر بود و بچیزهای فنابذیر اعتنائی نداشت و همیشه این مثل را شاهد حال‌قرار میداد : «زهی‌خجلت‌وننك اگرشخص عاقل باداشتن روح بخواهدصفات جسمانی راوسیله‌اشتهار خود قرار دهد» در موضوع عدالت معظم‌له‌دلائل بسیار موجود است :

این شخص با اشخاص مختلف و اوضاع متفاوت سازگار بود لیکن درامور سخت‌گیری داشت منتهی این سخت گیری همیشه نسبت باشخاص و موقع‌فرق داشت واگربمجازات‌بعضی‌هامبادرت می‌ورزیدمقصودی جز عبرت دیگران نداشت و بلکه اکثر اوقات به تهدید و دلالت امور را تصفیه می نمود .

من از شرح بسی مطالب صرف‌نظر میکنم فقط آنچه را که‌برهمه واضح‌است متذکر میگردم: این شخص بقدری خوش طینت بود که نسبت

بدشمنان خود هم از بروز عاطفه مضایقه نداشت و حتی موقع تنبیه آنان از مجازاتهای سخت خودداری مینمود.

اما راجع بشجاعت « یولیانوس »بهترین گواه این مطلب محاربات وی است که در هریك از آنها معظم‌له مهارت و تحمل هرگونه سختی راباعلی درجه ابراز داشته بود و بااینکه کار فرمانده هدایت فکری است وکارهای جسمانی ازوظایف افراد است باوصف این یولیانوس‌روزی با دشمن خونخوار خود شخصاً تصادف کرده او را بضرب شمشیر از پای در آورد بلکه پارهٔ اوقات هم سینه شخص خودرا درمقابل سربازان‌سپر ساخته از عقب نشینی آنها جلوگیری و ممانعت میکرد.

این‌شخص‌چه‌درموقعیکه مأمورقتل‌وغارت مملکت گرمان‌های(۱) خونخوار شده بود و چه در زدوخوردهائیکه در صحاری گرم و بی آب و علف ایران میکرد همیشه‌شانه‌بشانه‌با افراد خود میجنگید و بلکه‌قرارش بر این بود که در خط مقدم سپاه خود بوده افرادرا بجان فشانی تحریص نماید. درخصوص معلومات نظامی یولیانوس گواه بسیار داریم:

اولا معظم‌له فقط درمواقع خطرناك مبادرت بمحاصره بلاد و قلاع می‌نمود. دراتتخاب محل اردوگاه مهارت کامل داشت وهمیشه نقاط سالم و کم خطر را انتخاب میکرد. خط جنگی را باشکال مختلف در میآورد قدرت و نفوذش بدرجهٔ بود که همه ازاو در وحشت بودند ولی درعین‌حال عموم صمیمانه اورا دوست میداشتند. یولیانوس درتمام صدمات وزحمات با سپاهیان شرکت داشت و خود شاهد تمام قضایا میبود و اشخاص کم‌دل را در حین محاربه بقتل محکوم میساخت. یولیانوس با اینکه مقام قیصررا دارا بود معهذا درجنك با طوایف وحشی بدون تادیه جیره و مواجب

(1) Germani

بسربازان خود عنان اختیار آنهارا محکم در دست داشت .

اگر بلوائی از طرف سربازان روی میداد بعنوان کناره جوئی‌از کاراین فتنه‌را میخواباند . قدرت کلامش بقدری بود که بخطابه‌مختصری که در جلوی جبهه ایراد کرده بود سربازهای صفحات سردسیررا باشوق و ذوق بصفحات گرم سیر آشور واراضی قرب جوار «مد» کسیل داد .

یولیانوس فوق‌العاده خوشبخت بشمار میآمد و مثل این بود که‌در آغوش ملك اقبال باشد و از آنجائیکه ملك مزبور سرنوشت معظم‌له را در دست خود گرفته بود این شخص بهرکار سختی فایق میآمد . از زمان مراجعت یولیانوس از قسمت غربی مملکت تا آن زمان که حیات داشت تمام مردم در رفاه و آسایش بودند وچنان بنظر میرسید که در راه‌امنیت و آسایش اهالی سحر و جادوئی بکار رفته ویااینکه این سکونت و آرامش از طرف مریخ در عالم حکمفرما گردیده است .

ازکرامت وسخاوت این‌شخص چیزها میتوان نقل کرد که‌هرکدام متکی‌بمدارك معتبر میباشد من‌جمله تخفیف مالیاتها ـ الغای مالیات«تاج طلا» بخشیدن بقایای مالیاتی که از سنوات سابق مانده بود ـ واگذار نمودن مالیات غیرمستقیم اراضی بلاد مستقل را بخود آن بلاد باستثنای آن اراضی که سلاطین سابق حقاً بمعرض فروش گذارده بودند .

یولیانوس درفکر مال و منال نبود و بعقیده وی سیم و زر پیش صاحبان خود بهتر جمع آوری میشوند ودر این موضوع نظرش باسکندر کبیر بوده اورا شاهد میآورد و میگفت هرکس ازاین عالی مقام میپرسید خزانه شما درکجا است جواب میداد : « خزانه‌من نزددوستان من است»

من آنچه را که ازاوصاف حمیده « یولیانوس » علم واطلاع‌داشتم بقلم تحریر در آوردم حال خوب است لا اقل از معایب او هم چند کلمه

سخن برانیم : این شخص ذاتاً متلون المزاج بود ولی یك عادت خوبی داشت که تاحدی ازاین عیب پرده پوشی میکرد وآن این بود که بااجازه خودش اگر خبط و خطائی از او سرمیزد میتوانستند متذکرش سازند.

حرف زیاد میزد وکمتر وقتی بود که اوساکت نشسته باشد ـ بحد افراط میل به تفأل داشت بطوریکه این کار برای او در حکم مرض بود و حقیقتاً میتوان گفت که در این موضوع گوی سبقت را از امپراطور « هادریان »[۱] هم ربوده . خرافات پرستیش غلبه بر اجرای آداب و رسومات مذهبی داشت. بی‌اندازه‌بقربانی‌حیوانات‌معتقدبودوبیم آن میرفت که‌اگر ازسفر اردوکشی ایران مراجعت نماید دیگر گاو برای قربانیهای اوپیدا نشود وازاین حیث یولیانوس شباهت بامپراطور «مارك»[۲] داشت که در حق او این روایت مشهور است : « گاوهای سفیدپس از سلامتی ذات‌امپراطور عرضشان براین است که‌اگر دفعه دیگر شمافاتح ومنصور مراجعت نمائید ما بهلاکت خواهیم رسید . »

یولیانوس‌دوست داشت دست زنان اورا تحسین نمایند. خیلی‌میل داشت برای کارهای جزئی از او تعریف و تمجید کنند و بقدری طالب شهرت بود که گاهی بهمین نظر با هرکس و ناکس داخل مذاکره و صحبت میشد.

با وصف این حال میتوان مطلب ذیل را که « یولیانوس » ازقول « آرات »[۳] نقل میکرد تا حدی معتبر دانست و آن این بود که چون مخلوق بی اندازه مرتکب خلاف و معاصی گشته بودند رب‌النوع داد رنجیده خاطر گشته زمین را ترك و بآسمان رفت و اگر یولیانوس بعضی احکام که متباین بااصل عدالت‌بود صادرنمیکرد یقیناً درعهدوی رب‌النوع

(۱) Hadrianus (۲) Mareus(۳) Aratus

مزبور بزمین نزول مینمود .

یولیانوس بهرچه امر میفرمود و ازهرچه نهی میکرد تماماً پسندیده بود باستثنای چندفقره من جمله این حکم که ادبا و دانشمندان که پیرو کیش مسیح هستند از حق تعلیم محرومند مگر آنکه از کیش خود خارج گشته و به پرستش رب النوع ها قیام نمایند و نیز برخلاف انصاف اشخاصیکه بواسطه امتیازات و یا بواسطه اصل ونسب از عضویت شورای بلدی محرم بودند داخل مینمود و بلکه اشخاص خارج ازاهل بلد راهم داخل شورای بلدی میکرد .

یولیانوس بصورت ظاهر شخصی بود متوسط القامه موی سرش نرم و نازك و خوابیده ـ موی صورتش پرپشت بود ولی طوری اصلاح میکرد که موهای قسمت چانه بلندتر از موهای اطراف صورت بود . چشمانش خوب و درخشان و بلکه ازآنها آثار فراست و عقل هویدا بود . ابروان کشیده ـ بینی راست ـ دهن یك اندازه بزرك ـ لب زیرین قدری افتاده پس گردن بر آمده شانه پهن و محکم و طوری ساختمان اعضای بدن این شخص متناسب وآراسته بود که اورا جزو اشخاص قوی البنیه وسریع القدم محسوب میداشتند .اما راجع باینکه بدگویان معظم له خویشتن را محرك وبانی اقدامات خصمانه جدید میدانند وجعل میکنند که اومردم را بهلاکت سوق میداد بگذار بگویند زیرا حقیقت امر مطلب را بر آنها مکشوف میسازد و خواهند دانست که محرك جنگ « یولیانوس » نبوده و بلکه « کنستانتین »(۱) ازراه حرص متوسل بخیالات پوچ « مطرودور »(۲)

---

(۱) Constantius (۲) Metrodorus

(۲) فیلسوف « مطرودور » بنابقول «کردین» شخصی بود ماجراجو که بلباس فلاسفه مسافرتی بهندوستان کرد و در آنجا مدتی مهمان «براهمه» بود این شخص

گشته ازنو آتش جنك با ایران را شعله ور ساخت و من مفصلاشرح این قضیه‌را درسابق‌بقلم تحریر درآورده بودم (*). عاقبت‌ازاین‌عمل‌جزانهدام قوای‌ما و اسارت فوج ها ـ ویرانی بلاد ـ تصرف قلاع و باخاك یکسان نمودن‌استحکامات‌تحمیل‌نمودن مالیاتهای‌گزاف بولایات نتیجه‌ای برای ما حاصل نگردیدو ایرانیان‌هم بآمال دیرینه خودکه کشیده‌شدن‌دامنه جنك به‌صفحات« بی‌طین »(۱) و سواحل بحر سیاه باشد نایل گشتند .

اما راجع باوضاع داخلی « گالیا » در آنجا لاینقطع زدو خورد ادامه داشت و آلمانها در تمام ولایات آن سرزمین متواری و پرا کنده گشته و میخواستند از راه « آلپ » خودرا بخاك ایطالیا برسانند وآنصفحه را بباد غارت دهند و سکنه « گالیا » که هرقسم مشقت و سختی‌را تحمل نموده بوداز فکر ایام گذشته و یأس از بهبودی اوضاع آتیهٔ شب و روز خون دل میخورد ـ درچنین موقعی این جوان مرد که یولیانوس باشد قدعلم نموده‌بامقام قیصری مأمور صفحات‌غرب گشت وبتمام این بدبختیها خاتمه داد و با امراء محل مثل زرخرید رفتار نمود و بعد بخیال آنکه درشرق هم نهضت تولید نماید قشون بجانب ایران کشید و اگر مراحم

---

(۱) Bithynus

در وقت مراجعت به پاس غریب نوازی مقداری جواهرات بخصوص مروارید از معابد آن جماعت سرقت کرد و ضمناً هدایای نفیسی هم پادشاه هند برای‌امپراطور کنسطانطین توسط این شخص ارسال داشت. مشار الیه هدایائی که پادشاه هند برای امپراطور فرستاده بود از طرف خود تقدیم امپراطور کرد و حتی اظهار داشت که چیزهای نفیس و مهم را قبل از حرکت خود فرستاده و پادشاه ایران تمام آنهاراضبط کرده است. کنسطانطین با کمال خشونت ازشاپور مطالبه اشیاء مزبور را نمود لیکن از طرف شاپور بجوابی نایل نگردید و گویند همین مطلب باعث افتتاح عملیات خصمانه شد

* این قسمت تاریخ مؤلف هنوز بدست نیامده است

آسمانی شامل حال وی میگشت و مساعدتی از آنجا با معظم‌له میشد یقیناً از این اردوکشی‌هم با فتح و فیروزی و لقب عالی مراجعت میکرد.

چه بسا دیده میشود که بعضی اشخاص بعد از مغلوب شدن معجلا شروع بجنك تازه مینمایند و برخی بعد از صدمه خوردن در دریا و دوچار مهلکه شدن باز از نو بمسافرت دریا تن در داده خودرا دوچار مخاطره میسازند و اغلب هم جان خود را روی همین کار میگذارند. پس سپهالاریکه همیشه‌فاتح‌ومنصوربوده‌وبازدرراه‌فتوحات جدید کوشش بخرج میدهد شایسته هرگونه مدح وثناخواهدبود؛ وبدانید هستند اشخاصیکه او رابهمین نظر همیشه تحسین کرده دست از ستایشش برنمیدارند.

موقع گریه وزاری‌دیگر گذشته. جنازه‌را تاآن اندازهٔ که مقتضیات اجازه میداد بهمان محلّی که معظم له در زمان حیات خود دستور داده بود برای دفن حمل کردند. فردای آنروز که ۲۷ یوّن باشد قبل از طلوع فجر در همان موقع که دشمن از همه طرف مارا احاطه داشت سران سپاه و فرماندهان افواج و « طورم » ها برای انتخاب امپراطور جدید دعوت شده گردهم جمع آمدند در این مجمع آراء مجلسیان متضاد و بمنافع اشخاص مختلف بود. از یکطرف « آرین ته » (۱) ـ « ویکتور » (۲) و اجزای دربار « کنستانس » میخواستند از بین خود کسی را بدین مقام رسانند. از طرف دیگر « نوی تا » (۳) و « دا کالیف (٤) وسایر معاریف گالیا میخواستند از دسته خود یکنفر را معین کنند بالاخره بعد از مذاکرات مفصل وطولانی عموم حضار درانتخاب « سالوستی » (٥) متفق القول گشته اورابرای این مقام‌انتخاب نمودند. مشار الیه بواسطه کبرسن وعلت مزاج جداً ازتقبل این مقام امتناع ورزید که ناگاه یکی ازدلیران

(۱) Arinthaeus (۲) Victor (۳) Nevita (٤) Dagalaiphus (۱) Sallustis

نامی مشارالیه رامخاطب ساخته وگفت : اگر امپراطور سپهسالاری این اردو را در غیاب خودبشما واگذار میکرد شما چه میکردید (این قضیه اغلب رویمیداد) یقیناً تمام کارهای خودرا کنار گذارده سعی‌مینمودید قشون‌را از این مهلکه کنونی نجات دهید پس حالا هم همان اقدامات آنموقع را بفرمائید و اگر قسمت شد که ما بخاك « مسو پوطامی » (۱) برسیم آنوقت البته آراء هر دوقوا متفقاً سپهسالاری قانوناً برای ما تعیین خواهند نمود . » (☆)

بعدازاین مذاکرات مجلس مشاوره نسبت باهمیت مطلب چندان امتداد حاصل ننمود و عقایدی که در انجا اظهار شده بود چندان در اطرافش غور و رسیدگی بعمل نمیآمد . در این حیص و بیص چند نفر از اشخاص‌پرحرارت(همیشه درمواقع‌سخت همین‌طوراست) «یوویانوس»(۲) نام را بملاحظه سابقه خدمت پدرش بسمت امپراطوری انتخاب کردند . (یوویانوس‌فرمانده‌قسمت دمستیك‌هابود). پدرمشارالیه «وارونیانوس» (۳) نام و از رجال معروف بشمار میآید و در این اواخر مشارالیه از مشاغل نظامی استعفا داده باستراحت عمر خود را بسرمیبرد .

---

(۲) Mesopotamia(۳) Jovianus (٤)Varonianus.

(۲) درکتاب فارس‌نامه ابن‌البلخی صفحه ۷۲ چاپ لیدن یوسانوس نوشته شده است

☆ «می‌بن» گوید این شخص خود مؤلف باشد

فردوسی علیه‌الرحمه درکتاب‌شاهنامه راجع بانتخاب امپراطور جدید چنین‌نگاشته:

همه لشکر روم‌گرد آمدند — ز قیصر همه داستانها زدند
بدوگفت‌لشکر که‌قیصر تو باش — براین‌لشکرامروزمهتر تو باش
به گفتار تو گوش‌دارد سپاه — بفروز تاج و بیارای گاه
بیاراستند ازدرش تخت‌عاج — «بزانوش» بنشست با فروتاج
بجای بزرگیش بنشاندند — همه‌رومیان قیصرش خواندند

فوری « یوویانوس » را به تن‌پوش سلطنتی (امپراطوری) ملبس ساخته از سراپرده بیرون آوردند. معظم له از جلوی صفوفی که آماده حرکت بودند عبور کرد و چون طول صفوف قوا بیش از چهار میل بود (تقریباً یك فرسنك) لذا خطوط مقدم هم از شنیدن صدای زنده باد « اگوست یوویانوس » عین همین عبارت را باصدای بلند و رسا تکرار مینمودند و چون اسم معظم‌له با اسم امپراطور متوفی فقط یك حرف اختلاف داشت لذا گروه نظامیان تصور میکردند که این اظهار وجد و شعف برای خاطر امپراطور یولیانوس است که حالتش بهبودی حاصل نموده صفوف را سرکشی مینماید مع تأسف همینکه چشمشان به هیکل یك شخص بلند قامت و لاغر افتاد فوراً پی بحقیقت امر برده یکمرتبه‌از اطراف صدای شیون بلند گشت و اشك از دیده عموم سرازیر شد .

« اگر قاضی خطای مختصری را که بحکم اجبار سرزده باشد مستلزم مجازات بداند پس یك کشتی که ناخدای مجرب و کار آزموده آن درتلاطم امواج دریا بهلاکت رسیده باشد و عملیه‌جات آن اختیار را بدست یکنفر از اشخاص عادی بین خود واگذار کنند البته مجازات‌آنها بمراتب سخت‌تر خواهد بود .

قسمت همین بود که رسید. اول نتیجهٔ که ازاین انتخاب حاصل شد این‌بود که بیرق‌دارفوج « یوویان » که‌سابق‌تحت فرمان « وارونیان » بود فراراً باردوی ایران رفت . شخص مذکور درسابق با سپهسالارجدید روابط خوبی نداشت زیرا معظم‌له همیشه بپدر او ایرادات سخت وارد میآورد حال مشارالیه‌ازترس اینکه‌مبادا درزیر دست دشمن قوی پنجه که مقام عالی احراز نموده‌دوچار همان سختی‌هاشود مبادرت باین‌اقدام‌نمود همینکه به بیرق دار فراری اجازه داده شد که اطلاعات خود را

بعرض رساند اول مطلبی که مشارالیه بشاهنشاه اعظم شاپور عرض کرد (درحین تقرب شاپور باردوی ما) این بود که دشمن بدخواه او کشته گردید و حالیه یکمشت عمله جات بنه جمع شده « یوویانوس » نامی‌را که سابق مقام «پرتکتوری» داشت‌ومردی بیعرضه‌میباشد برای‌خود سپهسالار معین نمودند . شاپور از استماع این خبر خوش که منتهی آمال وی بود خورسند گشته قوة قلب حاصل نمود وقسمت اعظم سوار های مخصوص سلطنتی را بکمك قشون که‌با ما در نبرد بود فرستاد و خودش هم‌معجلا برای حمله بصفوف عقب داران ما حرکت نمود .

هردوطرف‌مشغول‌تهیه‌مقدمات‌نبرد بودند . از طرف «یوویانوس» قربانیها شد و برحسب تفالی کـه باندرون حیوانات زدند چنین استعلام گردیدکه اگرمعظم‌له درپشت خندق‌بماند آنچه را که‌دارد ازدست‌خواهد داد (همین خیال را داشت) واگر از آنجا پیش رود فتح و ظفر نصیب وی خواهد شد . همینکه ما شروع بحرکت کردیم لشگریان ایران فیلان راپیش جبهه خودقرار داده بنای حمله‌را بما گذاردند . نفرات وچارپایان اردو از صدای این حیوان کریه‌المنظر وتعرض وحشت آمیز این هیکل سخت مضطرب بودند .

دودسته قشون که‌معروف‌به « یوویان»[1] و«هرکولیانها»[2] باشند چند زنجیر از آن فیلها را کشته سوارهای زره پوش ایران را هم عقب نشاندند ولی همینکه خود آنها از طرف خصم بمضیقه افتادند فوری افواج «یووی‌ها » و «ویکتوری»ها بکمك رسیده دوزنجیر فیل وعده‌کثیری هم

(۱) Joviani (۲) Herculiani

(۱) و (۲) این دوفوج بافتخار امپراطور « دی‌اوکلسیان »و «ماکسیمیان» باین اسامی نامیده شده‌اند

از سپاهیان رابقتل رساندند. دراین معرکه چند نفراز دلیران جناح‌چپ ما ازقبیل : « پولیانوس » ماك‌روبی »[۱] و« ماکسیم »[۲]بقتل رسید این سه نفر در افواجی فرمانده بودند که عمده زور تمام قشون ما محسوب میگشتند . ما بهرطور بود با زحمت زیاد آنها را بخاك سپردیم و نزدیك مغرب باراه‌پیمائی سریع‌بطرف‌محل مستحکمی که‌معروف‌به «سامره»[۳] میباشد رهسپار گشتیم و در عرض‌راه جسد « اناطولی » را که نقش‌زمین شده بود شناخته فوری با عجله تمام دفن کردیم . در اینجا همان شصت نفرسربازی که‌باچندنفر ازاعضای‌دربارپناه بقلعهٔ«واکات»برده‌بودند وسابقاً هم ذکری از آنها شده بود بما ملحق گشتند .

فردای آنروز ما اردوی خودرا با رعایت وضعیت محل در مسیر رودزدیم واین‌محل مثل آن‌بود که از همه‌طرف محصور بحصار بوده‌باشد و فقط از یك سمت راه عبور و مرور عریضی داشت کـه آنرا هم ما با سرنیزه‌های تیزنیزه کوب‌نموده‌راه‌عبور رامسدود کردیم‌لیکن‌دشمن متوجه این مطلب گشته از بیشه‌های مشرف باین محل مارا هدف اقسام تیرها ساخت وحتی اززخم زبان هم دریغ نمینمود ومارا خائن وقاتل‌سپهسالار عظیم‌الشأن خودمان میخواند و از قراین همچو معلوم میگشت که این خبر بی‌اصل از طرف فراریان در میان لشگر ایران انتشار یافته است .

خلاصه دستجات سوار ایران با کمال تهور و جسارت و بسرعت برق از معبر عمده اردو عبور کرده تا نزدیك سرا پرده سپهسالار آمدند ولی سلحشوران ما آنها را بادادن تلفات و ضایعات بی‌شمارعقب نشاندند. درآغاز شب ماازاین محل کوچ کرده خودرا بنقطه‌مستحکمی که‌معروف به « خارخا»[۴] باشد رساندیم .

---

(۱) Macrodius(۲) Maximus (۳) Sumere(٤)Charcha

در اینجابملاحظه حفظ خاك آشور ازتهاجمات اعراب صحرانشین خاك ریز مفصلی کنار رود بر پا شده که در اینموقع برای قوای ما مأمن بسیار معتبری محسوب میشد و ما در پناه این خا کریز بر خلاف منازل سابق راحت و آسوده بودیم .

بعد از آنکه از این منزل کوچ کردیم سی استاد (*) راه پیموده برای اول ماه یول بشهر « دورا » [1] رسیدیم وبقدری اسبان اردو ازدست در رفته بودند که راکب از عقب مرکوب خود پیاده حرکت میکرد . اعراب صحرا نشین موقع را مغتنم شمرده در صدد احاطهٔ این بیچارگان بر آمدند و اگر سوار سبك اسلحه خود را بامداد این عده نرسانده بود یقیناً تمام آنها در این مورد بهلاکت میرسیدند .

علت خصومت اعراب با ما این است که « یولیانوس » قدغن فرموده بود مبلغ هنگفتی که همه ساله باسم مستمری باین جماعت داده میشد قطع نموده دیگر نپردازند وبآنها جواب دهند که سلطان رزم آزمای هوشیار همیشه آهن در ذخیره دارد نه سیم و زر .

دراینجا ایرانیان چهار روزجداً از حرکت ماجلوگیری میکردند ولی با وصف این حال ما راه افتادیم . دشمن از همه سمت بما فشار میآورد و باحملات متواتر مارا وادار بمراجعت میساخت و همینکه ماتوقف میکردیم و صفوف خود را برای حرب آراسته مینمودیم طرف مقابل با کمال تأنی شروع بعقب نشینی مینمود و بدین شیوه ما را ازطی طریق باز میداشت .

معروف چنین است که شخص همینکه دچار مهلکه گشت

(*) تقریباً ۵ کیلومتر

(۱) Dura

هر مطلب یاوه و پوچ را با وجد و شعف قبول مینماید. قضارا همینطور شد و در اردوی ما شهرتی پیچید که سر حد روم باین محل حالیه نزدیك است.

تمام قشون فریادزنان اجازه میخواست که ازرود دجله شنا کنان عبور نماید. لیکن امپراطوروفرماندهان قسمتها مخالف با چنین امری بودند وبا دست اشاره بطغیان آب رود میکردند و میگفتند که نمی توان به تموج پر خطر این شط اطمینان حاصل نمود زیرا اکثر نظامیان از فن شناوری بی بهره بعلاوه دستجات قوای دشمن هم هر دو ساحل رود رادرتصرف دارند. تمام مذاکرات ونصایح بی ثمربود بلکه آنافاناالحن صحبت افراد شدید تر میگشت و اگر امپراطور بحکم اجبار اجازه نمیداد که «گال ها» و «گرمان ها» متفقا از رود عبور کنندالبته این همهمه وغوغا مبدل بطغیان وسرکشی مفصلی میگردیدکه ازنومارا دوچار مخمصه مینمود.

در موقع صدور اجازه امپراطور نظرش باین نکته متوجه بود که اگر جریان آب زور آور شد و این اشخاص را غرق کرد البته سایرین متنبه گشته از این خیال منصرف میشوند و بیش از این مطلب را تعقیب نمی نمایند و اگر آنها سالما بساحل مقابل رسیدند فبه‌المراد آنوقت میتوان بعموم اجازه عبور داد.

پس بهمین لحاظ قرار شد برای عبور از رود اشخاصی انتخاب شوند که از طفولیت در فن شناوری معروف و سابقهٔ عبور از رود های معظم را هم داشته باشند و شبانه همینکه سر و صدا خوابید عموم آنها باعلامت مخصوص یك‌مرتبه بآب زده رهسپار شوند. اشخاصیکه داوطلب این کار شده بودند بر خلاف انتظار عموم از موقع متصوره هم زود تر

خود را بساحل مقابل رساندند ودر آنجا یك عده قراولان ایرانی را که بخواب راحت مشغول بودند بکشتند وبااشارات دست وبلندکردن البسه بسر چوبها ورود خودرا برفقا اطلاع دادند .

همینکه چشم سربازان از دور باین علائم افتاد عموماً برای رفتن بساحل مقابل بی اختیار شده مرتکب بعضی حرکات گشتند فقط وعده و قول مهندسین که بزودی پلی ازمشك جهة عبور آنها تهیه خواهد شد قدری از حرکات آنها جلوگیری نمود .

در این حیص و بیص که ما مشغول تهیه و تدارك کشیدن جسر بودیم شاپور همانطور که درتمام منازل دور دست راپرت داشت حالیه هم که نزدیك شده بوده توسط خبر گیران و فراریان از رشادت قوای ما و هزیمت فاحش لشگریان خود و کشته شدن چندین زنجیر فیل که هیچوقت نظیر نداشت آگاهی حاصل نمود و یقین کرد که قوای رزم آزموده روم پس از کشته شدن چنین سپهسالار نامدار دیگر بفکر نجات خویشتن نخواهد بود بلکه تمام همش برای انتقام کشیدن است که شاید بتواند از این راه بسختی اوضاع خاتمه داده مرك با شرف را برای خود تهیه نماید .

در این ضمن بعضی مطالب بود که حقیقتا باعث نگرانی خاطر شاپور گشته بود ازآن جمله قوائی که ما در ولایات خود داشتیم و میتوانستیم هر دقیقه آنها را بارسال دو کلمه حکم احضار سازیم و ثانیاً معظم له بتجربه رسانده بود که بالاخره این ضایعات و تلفات بی شمار رعایای مملکت خویش را بوحشت درآورده حالت روحیهٔ آنان راکاملا متزلزل خواهد ساخت بعلاوه میدانست قوائی که ما الساعه در « مسوپوطامی » تهیه کردیم از حیث عدّه با قوای مأمور خاك ایران

مختصر تفاوتی دارد ـ رابعاً چیزی که بیشتر باعث وحشت خیال معظم له گردید همانا عبور پانصد نفر عده بود که درحین طغیان دجله شنا کنان از رودگذشته خودرا سالماً بساحل مقابل‌رسانده بودند وحتی تمام مأمورین پست های دیدبانی ساحل مقابل را هم بقتل در آورده بودند و تازه تر اینکه آنها رفقای خود را هم باین امر تشویق و تحریص میکردند.

باری سرعت سیر رود مانع از کشیدن جسر گشت و ما آنچه آذوقه و مأکولات داشتیم تمام را بمصرف رسانده دو روز عمر خودرا بحال فلاکت و جان کندن بسر بردیم. سربازان از شدت گرسنگی جانشان بلب رسیده و حاضر شدند که بدست دشمن خود کشته شوند وازگرسنگی نمیرند زیرا پست ترین اقسام‌مرگ‌همانامردن ازگرسنگی باشد. دراینموقع خداوندان آسمان بحال ما ترحم فرمودند و ایرانیان بر خلاف انتظار پیش قدمی کرده « سورنا » و چند نفر از رجال را برای مذاکره صلح باردوی ما فرستادند و از قراین معلوم میشد که این قوم از خود مأیوس میباشند چه اکثر نبردهائیکه در ظرف این مدت واقع شده بمظفریت رومیان خاتمه یافته است. شرایطی که ازطرف فرستاده‌های ایران اظهار میشد بسیار سخت و مفصل بود و آنها اظهار میداشتند که: **شاهنشاه عظیم‌الشأن‌ایران ترحماً ازراه‌نوع‌پرستی میخواهد اجازه‌دهد که بقیةالسیف قوای روم بدون مزاحمت باوطان خود مراجعت نمایند مشروط بر اینکه امپراطور ورجال آن مملکت شرایطی که تکلیف میشود قبول کنند**. از طرف ما دو نفر که یکی پرفکت « سالوستی » و دیگری « آرین تئوس » (۱) باشد برای گفتگو و قرار شرایط مصالحه اعزام گردیدند و درظرف این چهار روز که گفت وشنید

(۱) Arinthaeus

شرایط مصالحه بمیان بود ما از شدت گرسنگی آناًفاناً مرك را بچشم خود میدیدیم و در حقیقت اگر امپراطور قبل از اعزام نمایندگان موقع را مغتنم میشمرد و قوا را تدریجاً از خاك دشمن رها میکرد یقیناً ما میتوانستیم در ظرف این مدت خود را به پستهای سرحدی کردستان که ازمتصرفات حاصلخیز ما محسوب میگشت برسانیم زیرا فاصلهٔ اردوگاه ما تااول خاك ناحیه مذکوره بیش ازصدهزار قدم نمیشد (۲۵ فرسخ). **شاپور جداً اظهارش براین بود که تمام ولایاتی را که از من «ماکسیمیان» برده باید رومیان مسترد دارند و بعبارة آخری برای نجات ما ولایات واقعه در شرق دجله که « آرزانن »(۱) و «مکسوئن» (۲) و «زابدیسن»(۳) و«راهیمن» (٤) و«کردوئن» (٥) باشد بانضمام ۱۵ قلعه تقاضا مینمود و بعلاوه شهر «نصیبین» (٦) و « سنجار » (۷) و قلعه معروف به « اردوگاه ماور ها » (۸) که از حیث محل و وضع اهمیت بی شمار دارد باید جزو وجه‌المصالحه باشد** (*) .

برای ما بهتر آن بود که ده مرتبه جنك کنیم وتن بقبول هیچیك از این شرایط ندهیم ولی افسوس که سپهسالار ترسو در تحت نفوذ یك دسته اشخاص چاپلوس واقع شده هر ساعت خیال او را از بابت « پروکوپیوس » (۹) بوحشت می انداختند و می گفتند اگر بزودی مراجعت نکنیم پروکوپیوس ازشنیدن خبر فوت یولیانوس بلامانع باقوای تازه نفس که تحت فرمان خود دارد انقلابی در مملکت برپا خواهد کرد

---

(۱) Arzanena (۲) Moxoena (۳) Zabdicena (٤) Rehimina
(٥) Corduena (٦) Nisibis (۷) Sangar (۸) Castra Maurorum
(۹) Procopius

(*) فردوسی علیه‌الرحمه در شاهنامه فرماید :

عوض خواهم انرا که ویران شده کنام پلنگان و شیران شده

« یوویانوس » در تحت تأثیر این صحبتهای نامطبوع حاضر بود هر چه را که از او تقاضا بکنند انجام دهد حتی بزحمت و اصرار زیاد این شرط را باایرانیان نمود که : **سکنه شهر نصیبین و سنجار حق دارند بلاد خود را ترك گفته بمملکت روم‌رهسپار شوند و همچنان رومیانی که در قلاع واگذاری ساکن هستند میتوانند در تحت حمایت پستهای سرحدی‌محال خودرا تخلیه نموده‌بهر کجامیخواهندبروند.**

بعلاوه یك شرط هم باین معالجه نامه ضمیمه گردید که حقیقتا سخت و خیانت محسوب میگشت و او این بود که **ما رومیها بعد از عقد این قرارداد حق نداریم بر علیه دولت ایران به « اشك » پادشاه ارمنستان که از دوستان دائمی ما محسوب میشد کمك نمائیم (در صورتیکه از طرف مشار الیه تقاضای این مطلب بشود)**

ایرانیان از این شرط اخیر دو مقصود در نظر داشتند یکی تنبیه شخصی که بحکم امپراطور « خیلی اکوموس » (۱) را قتل و غارت کرده و دیگر بدست آوردن موقع برای هجوم بارمنستان .

در واقع مطلب هم همینطور واقع شد و « اشك » اسیر ایرانیان گشت و ایرانیان از این کشمکشهائی که در داخله این ملك بظهور رسید استفاده برده مقداری از خاك ارمنستان را که در سرحد خاك « مد »

---

(۱) Chiliocomus

(*) فردوسی علیه‌الرحمه در کتاب شاهنامه راجع مذاکره صلح رومیان با شاپور چنین نگاشته :

بزانوش گفتش چو خواهی بگوی — چو زنهار دادی میرتاب روی
چنین داد پاسخ گرانمایه شاه — چوخواهی که یکسر به بخشم گناه
ز دینار رومی بسالی سه‌بار — همی باز باید دو ره صد هزار
بزانوش ، گفتش که ایران تراست — نصیبین ودشت دلیران تراست
پذیرفتم این مایه ورباژ وساو — که باخشم و کینت نداریم تاو
نبشتند عهدی ز شاپور شاه — کزان پس نراند ز ایران سپاه

بود بانضمام شهر « آرتاکساد » (۱) متصرف شدند

پس از انعقاد این قرارداد سنگین برای اینکه مبادا در موقع ترك مخاصمه نقض عهدی بعمل آید طرفین قرار گذاشتند که اشخاص معتبر بطور گرو رد و بدل نمایند. **از طرف ما سه نفر از تریبونهای درجه اول که « نموطا » و « ویکتور » و « بلوری » باشند برای این امر انتخاب شدند.**

از طرف ایرانیان « بینش » نام که در سلك امراء معتبر بشمار می آمد با سه نفر ساتراپ معین شدند بدین ترتیب شرایط صلح برای مدت سی سال برقرار و طرفین بقید قسم متعهد اجرای شرایط آن گردیدند. ...

نظر باینکه محال واقعه سمت جریان رود تپه رماهو وزیاد داشت ما تصمیم گرفتیم از راه دیگری مراجعت نمائیم ولی مع تأسف در اینراه علاوه بر گرسنگی عطش هم مزید بر علت گشته صدمه بی شمار بما وارد آورد.

این صلح که عنوانش رعایت و نوع پرستی میبود باعث اتلاف بسی نفوس گردید:

جمعی از فشار گرسنگی محرمانه پیشا پیش بطرف وطن خود حرکت کرده بودند و بواسطهٔ عدم اطلاع از فن شناوری در امواج رود غرق شدند و یك عده را هم که خود جریان آب رود بساحل مقابل میرساند در آن ساحل دچار ایرانیان و اعراب صحرا نشین میگشتند و همان معاملهٔ که یك عهدی بین « کرمان ها » معمول بود بااین گروه معمول داشته آنها را بقصد مردن میزدند و یا اینکه باطراف برده مثل برده میفروختند.

(۱) Artaxates

همینکه کوس حرکت برای عبور از رود بنواختن درآمد سربازان سراسیمه بطرف مقصود حرکت کردند. یك مرتبه محشر غریبی برپا گشت و هر کس بفکر این بود که زود ترجانی از این مهلکه بدر برد. یك عده خود را روی تخته های بسته بیکدیگر انداخته میراندند. برخی مهاری اسبان را گرفته بمعیت این چهار پایان کشان کشان عازم مقصد بودند یکدسته روی مشك های باد کرده سوار شده حرکت میکردند . خلاصه تمام این جمعیت باشکال مختلف درروی رود بطور منحرف حرکت میکرد. خود امپراطور با معدودی از همراهانش بوسیلهٔ چند فروند کشتی که از جهازات سابق باقی مانده بود از رود گذشته خود را بساحل مقابل رساند ولی معظم له حکم داده بود که همین جهازات لاینقطع بین دو ساحل بحمل و نقل اشخاص مشغول باشند . بالاخره عموم اهالی اردو باستثنای اشخاصیکه غرق شده بودند سالماً بساحل مقابل رسیدند و بمرحمت خداوند متعال با این اوضاع سخت از مهلکه نجات یافتند .

با وجود اینکه هنوز از فشار بدبختی های معظم کاملا رهائی نیافته بودیم مکتشفین سوار مقدم خبر آوردند که ایرانیان بطور مخفیانه مشغول کشیدن جسر شدند و میخواهند بعد از بستن قرار داد همینکه هوا روزگار قدری ساکت شد و سر و هدای جنك خوابید مرضی و اشخاص ضعیف‌البنیه که ازعقب اردو با تأنی حرکت میکنند دستگیر نمایند ولی بعد از آنکه بر آنها معلوم گشت که سوء قصد آنها علنی گشته و ما پی بمقصود آنان برده‌ایم دست ازاین اقدام جنایت کارانه برداشتند. از این مطلب هم که خیال ما آسوده شد فوری با راه پیمائی سریع حرکت کردیم وخود را بیکی ازبلاد قدیم که موسوم به «خاطرا» است رساندیم .

این شهر میان بیابان واقع ومدتیست که خالی ازسکنه افتاده است . سلاطین جنگجو مثل «طرویان » و«سور»دراوقات مختلفه بقصد خرابی این بلد بآنجا رفته بودند ومن درشرح حال آنها این مطلب را متذکرشده ام . دراینجا معلوم شد که تقریباً بمسافت ۷۰ هزار قدم دراین بیابان مسطح آب شیرین وجود ندارد فقط گاهی مختصر آب شور و متعفن پیدا میشود و ازحیث خوراك هم جزخار وبعضی بته‌های صحرائی که شبیه بهمان خار هستند چیز دیگری یافت نمیشود . ما تمام ظروف خود را از آب شیرین مملوّ کردیم و آنچه شتر و حیوانات بارکش هم داشتیم ذبح کرده خوب یا بد آذوقهٔ برای خود تهیه دیدیم .

شش روز مـا در راه بودیم و در ظرف این مدت بیك قطعه زمین سبزی که مایهٔ تسلی ما بشود برخورد نکردیم . در حوالی یکی از قلاع ایران که معروف به « اور » باشد « کاسیان »نام که امارت «مسوپوطامیا» را میداشت با « مااوریکا » باستقبال ما آمدند و آنها مقداری از آذوقهٔ همان عده که ما بریاست « سباستیان » و« پرکوپیوس » در اینجا گذارده بودیم صرفه‌جوئی نموده همراه آورده بودند . ما ازاینجا تریبون «مموریدِ» و « نطرپرکوپیوس » را برای خبر فوت « یولیانوس » و انتخـاب شدن « یوویانوس» به« گالیا » و« ای‌لیریك »(۱) روانه‌داشتیم ضمناً امپراطور آنها را مأمور کرد که پدر زن خودش را کـه « لوسیلیان » نام داشت وحالیه مستعفی ودر « سیرمی » (۲) ساکن است رفته ملاقات نموده فرمان ریاست سوار و پیاده را باو بدهند و باو بگویند که هر چه زود تر برای حفظ انتظامات به « مدیئولان » (۳) حرکت کند و اگر کسی در آنحدود بخیال آشوب و انقلاب باشد فوراً اقدامات لازمه برای جلوگیری بعمل

(۱) Illyrica (۲)Syrmi(۳) Mediolanus

آورد ضمناً امپراطور مراسلهٔ محرمانه برای شخص مزبور بآنها داده و در آن مراسله تأکید کرده بود که مشار الیه اشخاص مجرب کار آزموده را که طرف اعتماد باشند با خود مع ساخته آنهـا را برای موقع لزوم نگاهداری کنند.

«یوویانوس» در انتخاب راجع به «مالاریخ» که آن اوقات برای تصفیهٔ کار های شخصی بایطالیا آمده بود خوب فکری کرد و حکمی فرستاد که مشار الیه سپهسالاری قوای «گـالیا» را بجای «یوویان» عهده دار گشته هر چه زود تر بمقر مأموریت حرکت کنند. یوویانوس درانتخاب این شخص دومقصود درنظر گرفته بود که باصطلاح میخواست بیك تیر دو نشان زند اول آنکه یك‌چنین سپهسالار نامداری را که طرف سوء ظن خویش بود بدین وسیله از مرکز خارج کنند ودر ثانی ازترقی و بالابردن چنین شخص که طرف اعتمادش نبود یك پشتیبان و کار کن صحیحی برای تثبیت اوضاع متزلزل خود تهیه‌نماید ضمناً بمأمورین دستور داده شد که تا میتوانند از اوضاع بطور خوش صحبت کنند وهرکجا میرسند شهرت دهند که اردوکشی بخاك ایران بمیمنت وخوشی خاتمه یافته است.

و چون این اشخاص باید با نهایت عجله مأموریت محوله را انجام دهند قراربراین شد که‌آنها شبهارا هم حرکت کنند وبتمام رؤسای قشون ولایات احکام و فرمایشات امپراطور را ابلاغ دارند و ضمناً تحقیقـاتی محرمانه از وضع و حال هر یك از آنها کرده زود تر مراجعت کنند. این اقدام اخیر برای این بود که امپراطور از جریان اوضـاع ولایات دور دست آگاهی پیدا نموده درموقع لزوم اقدامات کافی برای

استحکام کار خود بعمل آورد.

ازآنجائیکه اخبار بد و وحشت اثر زودتر از هر چیز در میان مردم انتشار میبابددر این مورد هم خبروقایع‌بر مأمورین سبقت جسته‌بسرعت در تمام ولایات منتشر گشت مخصوصاً خبر واگذاری شهر « نصیبین » بشاپور برای سکنه فوق‌العاده وحشت اثر بود و عموم از غیظ و غضب شاهنشاه ایران در هراس بودند چه که معظم له بکرات در راه تصرف این شهر خونریزیها کرده بودو عموم بر این عقیده بودندکه اگر در این مدت یك چنین عایق ومانعی مثل‌شهرمحکم نصیبین‌در جلوی‌ایرانیان نبودتمام ولایت شرقی ما بتصرف آنان در میآمد.

بهر حال سکنهٔ بیچاره از آتیهٔ خود متوحش ومضطرب بود و فقط چیزیکه آنها را تسلی میداد این بود که شاید شخص امپراطور بطیب خاطر یا بر حسب استدعای آنها این نقطه را چون کلید دروازهٔ مشرق محسوب‌میکردد بشکل سابق حفظ و نگاهداری نماید.

در این مدت اخبار مختلف از اوضاع میرسید. لشگریان ما تمام آنمقدار آذوقه ای که برای آنها در این محل تهیه شده بود بمصرف رساندند (در این موضوع قبلا اشاره نمودیم) و اگر در اینموقع گوشت اسب بجان آنها نمیرسید یقیناً گرسنگی آنها را وادار بخوردن گوشت انسانی مینمود و بهمین نظر امر شد مقدار کثیری از احمال و انقال حتی مهمات قشونی رادور ریزند. قحط و غلا بحدی بما صدمه میزد که اگر یکمشت آرد کسی جائی سراغ میکرد حاضر بود آنمقدار را به ده پول طلا تحصیل نماید و تازه تصور میرفت که آن را ارزان بدست آورده است.

ما از اینجا برای «تیل‌سافات» (۱) حرکت کردیم ودر«تیل‌سافات» « سباستیان » و « پروکوپ » با سایر صاحبمنصبان مأمور ناحیهٔ « مسوپوطامیا » بطور مرسوم باستقبال آمدند . ما با کمال رأفت از آنها پذیرائی بعمل آورده آنهارا هم باردوی خود ملحق ساختیم وباراه پیمائی سریع حرکت کرده با ذوق وشوق تمام خود را بشهر« نصیبین » رساندیم . دراینجاحسب‌الامرامپراطورارد‌وراد‌رخارج‌شهرزدندوهرچه‌اهالی اصرار کردند که خودامپراطور لا اقل داخل شهر شده مطابق رسوم سلاطین در قصر منزل کنند این استدعای آنها باجابت نرسید زیرا معظم له از این پیش آمد که باید چنین شهر مستحکم عالی مرتبة را با حضور خود بدشمن خونخوار تسلیم کنند سخت در شگفت بود . در اینجا برای اوایل شب موقع شام « یوویان » (۲) نامی که ازاجله « نطر ها » بود دستگیر شد و بطوریکه من در کتاب ۲٤ نقل کردم مشارالیه اول کسی‌بودکه در محاصره« مائو مالخا » (۳) ازراه نقب وارد آن قلعه گردید .اینشخص را پس از دستگیر کردن در یکی از چاه‌های بی آب صحرا انداخته رویش سنك ریختند . علت اینواقعه گویا این باشد که پس از فوت « یولیانوس » بعضی ها مشار الیه را لایق مقام امپراطوری دانسته در موقع انتخاب برای او رأی داده بودند بعلاوه خود « یوویانوس » هم بعد از انتخاب امپراطور جدید بی ملاحظه بعضی زمزمه ها مینمود و گاه هم رفقای همکار خودرا برای ناهار دعوت میکرد .

یك‌روز بعد ازورود باین محل «بینش»(٤) نام‌که از رجال‌معروف ایران باشد بنا بامر شاهنشاه ایران جداً اجرای مدلول قرارداد را تقاضا

---

(۱)+Thylsaphata (۲) Jovianus (۳) Maiomalcha (٤)Bineses

نموده مشار الیه بااجازه امپراطور داخل شهر گشته ببرق مملکت ایران را برفراز ارك برافراشت و بعموم اهالی خبر وحشت اثر جلای وطن را اعلام کرد. چون بسکنه امر شده بود که هرچه زودتر مساکن خود را تخلیه‌نموده بروند اهالی ازراه عجز دست بدامن امپراطور شده والتماس میکردند که‌معظم‌له نگذارد آنها آشیانه اجداد‌ی خودرا ترك گفته دربدر ولایات شوند حتی حاضر شدند شخصاً بدون کمك دولت و قشون خانه خودرا حفظ و حراست کنند (*) و مطمئن بودند که در این موقع هم مثل سایر مواقع حق‌طرفدار آنها گشته یقیناً این‌امررا پیش میبرندحتی «سناتور» ها هم در این قضیه با اهالی همدرد گشته ملتجی بامپراطورشده بودند ولی چه سود که تمام گریه و زاری این جماعت بی‌ثمر و امپراطور بعنوان اینکه خلف سوگند گناه شمرده میشود زیراین بار نمیرفت‌لیکن باطن امر این نبود و معظم‌له از جای دیگر وحشت داشت.

در این موقع «سابین»(۱) نامی که‌از سایر اهل بلد از حیث اصالت و مکنت برتری داشت و به حرافی معروف بود چنین ایراد کرد که : **که « کنستانطین »(۲) در یکی از نبرد های سخت مغلوب ایرانیان گشته باعده مختصری فراراً پناه به‌محل «هی‌بی‌تا»(۳) برد و بااینکه خود این محل از حیث استحکام چندان اعتبار نداشت معهذا مشار- الیه بالقمه نانی که یك پیرزن باو میرساندایام خودرا میگذراند و تا دم آخر یك وجب از خاك مملکت را بکسی واگذار نکرد. ولی « یوویانوس » در آغاز زمامداری خود از یك چنین محلیکه مأمن و پناهگاه ولایات اومحسوب میگشت و ازقدیم‌الایام معروف بکلید مشرق بود چشم بپوشید.**

(۱) Sabinus (۲) Constantius (۳) Hibita

(*) فردوسی‌علیه‌الرحمه فرماید :

چو اندر نصیبین خبر یافتند — همه جنك را تیز بشتافتند
که ما را نباید که شاپور شاه — نصیبین بگیرد بیارد سپاه

باری‌تمام مذاکرات بی‌نتیجه بود وامپراطور بعذر احترام‌سوگند تمام اظهارات را رد مینمودوبعد ازآنکه با هزاران التماس راضی شدتاج پیش کشی اهل بلدراقبول کند شخصی‌ازاهالی آنسامان‌که نامش«سیل‌وان» و شغلش وکالت عمومی بود با کمال جسارت فریاد بر آورد و گفت « ای امپراطور خوب بود شهر های دیگر هم همینطورتاج‌برسرتومینهادند » ؟! یوویانوس از این عبارت سخت بر آشفت و حکم داد سه روزه تمام سکنه باید از شهر خارج شوند عموم مردم پس از شنیدن این خبر زبان‌بنفرین چنین زمامدار گشودند.

باری‌یکعده ازسربازان‌مأمور تخلیه‌شهرگردیدند وقرارشد هر کس در اجرای حکم تعلل ورزد بقتل رسانند. غوغای غریبی درشهر برپاشده صدای شیون و زاری از هرسمت بلند بود. یکی از زنان اخراج شده که در ظل حمایت خداوندان متولد گشته و بزرك شده بود و حالیه باید با آنها مفارقت نماید گیسوان خودرا بادست همیکند و ازطرف دیگر یکدسته بیوه زنان و مادران داغ دیده اشك ریزان با مزار عزیزان خود وداع میکردند. یکعده اشخاص بیچاره بخاك افتاده پاشنه درب خانه‌های خود را می بوسیدند و شیون میزدند. تمام جاده‌ها مملو از جمعیت مهاجرین بود و هرکس سمتی را پیش گرفته میرفت.

یکعده از مهاجرین بواسطه عجله مأمورین چشم از قسمت اعظم اثاثیه خود پوشیده فقط آنچه را که قادر به حملش بودند همراه برداشتند و مابقی را بواسطه فقدان وسائل نقلیه جاگذاردند.

ای‌سرنوشت ملت روم ! ـ انصافاً باید ترامذمت کرد که‌چرا در چنین موقع که کشتی مملکت دچار طوفان بلا گشته ناخدای مجرب کار آزموده را از میان برداشتی وعنان اختیار را بدست‌یك

نفرجوان نپخته واگذار نمودی درصورتیکه از این شخص تاکنون هیچ هنر و کفایتی بروز نکرده بود که مستحق تمجید یا تکذیب باشد. چیزیکه بیشتر اسباب حیرت هر یك از وطن پرستان گشت این مطلب بودکه « یوویانوس » از ترس رقیبان‌خود عجله داشت حتی القوه زودتر از نشر بعضی اخبار وارد مملکت شود (چون در«گالیا» و « ای‌لیریکا»اغلب‌اتفاق میافتاد که‌بعضی‌اشخاص برای‌این مقام سربلندمیکردند) وباسم‌اینکه ازپیمان شکستن وحشت دارد صرف نظر از حیثیات مملکت نموده یك چنین شهری چون «نصیبین » را که از عهد مهر داد سد ومانع برای بسط سلطه ایران درشرق محسوب میشد بدشمن تسلیم نمود.

من‌گمان میکنم ازروزیکه‌شهر «روم» بناشده تا کنون تاریخ نظیر این واقعه را خاطر ندارد که امپراطور یا کنسول قسمتی از مملکت را بخصم خود واگذار کرده باشند. تاج نصرت در عوض استرداد متصرفات نصیب‌اشخاص نمیگشت بلکه‌برای اضافه کردن مستملکات عطامیگردید.

بهمین لحاظ « اس‌سی‌پیون » چون ایالت اسپانیارا پس داده بود از تاج‌نصرت بی‌نصیب گشت. الغای معاهدات بسیار دیده‌شده وصفحات‌تاریخ قدیم بهترین شاهد وگواه این اظهار هستند که قراردادهای کمر شکن و ننك آوری که از راه استیصال بسته می شد و طرفین هم اجرای آنها را بقیدقسم متعهد میگشتندباختصر عملیات‌خصمانه‌تمام آنهاباطل‌میگردید.

خلاصه‌آنکه سکنه از شهر خارج گشتند و تریبون « کنستانس » مأمور شد که قلاع و ایالات مصالحه شده را تحویل امنای دولت ایران بدهد ضمناً به « پروکوپیوس » امر شد که جنازه امپراطور «یولیانوس» را حرکت داده حسب‌الوصیه اورا در محل معروف به «تارس» دفن‌نماید ولی عجب در آنست که « پروکوپیوس » بعد از انجام این مأموریت یك

مرتبه گم شد و هرچه تحقیق و تفتیش کردند که شاید اورا پیدا کنند اثری از آثار او بدست نیامد ولی بعد از مدتی مدید مشار الیه با لباس حریر «امپراطور» متوفی در شهر قسطنطنیه پیدا شده بود.

ما پس از انجام این امور حرکت کرده وخودرا به «انطاکیه» رساندیم و درظرف چند روزی که دراین شهر رحل اقامت افکنده بودیم لاینقطع دچار پیش امدهائی میشدیم که تمام آنها دلیل برغضب الهی بود و اشخاصیکه درعلم غیب گوئی مهارت داشتند این اتفاقات را علامت سانحه معظمی میدانستند از جمله اینکه درجلوخان قصر سلطنتی مجسمهٔ بود از قیصر «ماکسمیان» . این مجسمه گوئی ازجنس برنز که شبیه به کره افلاك باشد در دست داشت و ناگاه این گو بدون علت خارجی بزمین افتاد . دوم اینکه درطالار مشاوره غفلتاً یکی ازتیرهای سقف صدای مهیبی نموده ترك برداشت . سوم روز روشن در آسمان چندین ستاره دنباله دار پیدا شد .

علمای علم فیزیك در خصوص جنس این ستاره عقاید مختلف دارند من جمله جماعتی ازآنها میگویند که این ستاه ازاختلاط ستاره‌های متعدد بوجود میآید و چون نور آنها بمثل گیسو بیکدیگر بافته شده‌است لهذا آنرا « کمتا »(۱) خوانند دسته دیگر گویند که‌این بخارات خشك‌زمین است که‌تدریجاً خودرا به‌طبقات بالا رسانده و در آنجامشتعل میگردد اما بعضی چنین گویند که این همان اشعه آفتاب باشد که در بین راه بابرهای غلیظ مصادف گشته نور خودرا بجسم ضخیم‌تر از خودواگذار مینمایند و ازدور چنان بنظر انسان رسد که این نور ازستاره های‌متعدد باشد بالاخره برخی هم براین عقیده هستند که اگر ابر از سطح معمول

صاحب کتاب مجمل‌التواریخ گوید که «اندیو» درزبان یهودی همان انطاکیه است .

(۱) Kome بزبان یونانی گیسورا گویند

بالاتر رود آنوقت بواسطه قرب جوار با آتش ابدی کسب نور مینماید با وصف‌این‌مراتب ممکن‌است که‌ستارهٔ دنباله‌دارهم ازجنس سایرستارگان باشدمنتهی فکربشر هنوز بآن پایه نرسیده که بطور تحقیق طلوع وغروب آنها را بداند. خلاصه علمای علم هیئت درخصوص ستارهٔ دنباله‌دار عقاید مختلف در کتب خود اظهار نموده‌اند که من نمیتوانم تمام آنهارا حالیه در این فصل بگنجانم پس بهتر آنست که رشتهٔ این سخن را قطع نموده و بشرح مطلب سابق خود بپردازیم :

امپراطور از شدت گرفتاری کسل گشته میل مفرط بحرکت ازاین محل پیدا نمود و با وجود بعضی علائم هیچ رعایت از افراد و مال اردو نکرد ودر بحبوحه زمستان ازاین شهر حرکت نمود وخودرا به « طارس » (۱) رساند. این شهر از بلادمعظم « سیلیك » (۲) محسوب و من در سابق شرح مبسوطی از تاریخ بنای آن ذکر نموده بودم.

امپراطور با اینکه در حرکت ازاین محل عجله داشت معهذا برای ساختن مقبره « یولیانوس » و تزئین آن محل جدیت وافر بخرج داد. مقبرهٔ مشار الیه نزدیك جاده ای که طرف گردنه « طاآور » (۳) امتداد دارد واقع شده است. انصافاً نباید راضی شوند که جسد این شخص در در جوار رود « کین‌دا » (٤) بخاك سپرده شود (هر چند این رود هم مصفا است) و برای جاوید ساختن فتوحات وی سزاوار آن بود که اورا در ساحل رود « تی بر » (٥) یعنی همان رودیکه در شهر « رم » (*) از جلوی مجسمه پهلوانان عبور مینماید دفن کنند. « یوویانوس » از طارس هم حرکت کرده پس از سفر طولانی به یکی از بلاد « کایادوسی »

(۱) Tarsa (۲) cilicus (۳) Taurus (٤) cyndus (٥) Tiber

(*) پایتخت مملکت ایطالیا باشد.

که « طیان » باشد خودرا رساند دراین‌جا « پرو کوپیوس » (۱) وتریبون « ممورید » (۲) ازمأموریت خودمراجعت نموده خدمت امپراطور مشرف شدند و تمام راپرت وقایع دوره مأموریت خودرا بعرض رساندند .

« لوسیلیان » بنا بود باتفاق تریبون « سیناوخوم» و« واکن‌تیان » به « مدی ئولان » (۳) واردشود ولی بمحض اینکه شنید « مالاریخ »(٤) ازتقبل مقام‌ما گیسترا استنکاف ورزیده معجلاً بسمت«رمس» (٥) رهسپار شد . مشار الیه بخیال اینکه در این محل سر و صدائی نیست و امنیت حکمفرما است دم علم کرده بی مورد از راه محکمه رئیس محاسبات را دنبال کرد . مدعی بملاحظه اینکه مبادا اختلاس وتقلبات‌وی کشف گردد فوراً بقشون پناهنده گشت و در آنجا چنین شهرت داد که « یولیانوس » فوت نکرده و تمام این غوغا را یکنفر شخص پست بر پا نموده است . نشر این خبر بی اصل انقلاب معظمی‌در میان سپاهیان بر پا نمود که عاقبت بقتل « لوسیلیان » و « سینا وخا »(٦) منجر گردید ولی « والن تی‌نیان » که بعد بمقام امپراطوری نایل میگردد از ترس جان راه فرار را گم کرد و یك شخصی مشار الیه را بواسطه پاس مهمان نوازی بجای امن وامانی برده پناه داد . در ضمن وصول این اخبار موحش خبر خوبی هم واصل گردید که « یووین » (۷) یك عده از نظامیان را برای اظهار تمکین اهالی گالیا و عرض تبریك خدمت « یوویانوس » مأمور ساخته است وانها عنقریب وارد خواهند شد . این اشخاص باصطلاح اهل نظام معروف به « سران مدارس »(۸) هستند .

---

(۱) Procopius (۲) Memoridus(۳) Mediolanus(٤) Malarichus
(٥) Remus (٦)Seniauchus (۷) Jovinus
(۸) capita Schoalrum (۳) (شهر میلان حالیه باشد)

همینکه این مطلب بعرض امپراطور رسید فوراً « والن‌تیان » (۲) را که بااین هیئت مراجعت کرده بود بفرماندهی « اسهل دوّم » منصوب و بر قرار نمود. « وی طالیان » که جزو فوج « هرول » هابود در سلك « دمسیتك ها » بر قرار گردید. مشار الیه همان شخصی است که پس از چندی باداشتن مقام کمیت در « ای لیریك » مغلوب دشمن گشت.

ضمناً « آبرینط » از طرف امپراطور مأمور شد که فوراً به گالیا رفته حکم ابقای « یووین » را بمشار الیه برساند و ضمناً در آن حکم تأکید شده بود که مشار الیه باکمال استقلال بنظم و نسق امور پرداخته هر کس که بخیال آشوب و انقلاب باشد سخت مجازات کند و بلکه مؤسسین فتنه و فساد را کتف بسته باردوگاه امپراطوری اعزام دارد.

امپراطور پس از انجام کارهای فوری و فوتی در شهر « آسپون » (۱) که بلاد کوچك « کالاتیا » (*) محسوب میشود هیئت نظامی‌مملکت گالیا را پذیرفت. نمایندگان‌مزبور درمجلس با شکوهی که برای آنها ترتیب یافته بود زبان به تهنیت امپراطور گشودند. امپراطور از نمایندگان اظهار قدر دانی نموده هر یك از آنهارا علی قدر مراتبهم بانعام وتلطفات مخصوص مفتخر و سر افراز ساخت و آنها را مرخص فرمود که بقسمتهای خود مراجعت نمایند.

« یوویانوس » پس از ورود بشهر « آن کیر » (۲) رسماً مراسم تقبل مقام‌کونسولی را بجا آورده وحتی الامکان این جشن رابطوربا شکوه معمول داشت. معظم له « وارویننان » (۳) پسر خردسال خود را برای نیابت خود انتخاب نمود. گریه و زاری این طفل برای نه نشستن روی صندلی «کورول »وقوع واقعه نحسی‌را میرساند که بزودی بوقوع پیوست.

(۱) Aspuna galatiae (۲) Ancyra (۳) Varronianus
(*) A.C .364.

ایام عمر « یوویانوس » بعد از این واقعه چندان طول نداشت و هنگام شب در شهر (داداستان) [۱] که بین خاك (بیطنه) [۲] و (گالات) [۳] واقع است دست اجل بحکم قضا گریبان معظم‌له‌را گرفت و از این داربدار دیگرش فرستاد. در موضوع فوت (یوویانوس) اخبار ورواویات مختلف است : بعضی گویند معظم له در اطاقیکه تازه سفید شده بود خوابید و بدین جهت از بوی بد مسموم شد. — برخی بر این عقیده هستند که معظم له از بوی ذغال منقل خفه شده است. جماعتی هم فوت او را از افراط در غذا و ثقل معده دانند.

باری‌مدت عمر این شخص۳۳سال بود و فوتش بی شباهت بفوت (اس سیپیون املیان) [٤] نمیباشد زیرا دراطراف مردن این دو نفر تحقیقات وتفتیشاتی بعمل نیامد.

خاتمه

---

(۱) Dadastan

(۲) Bithyna

(۳) Galeta

(٤) Aemilianus Scipioni

نمره ۳

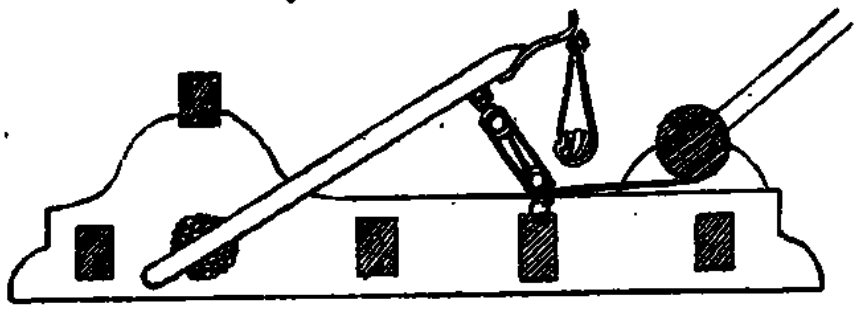

ماشین معروف به عقرب

نمره ۲

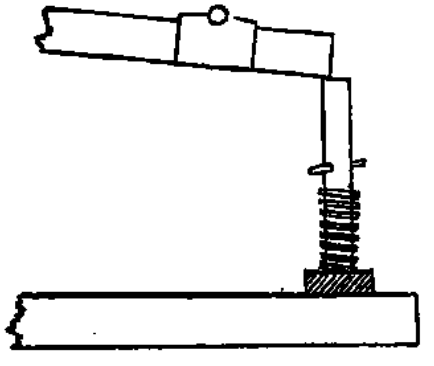

قسمت عقب ماشین بالیست

شکل ۱۰ ماشین مخصوص بافت بالشت

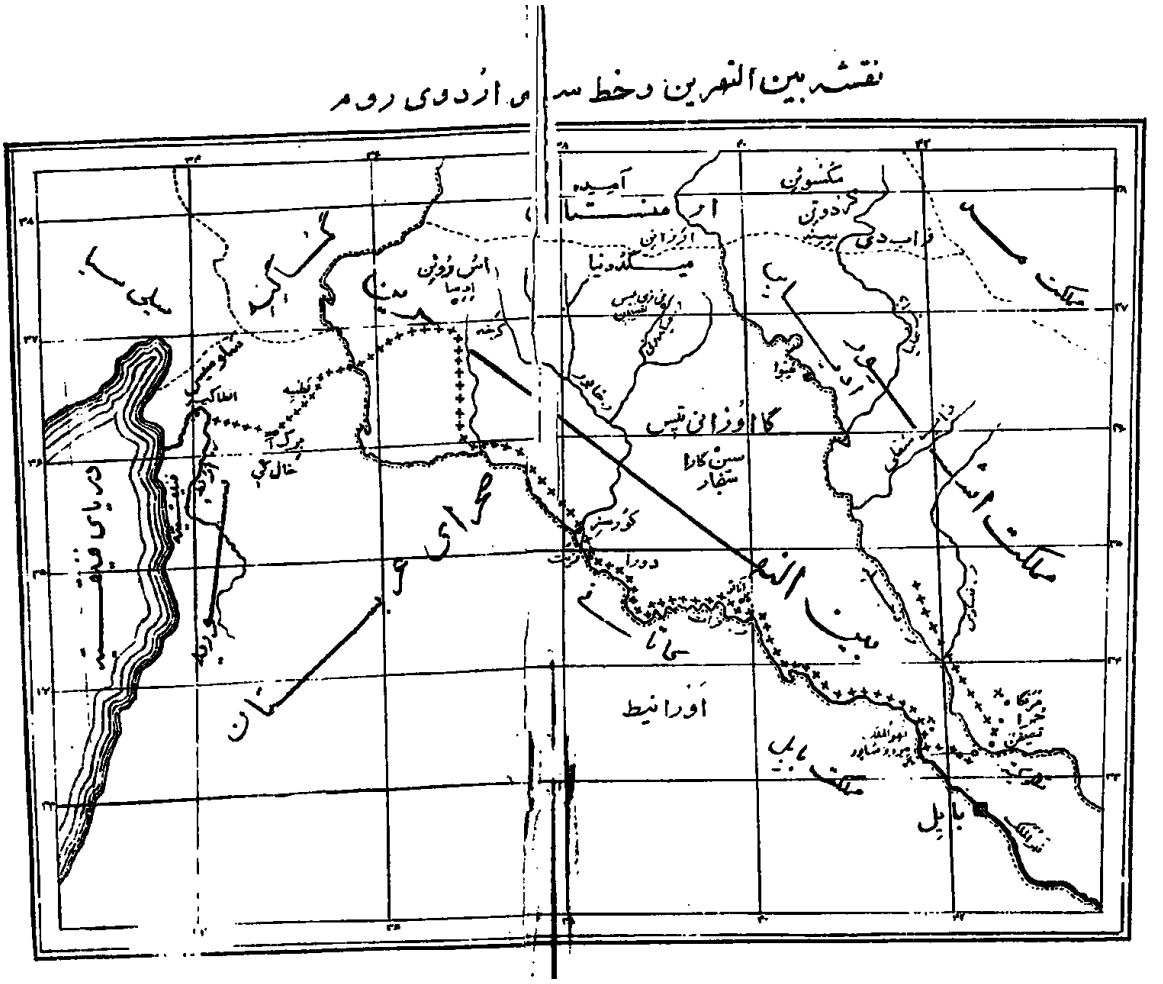
نقشه بین النهرین وخط سـ ا اردوی روم
آسیه
منسیا
میسکدونیا
بکسوس
کردوس
فراب دی
ملک
ملک
ملک
ملک
گاوزانی تپس
سین کارا
سنقار
کردستن
دورا
معبر الفرات
سماتا
اورانیط
ملک بابل
بابل
دریای قلزم
گای
جبل
سلوسیه
الاکسیه
بلیه
خال
بغداد